

افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟

(مجموعه‌ی مقالات)

چاپ دوم

دکتر ثنا یار (نیکپی)

شناسه

نام کتاب: افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟

نویسنده: دکتر ثنا یار (نیکپی)

شماره چاپ: دوم

شماره استاندارد بین المللی:

ویرایش و صفحه آرایی: نیکپی

ناشر: "انتشارات اندیشه نو"

محل چاپ: نشر مستقیم کیندل آمازون در سراسر جهان

تاریخ چاپ: سپتمبر ۲۰۲۶ میلادی

حق چاپ برای نویسنده‌ی کتاب محفوظ است.

چند تذکر لازم

از چاپ اول این کتاب در سال ۲۰۰۲م بیست و چهار سال می گذرد که با گذشت دو دهه و نیم، ادبیات سیاسی و حقوقی تغییر کرده است. تذکر اول را از این مثال شروع می کنم که واژه های هم ریشه “تبعه”، “اتباع” و “تابعیت” که از آغاز قانون گذاری در ساحه حقوق اساسی در متن قانون های افغانستان مروج بود، برای جلوگیری از واژه های حقوقی “شهروند” و شهروندی تا آخرین قانون اساسی افغانستان (۲۰۰۴) حفظ شده است. (۱)

گرچه ادبیات علمی و حقوقی امروزی با واژه های حفاظت شده در قانون اساسی متفاوت است، اما حین بررسی متن قانون ناگزیر از همان واژه ها کار گرفته شده است، لیکن واژه های معادل آن ها در قوس نشانی شده اند که جز متن چاپ اول کتاب نیستند.

حفاظت و حمایت از واژه های نامناسب در متن قانون، انگیزه عمیق سیاسی دارد. زیرا تلاش می شود که تبعه به جای شهروند و تابعیت به جای شهروندی در قانون اساسی حفظ شود و تابعیت را بیشتر در ذهنیت مردم جاسازی کنند و ارزش های شهروندی را کمرنگ بسازند. همچنان واژه های دیگری در متن چاپ اول این کتاب موجود اند که ارزش مفهومی آنها تغییر کرده یا جای آنها را واژه هایی با مفهوم دقیق تر پر کرده اند.

یادآور باید شد که موجودیت این واژه ها در متن چاپ اول کتاب مربوط به متن پیش نویس قانون اساسی و ادبیات حقوقی همان دوره است، خواست نویسنده نیست.

تذکر دوم، در مورد سعی نویسنده در تاثیر گذاری بالای روند جاری در همان دوره است. یعنی پیش نویس قانون اساسی آن وقت که نظام جمهوری ریاستی را بدون بدیل طرح کرده بود، هیچ امیدی برای طرح نظام های دیگر موجود نبود.

تذکر سوم، برای حفظ متن چاپ اول کتاب و بیان معلومات جدید در چاپ دوم در باره نکات قابل تشریح از پانوش ها و علامه (*) استفاده شده است تا معلومات نو با متن چاپ اول کتاب قابل تفکیک باشد. چاپ اول کتاب پانوش نداشت.

در باره چاپ اول این کتاب

در آغاز دهه‌ی ۲۰۰۰ در مرداب‌های منافع خارجی در افغانستان امید رویدن کم دوام برای نیلوفرهایی هم دیده می شد.

مردم افغانستان که چند دهه‌ی ناامیدی، محرومیت و استبداد دینی دوره‌های مجاهدین و طالبان را دیده بودند، امید و اشتیاق صلح و آرامش را داشتند. آن‌ها دست به هر شاخ و برگ می زدند تا خود را از استبداد و سیاهی برهانند.

این امید کاذب جامعه را به جهش آورده بود. هر کس در بخش خود دست به اقدامی می زد که از مرحله‌ای که پیش رو است، استفاده بهتر کند و تاثیر مثبت بر روند سازنده جامعه و کشور داشته باشد. من هم به حیث تحصیل کرده‌ی رشته حقوق و سیاست کوشیدم در این روند شریک باشم و توانایی معنوی خود را به کار بیندازم. من باور داشتم که افغانستان بیشتر از همه به نظم و انسجام حقوقی نیاز دارد، تا اعمار کاخ‌ها و آسمان خراش‌ها. من کار خود را قبل از نوید بخشی و الهام این مرحله آغاز کرده بودم، زمانی طالبان در دوره اول امارت شان در افغانستان حکومت می کردند. می دانستم که طالبان

پروژه است، می روند و دوباره می آیند. این موضوع را در مقاله ای زیر عنوان ”طالبان تحریک مذهبی نه، فاکتور جیوپولیتیک در منطقه اند“، نشر کرده بودم. (۲)

با همین دلیل رساله ”افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟“ را در اکتوبر ۲۰۰۲ میلادی یعنی دو سال پیش از تصویب قانون اساسی ۲۰۰۴ افغانستان نوشته و نشر کردم. کاپی این رساله را به دولت مردان افغانستان فرستادم. از بی تفاوتی گویا سیاست مردان دو چیز را فهمیدم. اول، آن‌ها تصویری در باره حقوق اساسی و قانون اساسی ندارند. دوم آن‌ها اختیاردار این روند نیستند. جریانات بعدی ثابت ساخت این درک من از ”دولت مردان“ افغانستان حقیقت بوده است.

رویه‌مرفته من برای ادای دین خود، دو سال در باره قانون اساسی افغانستان کار کردم و ده ها مقاله را در رسانه‌های افغانستان و رسانه‌های برون مرزی جامعه نشر کردم. (۳)

من تنها تا آخرین روزهای طرح و تصویب قانون اساسی ۲۰۰۴ به کار خود ادامه دادم و بعد از تصویب و اجرای آن در سال ۲۰۱۷ کتاب ”تحلیل تخصصی قانون اساسی افغانستان را نوشتم که در تورنتوی کانادا توسط انجمن دانش چاپ شد. (۴)

اینک با نشر چاپ دوم "افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟"، می‌خواهم بار دیگر بر نقش حقوق، آگاهی حقوقی، فرهنگ حقوقی و بیداری سیاسی مردم خود تأکید داشته باشم.

روی جلد چاپ اول

اکتوبر ۲۰۰۲ میلادی

افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟



نویسنده: داکتر محمد شفا متین نیکی

م ۲۰۰۲

تورنتو — کانادا

طالبان تحریک مذہبی «نه» فاکتور جوپولیتیک در منطقه اند، زرنگار، صفحه ۳۰

شماره ۳۶، ۱۵ اگست ۱۹۹۸م

(۲۸ سال پیش از امروز)

صفحه ۳۰ شماره ۳۶ - ۲۲ اگست ۱۳۷۷

مشکل نسبی

طالبان تحریک مذہبی نه فاکتور جوپولیتیک در

منطقه اند

لسفۀ ظهور طالبان آفغر پیچیده یست. حکومت پاکستان چند سال قبل در ساحت فابیل هدف مدرسی به اصطلاح دینی را ایجاد نمود. هدف لیسرتزیک از بیاد گردن این گونه مدرسی، ماعت و محتوی دینی آن در نظر نوده و جنبه مذهبی پوششی بر ایجاد تشکل بیرونی شد نظامی طالبان بود. نظامیان پاکستان، فابیل سرحدی را که مسامات فیلوی و عشیره یی بر نظام زندگی آنها حاکمیت دارد و در تحت مسامات خاندانی (ملوک الهویایی) زندگی و فرهنگ بدوی دارند، درین مدرسی بیخ کردند. ایجاد دینی بر ساحتی که فرهنگ بدوی اخلاقی و بینش اجتماعی را شکل می دهد و یگانگی با مدیث بشری و میراث جهانی را بنیهای است، نشوون چندین هزار طالب در مدرسی، بیشتر افراد یکم همدار بر دینی بود و انزوی و دورانی نظامی، سیاسی را در قبال دارد.

زمانی که متعقدین افغان، جرحه و وسوف درسی طالبان را در هوای آزاد را در زیر درختان می دیدند، فکر می کردند که حکومت پاکستان چنفر دین بیرو و اسلام پسند است؛ ولی بی خبر بودند که آنها طبله های دینی نه، بلکه مصلین کورس های مستقل عامی می باشند.

در سال های ۸۰ م حکومت دیکتاتوری باریکراس طرفدار شوروی در افغانستان به جنب افغانانی دست زده بودند. مردم افغانستان به فارغان این کورسها طالبان ماعتینی نام گذاشته بودند، ولی از متعقد ماعتینی (طالب) بی خبر بودند.

زمانی که پیهر برادران ازین فارغان کورس های متیواروف رئیس جمهور ترکمنستان و بنیتر یونو سارعتظم پاکستان، یاد داشتی را به اسما رسانند که طالبان لولۀ عبوری گز از ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان باید می گذشت. کار ساختن آژان کسرمیوسک بودیسم، دانی امریکایی و دکاویل عربستان سعودی به عهده گرفته بود که در حدود دو عیاره دانی امریکایی را در بر می گرفت.

زرنگار

هفتجان کسرمیوسک مذکور یان دارد که لولۀ غت را از خاک پاکستان به اسماه پخر شد، به اژن ساحتی چار عیاره دانی امریکایی اسماه نماید. کورۀ طالبان غرض حصد این راه نراترینی و افغانی به است حد اقل یک سال قبل از آغاز کار ساحتیها، در افغانستان کنترول اوضاع را در دست می گرفت و به این ترتیب باسماایل پیروۀ چند عیاره داری (طالبان) به فعالیت آغاز نمودند.

پیروۀ عبور لولۀ گاز از خاک افغانستان اقدام نیک و نود بحث است، ولی غرن و اسلوب اجرای این کار از دیدگاه خطونی و موارین بین المللی و دیپلوماسی شرم آور است. رواج رابو سوم فراراد که حکومت افغانستان باشد، وجود ندارد. راجعایی که این تشکله کمال به صنایع و یان خارجی استوار بود، بازمی ماندند همیشه خارجا با ماع علی، خصوصیات و سایر وزنه گی های جنبۀ افغانی را در نظر نگرفتند. راجعایی که از همه ایکه با وجود مصادرات می شراوه چندین حد و جزیری و جنگ و به خاک و خون کشاندن افغانستان، خارجا بازمی به کورۀ تقریبا علی و محسوس به جگ افغانستان افغان هازده می دهد. ایکه حقوق بشر در افغانستان باطل می گردد و با سرورش مردم تعازیر موت می گیرد و

ارزش های مادی و مادیو مای می گردد، نرذ آنها کدام ارزش ندارد. موضوع بسیار عمده که پارلمی برای امریکا و اروپاییان است، تولید و فاقاق مواد مخدر می باشد. اگر به سلووات کورس های اروپایی امریکا و روسیه نظر انترامی، آنها برگزین شمع و ذخیره گاه و تولید مواد مخدر را در وایگان هلمد و قنقار و ساحت چوب غرب افغانستان می دانند. گزارش های خبرکاران غربی از سلطه و قنقار، از کنترار های نرذگ احمد نسیم آخندراهه خبر می

دهد. خبرکاران مذکور ساحتان دگر شده را ابروی آخند راهه نام گذاری کرده بودند. نسیم آخندراهه به طور مرموی در پاکستان نیرو و به قتل رسیده. بی مورد یست که تحریک طالبان را به همین ساحت آغاز کردند. زروا تحریک طالبان را به مود مخدر برای خارجا اژن جانی داشت. طالبان نیز یکی از عمده ترین وجایب شان را مبارزه با مود مختر کلان نمودند.

علت دیگری که ظهور طالبان را به جت نراترانیف متعقدین حسی ماعت، آن بود که به استند حلقۀ محدود وهرانی تشکله، اکثریت قوماندان های داخلی به جت نیروی قری فابیل اکثر ظهور نموده بودند. جتی نسیم الله مسمانی زند را به غرض کشاندن قوماندانان داخلی به جانداری کورسها به خرج تاکلیه با ناکسیس مواجه گردیده بود. قوماندانان داخلی از پاکستان نیز اخفانت تشکله. تضاد قی که از غیرو ملی افغانی برخوردار بودند سامتیر خارجا را در افغانستان قایل تطیق نمی دانستند به این ترتیب خارجا مجبور بودند، ومع از تعویض نمایند. با استفاده از تجربه متعقدین، ایبار به ایجاد نیروی کمال غیر افغانی دست زنده نیروی که جیج نوعی دیپلماسی، لاسوری، ارتباط و تعلیقی به فرهنگ و کلتور و اداب مردم افغانستان ندارد و بی دروغ در اصحات کمال آن اقدام می نماید. به راضی این بار خارجا جتو کمال بقایا لرک و هشتی مادی و محتوی افغانستان را طرحرزی نموده است. ایجاد به قضایان طالب کار ساحتیها نه، بلکه بر مینای یان متعلی بوده که جز، ستراتژیک خارجی در افغانستان می باشد. حلقه اساسی تحریک طالبان نه تنها عدم تطیق معاهده دیپوند نسیم بر استرکاد خاک افغانستان می باشد، بلکه

Page 30 / August 15 - 1998

خبرونه غت را تا آن سوی هوشکس و کبرۀ آمو رساندن است. چانچه فاقسی حسن اصمد بودیسم پاکستان و رئیس جمیت اسلامی این کشور بعد از نسیمر حوست لوسط متعقدین در سال ۱۳۷۱ شمسی در حالیکه اجبر کل الدین حکمتیار را در کار داشت، ضمن بیایه یی در حق حوست افغانها داشت، ما تا درای آمو سرحدی را نسیم سامتیر.

ایک طالبان در آغاز به طور سحر آیری به یوفیت های نظامی دست می یافتند، مثل وچابل آن این بود که افغانا را استمداد سلاح ساحت شده بودند؛ اقل نام و نازر آنها را به سود آورده بود. جلوس طالبان ازین احصای پاک و نراترندی اسلامی مردم با استفاده ازین احصای کرده، شمار جمع آوری اسلحه، ناسیم لاسیم و تطیق قویایی و موارین این اسام را پیشکش نمودند. این شراوه برای مردم افغانستان اژن جانی داشت و جانی متعقدین تاکت ساحتیها به آنها تعلیق امنیت جیات نامل برای مردم و موارین نسیم اسلام یبستند و این دو انگره سبب شد تا ناکسیس خدمش نسیم کراسار الله و احصامات ملی و مذهبی مردمان وایان چوب غرب کشور را به بنع ضایان برگرداند از طرف دیگر طالبان به طور مرموی ندان گیش شخصیت وهری که به نام دین مفسس اسلام و نام سربرایان الله، در یکدست سلاح و در دست نگار قرآن را گرفته بودند. این کبر موفیت های تشکلیگری را ضیب آنها ساحت. (البته امکانات تعلیمی وایان «دالر امریکایی» که در حه حهها با خریدن قوماندانها یشرقت آنها را تسرع نیز نباید در چندینده قرار داد).

جیج حرکت افغانی بود به جین سحر حرکت آبریز نموده و این تکلیک نیجه کاسمکنا نظم و با تقریه استمارایی و جاموسی بوده می تولید و بی موضوع دیگری که کامیابی قایل ملاحظه را برای طالبان میسر ساخت، بر استمداد بود تا انبلیضت حصد ظاهر شده بود. عامۀ افغانستان که نرذ سلاح و آرسازی را به یاد می آورند، فرکشت دیوارۀ او را خواب می بینند. (دیپلوماسی رنگ و انگلیسی ماب طالبان ظاهر شاه و قریب نادر و سردار گنج و از جن بی خبر «سردار ولی» را چن کورگی به پاکستان کشید و با نقل و تروسی هدش را تسیرین کرد و از یون به عنوان معاهده ظاهر شاه استفاده های شایان کرد. (زرنگار)

جگ های کابل قهر اصلی طالبان را افغانا شد و نود افغانا قومی و قبیله گروایی آنها را برلا ساحت. آنها که به جدر هجرت کشی را در پیشانی زده بودند و اراده خود را می تواند گردن شد متعقدین کلان می دانستند، ناگهان در احوال کمال قوماندان های جین

آسمایی ویدیو فلم تقدیم میکند
573-0460 (905)

لمبرداری متعادل خوشی و غروسی های شما را با مجزترین کمره و وسایل کمپوژی
با سیستم های جدید جالبتر و دلنویس شما را با قیمت های بسیار مناسب
اگر مایل باشید گشت های ویدئویی شما را به هر سیستم تبدیل نموده
به بزرگترین فرصت بدسترس شما قرار خواهیم داد

اگر متعادل خوشی در پیش دارید لطفاً ما متحد و جد نامی گرفته یک کابی را فلم خود را با رنگان آرید

TORONTO CATHOLIC DISTRICT SCHOOL

مدرسه کاتولیک منطقه ۱۳

پیشگفتار چاپ اول

قانون اساسی، این وثیقه‌ی ملی در وضعیت سرنوشت ساز کشور از اهم و ارزش ویژه برخوردار است. زیرا این قانون میثاقی است که دوره جدید، شیوه‌ی نوین زندگی و اصول اساسی را در جامعه و دولت استحکام حقوقی می بخشد. قانون اساسی نه تنها میثاق، شیوه و اسلوب نو، بلکه نوسازی ساختار سیاسی و نظام دولتی و ساختار اعاده حقوق سیاسی شهروندان کشور را نیز مسجل می سازد.

قانون اساسی به شکل نوبتی و دلخواه طرح و تصویب نمی گردد، بلکه تصدیق کننده مرحله جدید در کشور است. تاریخ کشورهای جهان به اثبات رسانیده است که دولت ها بعد از بحران‌های سیاسی و اجتماعی؛ بعد از جنگ های تبهکن؛ بعد از تجزیه و یا اتحاد و بعد از انکشاف اقتصادی و گذار به مراحل بعدی آن، دست به طرح و تصویب قانون اساسی زده اند. افغانستان نیز بعد از جنگ طولانی که علل ادامه آن هنوز مرفوع نیست؛ بعد از تصادم های منافع خارجی که هنوز هم در تصادم اند؛ بعد از تخریب و امحای ارزش های فرهنگی، اقتصادی و نهادهای سیاسی که هنوز مجدداً احیا نگردیده اند، قانون اساسی جدید را طرح و تصویب می نماید. پس مبرمیت

این اقدام ملی با دشواری ها و پیچیدگی های خاص سیاسی توأم است که به آگاهی سیاسی مردم افغانستان نیاز دارد. مهم ترین عامل و حامی حقوق اساسی در کشور و جامعه، بیداری سیاسی مردم است. هدف از نشر این نوشته ها که قبلاً جسته جسته در بعضی از نشریه های برون مرزی نشر شده اند و اینک به شکل رساله چاپ می شود، سهمگیری در این پروسه حیاتی جامعه ما است، تا مردم ارزش خاص این اقدام ملی را درک کنند و با سهمگیری مستقیم شان، در حقیقت سرنوشت خود را به دست بگیرند، یا حداقل از تصمیم ها و اقداماتی که در باره آنها صورت می گیرد، آگاه باشند، به ماهیت آنها پی ببرند و منافع ملی و وطنی شان را میان منافع دیگران تفکیک نمایند. به باور من، آگاهی ملی بزرگ ترین دستاوردی است که ملت های پیشرفته به آن دست یافته و در کشورهای عقب نگهداشته شده هنوز مردم به آن دسترسی ندارند و جای خالی آن را نفاق ملی که معلول مداخله بیگانه ها است پر نموده است.

قانون اساسی وقتی ارزش تاریخی و سیاسی دارد که با درک عمیق خصوصیات و ضرورت جامعه طرح و توسط مردم تصویب شود. خصوصیت قانون اساسی کنونی چنین است که همچو گذشته ها این بار نیز باید توسط

”لویه جرگه“ تصویب گردد. به باور من این سند مهم ملی باید به رأی مستقیم مردم گذاشته شود. ولی دیده می شود که اراده مردم ما در گرو فیصله های ”رم“ و ”بن“ و دیگر جاها است که ”باید“ رعایت شود. پس هرگاه تصویب قانون اساسی توسط لویه جرگه حتمی باشد، با آغاز انتخابات آزاد ریاست جمهوری و تشکیل دولت انتخابی در افغانستان که بعد از ختم دوره انتقالی برگزار خواهد شد، قانون اساسی تصویب شده توسط لویه جرگه به تصویب مردم نیز برسد، تا به وثیقه مهم ملی مبدل گردد و به همگان قابل احترام و تطبیق باشد. قانونی که مراحل لازم طرح و تصویب را طی نکرده باشد، تطبیق اجباری آن استبداد است. قابل یادآوری است، دولت انتخابی که باید بعد از ختم دوره انتقالی ایجاد گردد، به قانون اساسی معتبر و تصویب شده توسط مردم ضرورت دارد. هرگاه دولت انتخابی مردم به اجرای قانون اساسی تصویب شده توسط لویه جرگه که در حقیقت آرای مردمی ندارد، مبادرت ورزد، در آن صورت در کار و فعالیت وی تناقض جدی حقوقی و سیاسی دیده خواهد شد. درست است که تصویب قانون اساسی در لویه جرگه، از جمله فیصله های کنفرانس ”بن“ در جرمنی است، به باور من تصویب آن توسط مردم افغانستان به هیچ صورت تخلف

از فیصله های بن نبوده، بلکه آن را تقویت می نماید و قانونی تر و معتبر تر می سازد. ولی تداوم رواج های کهنه با فیصله های اضطراری، با اشتراک بیگانه ها نباید مانعی در راه رشد و انکشاف عادی قانون گذاری ملی باشد.

مشکلات عمده قانون اساسی افغانستان که در این سال ها روی دست گرفته خواهد شد، توازن منافع ملی و خارجی است. جامعه افغانستانی در حالتی نیست که بتواند به تنهایی انواع مشکلات اقتصادی و سیاسی، منجمله قانون اساسی را حل کند. واضح است که افغانستان به کمک های اقتصادی کشور ها ضرورت دارد. ولی کمک ها، روابط و مناسبات فی مابین کمک کننده و کمک گیرنده باید طوری مطرح گردد که بتواند توازن را میان منافع ملی و کمک کننده ها برقرار نماید. عدم توازن در این زمینه افغانستان را به بی ثباتی و جنگ سوق خواهد داد. مثال: هرگاه کشورهای ذیدخل غرض کسب منافع بیشتر، نیروهای ملی را نادیده گرفته و با اتکا به عده ای محدود افراد جامعه به سرکوب عده ای دیگر پردازد، در آن صورت باز هم اساسات جامعه را متناقض ساخته و به نفاق ملی دامن زده می شود. هرگاه در شرایط کنونی، نقش خارجی ها در افغانستان قاطعانه مورد تردید قرار بگیرد، در آن صورت نیز مشکلات جانبی به انبار معضله

های داخلی افزوده می شود که حل آن در اوضاع کنونی کشور و جهان ناممکن است. پس تعیین توازن میان منافع ملی و خارجی در شرایط کنونی افغانستان چیزی است، ناگزیر، ولی ناگزیری این ضرورت را نباید مربوط به سرنوشت و تقدیر مردم افغانستان دانست. از این رو تصویب قانون اساسی توسط مردم به منافع ملی و آگاهی ملی جامعه رابطه نزدیک دارد. مخالفت به این خواست، توازن منافع ملی و منافع خارجی را به نفع کشورهای خارجی و به ضرر افغانستان برهم می زند.

موضوع دیگری را که پیرامون طرح قانون اساسی جدید افغانستان قابل یادآوری میدانم این است که وقتی من هفتمین مقاله ام را زیر عنوان "افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟" که به پیشواز طرح قانون اساسی کشور آماده نشر ساخته بودم، خبر تشکیل کمیسیون تسوید قانون اساسی را از طریق رسانه های جمعی شنیدم. به باور من اداره انتقالی این وجیه پر ارزش ملی را سهل انگارانه آغاز کرده است. گرچه فعالیت های کمیسیون تا هنوز نامعلوم است، ولی گروه نه نقری به اجرای این اقدام بزرگ ملی کافی نبوده، طرح قانون اساسی باید با ابعاد گسترده تر اجتماعی، تخصصی و علمی در نظر گرفته می شد، بهتر بود. طرح مسوده قانون اساسی با سیمینارها،

کنفرانس های تخصصی، سیمپوزیوم های علمی در سطح ملی و بین المللی و نظرسنجی جامعه در سراسر جهان باید همراهی و بدرقه گردد. در قانون اساسی جدید باید از مهارت های مسلکی حقوق دانان برجسته ملی و جهانی، اندیشه های حقوق انسانی و اعلامیه جهانی حقوق بشر استفاده شود. طرح قانون اساسی جدید باید به آزمون بزرگ ملی حقوق دانان افغانستان و تصویب آن به آزمایش بی نظیر مردم افغانستان مبدل گردد. گسترده گری طرح قانون اساسی، ارزش های مهم سیاسی و حقوقی را تشویق و ترغیب می نماید و محدود ساختن آن مردم را از ارزش های ملی آنها محروم و قانون اساسی را به وسیله جبر تبدیل می کند.

گرچه ساختمان نظام سیاسی که متضمن ضرورت کنونی و متناسب به رشد قانونمندان افغانستان باشد، به موانع جدی منجمله بنیادگرایی دینی وابسته و حمایت شده از خارج مواجه است، که تا اکنون کشورهای ذیدخل در افغانستان منافع خود را در حفظ و دوام موجودیت آنها می بینند و هنوز هم آنها (بنیادگرایان مذهبی) را به مثابه ابزار خطرناک و تهدید بزرگ در مقابل عناصر ملی به کار می برند. ولی این نیرنگ نمی تواند ما را از فعالیت های علمی، پژوهشی و عملی در ساختار نظام

سیاسی در زادگاه مان منصرف سازد. با رعایت این امر ادامه مقاومت ملی را در متنی که این کتاب کوچک آغازگر آن است، روی دست گرفته ام، تا دین مسلکی ام را ادا کنم، قابل یادآوری میدانم که در آینده در نظر دارم بعد از نشر این رساله، مجموعه‌های بزرگ‌تر این نوشته‌ها را تدوین نموده به دسترس علاقه‌مندان قرار

بدهم. ثنائیکی، اکتوبر ۲۰۰۲ میلادی پایان پیشگفتار چاپ اول

افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد ؟ نشریه زرنگار، شماره ۲۴، صفحه ۳۳، ۱۵ اگست ۲۰۰۲ میلادی، صفحه ۱۸، ش ۱۳۳، اول سپتامبر ۲۰۰۲م، صفحه ۲۱، ش ۱۳۴، سپتامبر ۲۰۰۲م، صفحه ۲۴، ش ۱۳۵ اول اکتوبر ۲۰۰۲م، صفحه ۲۴، ش ۱۳۶، ۱۵ اکتوبر ۲۰۰۲

(در هفت بخش)

دموکراسی به فرهنگ مردم و جامعه مبنی برگزیده اند،
الستینوت ریاست جمهوری بر اصول و ضوابط حقوقی
ایجاد و فعالیت رئیس جمهور و ارگان های ریاست
جمهوری را مطابق اصول قبول شده حقوقی و نورم های
بین المللی استوار و روان قانون تنظیم می نمایند.

در کشور ما افغانستان که مردم بعد از دوره های استبداد، دهنش و اختاپ داشتند شالوده های قدرت و حاکمیت را میپازند ایجاد استیون ریاست جمهوری در چوکات قانون اساسی جدید از اهم خارق العاده برپوشد است. حاکمان خود کامه خانلاری، امرای رؤس شده از خارج مرکز در ایجاد شالوده قدرت که زوئ مردم دران برجسته گردد، دلچسپی نداشته و بهانه اند تا حاکمیت نیرو مند حقوقی را در

رئیس جمهور چیست ؟ هرگاه ملی به
قانونی افراد را قاضی نام دولت توفیق یابد ، پس
در اجرای مواد قرارداد ، مؤلفین ، ارکان ها ، استیضات
ها و نهاده ها ، ساختار ضرورت اند . از آن جانب اصلاً
کننده ای را ندارد پس مردم به بهائیت و ملی
انها تشکیل کردند و راه ها و شیوه ها را بنویسند و
آنها موجود باشد یکی از بهترین عامل و چهره
مرجع و مقام رئیس جمهور است . در قانون
اساسی ایران متحد آمریکا رئیس جمهور ، رئیس
حکومت ، سرفرومانان اعلی ایالت مسلط خوانده
است . در ماده ۴۰ قانون اساسی فراسوی رؤسای رئیس



به پیشواز طرح قانون اساسی جدید افغانستان

داکتر ثنا نیکی

تخصص: رشته تئوری حقوق و دولت

افغانستان به چه نوع

قانون اساسی

ضرورت دارد؟

1

والتجاری لازم انسانی که معیارهای قبول شده بین المللی را تأیید می‌دارد، البته در کشور ما با رعایت اساسات و این مفاد اسلام و مشخصات کشور ایرانی، که دولت فوقی ملزم به اجرای آنست.

نظام حال و آینده سیاسی کشور نمی‌تواند چیز دیگری باشد، جز نظام دموکراتیک که متکی به ارزشهای اسلامی کشور ایران باشد.

ادامہ اذی (۲۲)

آیا خوانان ...

[illegible]

نور نو جېلې ليکنې له په همدې ځای کې په دې هېله
چې خدای دی وکړي مونږ ځوانان په دې بې گناه ټولنه له
خپل کلونو او مقدساتو بې گناه شي. او د خپل اقل او

یازگرت موف به وطن می باشد، باید درین مورد به
های داشت، دولتوران، انجیران، استادان و سایر
معوطنان که بنوشته به صورت لفظی و در عدهای معینی به
کشور بروند و معتمد خدمت گردند، این کاری است که
افغانیای هر کشور باید سازمان دهد، ما می نویسیم با
تلاطم به مقامات رسمی کشور های که افغانیای طلبه
اند، و با سازمانی بین المللی، به شکل بهتر و جامع تر
آ. افغان نامه

س... چه فکر می کنید و نا چه حد نصیب های وجود دارد که بار دیگر در کشور جنگهایی داخلی بزرگی در

ج - مشکل است ادعا نمود که هیچ نوع جنگ و حادثه صورت نخواهد گرفت. اما باید دانست که ریشه های جنگ فعلا با حدودی غیر قابل گریز، شرایط را برای وقوع تفاوت و اشتباه مردم دست به سلاح و ایجاد فضای ناآرامی برای ریشه زدن به تهدیدات امنیتی و اقتصادی و پروژه های سازمانی سازمانی، احیاً و نوسازی پروژه های و سایر کارها و همپیکری موضعی از مسئولین صومالی و خارجی، سیما و تفکر زود امری گشته حاشیه به نوازی یکپارگی می یابد. فقط ایجاد چارچوب در زندگی می تواند ایجاد آسودگی و آرامش را در زندگی مردم فعلی گردد. که البته بایست نوام به ناپین جنبش اجتماعی، کاروانی و پیشاپیش اولوی نوام به ناپین فضای اعتماد و

س۔ آپا بیاضیوں کی تفسیرات لازم در سطح وزارت دفاع مردم
ا. فائدہ کہ مردم سے یہاں ہے

ج - تا زمانی که اردوی ملی در کشور به صورت یک نیروی قابل ملاحظه به وجود نیاید ، موجودیت تشکیلات نظامی فعلی را ناگزیر باید پذیرفت و باید تلاش کرد تا همچو اردویی بوجود آید . آگاهی که سالها زحمت جهاد را

فهرست چاپ دوم

عنوان	صفحه
در باره چاپ اول	۷-۵
پیشگفتار چاپ اول	۱۶-۹
فهرست چاپ دوم	۱۸-۱۷
پیشگفتار چاپ دوم	۲۲-۱۹
مفهوم قانون اساسی و زمینه سازی برای اجرای آن ۲۳-۵۲	
تعریف و مفهوم قانون اساسی	۳۶-۲۳
زمینه سازی برای اجرای قانون اساسی	۵۲-۳۶
نهادهای سه گانه تقسیم قدرت	۵۴-۵۳
۱. نهاد اجرایی	۵۴
- انستیتوت ریاست جمهوری	۵۶-۵۵
- رئیس جمهور کیست؟	۵۷-۵۶
- کی می تواند رئیس جمهور باشد؟	۶۲-۵۸
- مدت دوران ریاست جمهوری	۶۶-۶۲
- انتخاب رئیس جمهور	۷۱-۶۷
- سوگند رئیس جمهور	۷۲-۷۱
- صلاحیت و مکلفیت رئیس جمهور	۷۴-۷۲
- سلب اعتماد رئیس جمهور	۷۷-۷۴
- جانشینی رئیس جمهور	۸۰-۷۷
اداره در افغانستان	۹۴-۸۱

- | | |
|--|-----------|
| عنوان | صفحه |
| ۲. نهاد قانون گذاری (پارلمان) | ۹۵ - ۱۱۰ |
| ۳. قضا | ۱۱۱ - ۱۲۶ |
| حقوق و آزادی های شهروندی | ۱۲۷ - ۱۴۵ |
| ضمیمه ها | ۱۴۷ |
| ضمیمه اول: معرفی ساختارهای طرح و تطبیق قانون اساسی | |
| ۱ معرفی اعضای کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی | ۱۴۸ - ۱۵۲ |
| ۲ معرفی اعضای کمیسیون تدقیق قانون اساسی | ۲۰۴م |
| | ۱۵۲ - ۱۵۶ |
| ضمیمه دوم: مقاله های مربوط به قانون اساسی ۲۰۰۴ افغانستان | |
| که در باره طرح، تصویب و تطبیق این قانون نشر شده اند. | |
| ۱. آخرین تذکرات در طرح قانون اساسی افغانستان | |
| | ۱۵۷ - ۱۸۹ |
| ۲. اسلام سیاسی و لویه جرگه دو حربه کوبنده در ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان | ۱۸۱ - ۲۰۴ |
| ۳. تفسیر قانون اساسی در باره صلاحیت قضا | |
| | ۲۰۵ - ۲۲۲ |
| ۴. دو چهره زشت و زیبای قانون اساسی | ۲۲۳ - ۲۳۸ |
| واژه نامه | ۲۳۹ - ۲۴۲ |
| ۵. منابع | ۱۴۳ - ۲۵۴ |
| لیست آثار چاپی نویسنده این کتاب | ۲۵۵ - ۲۵۶ |

پیشگفتار چاپ دوم

در آخرین سال های دوره اول امارت طالبان در افغانستان، نگرانی من در باره قانون گذاری افغانستان بعد از دوره استبداد و بی قانونی بود. می خواستم با نوشتن مقالات در عرصه حقوق اساسی، بالای روند قانون گذاری پسا طالبانی که هنوز در قدرت بودند، تأثیر بیندازم.

نوشتن مقالاتی را در باره تقسیم قدرت (۵) و تحلیل روند روم (۶) آغاز کردم که نشر آن ها در فبروری سال ۲۰۰۰ میلادی یعنی یک سال پیش از سقوط امارت اول طالبان آغاز شد.

با براندازی رژیم طالبان در نومبر ۲۰۰۱ و تشدید روند دولت سازی در افغانستان، کار من مبنی بر نوشتن موضوعات حقوقی، به ویژه در ساحه حقوق اساسی نیز شدت گرفت.

چنانچه در سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ میلادی ده مقاله را زیر عنوان های "افغانستان به چه نوع قانون ضرورت دارد؟" و "قانون اساسی افغانستان تعویذ نیست"، از جمله مقالات سریالی در اکتوبر ۲۰۰۲ م در یک رساله ای چاپ شد که چاپ اول این کتاب است.

قانون اساسی افغانستان در سال ۲۰۰۴ توسط لویه جرگه

قانون اساسی تصویب شد. کار اصلی من در تشریح و تحلیل این قانون به مرحله بعدی اش گذار کرد. اگر در مرحله اول می خواستم نوشته های من تاثیراتی در اصلاح قانون اساسی از عقب گرایی ها به سازندگی و ترقی داشته باشد، در مرحله دوم که بعد از تصویب قانون اساسی آغاز شد، بیشتر توجه من در خلاها، تناقضات، تخلف از اصول قانون اساسی و عدم اجرای آن توسط دولت مردان و نهادهای دولتی تمرکز داشت.

کار من در این دوره در ده ها مقاله و کتابی از مجموعه مقالات زیر عنوان "تحلیل تخصصی قانون اساسی افغانستان" است که در مارچ ۲۰۱۸ میلادی در تورنتوی کانادا توسط انجمن دانش چاپ شد.

در حقیقت چاپ اول کتاب نه تنها تحلیل تخصصی، بلکه پیشبینی های دقیقی بوده است که در فاصله میان چاپ اول و دوم، همه آنها به حقیقت پیوسته است.

قابل یادآوری می دانم که دوره اول امارت طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱ میلادی) یعنی پنج سال را در بر گرفت. حالا دوره دوم آن از سال ۲۰۲۱ تا اکنون پنج سال را پشت سر گذاشته است. دیر یا زود افغانستان باز هم به قانون اساسی ضرورت خواهد داشت.

هر گروهی در افغانستان مسلط شود (به استثنای داعش)

به قانون و حقوق نیاز دارد.

موضوع اصلی چاپ دوم کتاب "افغانستان به چه نوع قانون ضرورت دارد؟" این است که این دوره را از زاویه حقوقی جمع‌بندی کند و به خواننده‌ها روشن سازد که روند دولت‌سازی و ساختارهای حقوق اساسی آن‌ها به کارشناسان و افراد تخصصی نیاز دارد، نه اعضای لویه جرگه عنعنه‌ای که مبدأ آن مناسبات قبیله‌ای است. به قانون‌گذاران آینده ضروری است که تجربه قانون‌گذاری‌های منحط را با خود داشته باشند و از پیامدهای آن‌ها پند بگیرند.

مردم باید بدانند که قانون‌گذاری در زندگی و تعیین سرنوشت آن‌ها تا چه حد نقش دارد، تا شعور حقوقی، آگاهی سیاسی و موضع‌گیری‌های مدنی آن‌ها ارتقا کند.

چنانچه چاپ اول این کتاب برهه‌ای از تاریخ سیاسی افغانستان را برای یک دوره قانون اساسی تشخیص داده و کار در عرصه حقوق اساسی در مراحل پیش از پیش‌نویس و بعد از آن را زیر پوشش گرفته است. چاپ دوم آن، کتاب را با مراحل بعدی یعنی تصویب و آغاز اجرای آن نه تنها پیوست داده است، بلکه با ارائه مفکوره‌ها و پیشنهادات عینی و مستدل، اجرای قانون را تحلیل

و پژوهش کرده است که مطالعه آن برای قانون‌گذاران آینده جامعه مفید است.

برای نویسنده جنبه آگاهی‌دهی و روشنگری این کتاب ارزش بیشتر از جنبه‌های دیگر را دارد، زیرا موجودیت قانون اساسی بدون آگاهی حقوقی و فرهنگ حقوقی مردم، ابزاری بدست گرداننده‌های خودکامه خواهد بود.

مفهوم قانون اساسی و زمینه سازی برای اجرای آن

تعریف و مفهوم قانون اساسی

قانون اساسی به مفهوم سیاسی آن عبارت از سیستم بنیادی قوانینی است که روابط و مناسبات قدرت دولتی، مردم، نهادهای اجتماعی و سیاسی را تنظیم و نحوه ایجاد و اعمال قدرت دولتی اعم از تقنینی، قضایی و اجرایی را انسجام حقوقی می بخشد. (۷) هر قانون اساسی عادی باید حقوق و آزادی های فردی را در برابر قدرت دولتی و برعکس مرزبندی اعمال قدرت با حقوق فردی را ترسیم نماید. یعنی قانون اساسی اول از همه باید حقوق و آزادی های اساسی فرد را تضمین نماید و همزمان با آن مسئولیت فرد را در برابر جامعه و دولت معین کند.

قانون اساسی را به زبان انگلیسی کنستیتوشن Constitution، به فرانسوی و اسپانیایی کنستیتوسیون به روسی کنستیتوتسیا یا اسفنفوی زکون، به فارسی تاجیکی سرقانون و به زبان فارسی در افغانستان و ایران قانون اساسی می نامند.

نخستین قانون اساسی افغانستان زیر نام ”نظام نامه اساسی دولت علیه افغانستان“ در ۱۹ اپریل ۱۹۲۳ توسط لویه

جرگه‌ی جلال آباد تصویب شد.

رویه‌مرفته قانون اساسی مهم‌ترین وثیقه‌ی حیات سیاسی کشور بوده که هر کشور را می‌توان به رویت قانون اساسی آن شناخت. چنانچه طرز حکومت اکثر کشورها در ماده‌ی اول یا دوم قانون اساسی آن استحکام حقوقی داده شده است.

ضرورت قانون اساسی در این است که تصویب آن بطور عادی و نوبتی نه، بلکه استحکام، مراحل حساس، تحولات مهم تاریخی و ایجاد نظام جدید را در کشور تأیید می‌نماید.

مفکوره‌ها و ایده‌های حقوق اساسی و قانون اساسی وقتی به‌وجود آمد که بعد از انقلاب کبیر فرانسه، نظام بورژوازی به قوانین تدوین شده ضرورت داشت. زیرا قبلاً حقوق اساسی در جوامع اروپایی در سنت‌ها، عرف و عادات مسجل گردیده بود در حالی که تنظیم مناسبات بورژوازی، دیگر در چوکات عرف و عادات باستان گنجایش نداشتند از این رو، ضرورت قانون اساسی بطور تدوین‌شده‌ی آن که باید با مراحل و مراسم معین حقوقی ساخته شود به وجود آمد. در عصر حاضر قانون اساسی اکثر کشورها به شکل تدوین شده و تصویب شده بوجود می‌آیند، گرچه عده‌ی خیلی از کشورها در

این رابطه بر خورد محافظه کارانه دارند، چنانچه قانون اساسی بریتانیا تا اکنون بخش ها و فصول تدوین نشده و تصویب نشده را در چهارچوب سنت ها و عرف و عادت با خود حفظ نموده است. (۸) مراسم تدوین و تصویب قانون اساسی در انگلستان و اسرائیل (۹) مانند قوانین عادی است که توسط ارگان قانون گذاری (مقننه) به تصویب می رسد. این خصوصیات انگلستان و اسرائیل نمی تواند معیار و محک سیستم قانون گذاری در ساحه، تنظیم حقوق اساسی در کشورهای دیگر باشد. همچنانکه سیاست این دو کشور در سطح جهانی نیز آن قدر روشن و شفاف و نمونه نیست.

در عصر حاضر، کشورهایی که نمونه های ساختمان جامعه مدنی اند، قانون اساسی آنها نیز مطابق اصول دموکراتیک طرح و تدوین می گردد. بهترین شکل تدوین قانون اساسی در شرایط کنونی همان است که تصویب آن توسط رفراندوم، پلبی سیت (نظر سنجی عامه) و کنوانسیون هایی که توسط مردم تعیین شوند، صورت بگیرد.

ماهیت و محتوای قانون اساسی : ماهیت قانون اساسی تا اندازه زیاد مربوط به ساختار اجرایی آنست. ساختار اجرایی قانون اساسی نه تنها ارگان های دولتی، بلکه تا

حد زیاد مربوط به سطح فرهنگ حقوقی افراد جامعه است. هرگاه ارگان‌های دولتی و گردانندگان قدرت از اصول و نورم‌های قانون اساسی تخلف نموده، حقوق اساسی مردم را پامال نمایند و هیچ مقاومتی از سوی افراد جامعه موجود نباشد، در آن صورت، ناقضین زورمند به خلاف رفتاری خود عادی می‌شوند و قانون اساسی نیز ماهیت و حتی موجودیتش را از دست می‌دهد که در آن صورت قانون اساسی، تنها شکلی و نمایشی خواهد بود، ولو به هر کیفیتی که تدوین شده باشد.

بهر صورت قانون اساسی باید دارای محتویات و بخش‌هایی باشد که آن را از قوانین متمایز می‌سازد. به عقیده من یک قانون مدرن باید اولتر از همه مدون باشد و در تصویب آن مراسم و مراحل لازمی رعایت گردد و دارای محتویات زیر باشد.

الف - اصول، اهداف، شیوه عملکرد حکومت، موقف و موضع‌گیری دولت را در برابر ملت و جامعه جهانی ترسیم و تمثیل نماید. زمانیکه از حقوق اتباع (شهروندان) در قانون اساسی سخن در میان آید، مسئولیت دولت را در برابر اتباع (شهروندان) آن و هنگامی که از اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون‌ها، قراردادهای بین‌المللی و سایر میثاق‌های شناخته شده جهانی در آن ذکر به عمل

آید، برخورد و موضع دولت تصویب کننده را در میان جامعه جهانی نشان می دهد.

ب: گرچه نمی توان چوکات قانون اساسی را مقید ساخت، زیرا هر کشور نظر به خصوصیات ملی و تاریخی خود را دارد، لیکن چوکاتی که در هر قانون اساسی باید رعایت گردد، می توان ترسیم نمود. یک قانون تیپیک باید دارای محتوای زیر باشد:

- بخش مقدماتی که بعضاً به نام های دیباچه، سرآغاز و مقدمه نیز یاد می شود، معرفی قانون، کشور، اصول و اهدافی که قانون طبق ضرورت آن طرح گردیده است، بیان می گردد:

- تابعیت و حقوق و مکلفیت های اتباع (شهروندان): این بخش ها همراه با ساختار دولتی، عمده ترین قسمت، و ستون فقرات قانون اساسی را تشکیل می دهند. انستیتوت شهروندی از مهم ترین ارکان قانون اساسی است که حقوق اساسی اتباع (شهروندان) از طریق این انستیتوت منعکس می گردد:

- ساختار دولتی: ساختار نظام سیاسی یا دولتی از پیچیده ترین، جنجال برانگیزترین و دلچسب ترین قسمت قانون اساسی که طرز حکومت، شیوه های اداره اقتصاد کشور، ساختار دولتی را معرفی می نماید. این موضوع که

اکثراً در فصل یا بخش مستقل جا داده می شود، روابط ساختارها و ارگان‌های دولتی را در برابر یکدیگر شان معین می‌سازد. درجه و سطح دموکراسی در ساختمان دولت و تقسیم قدرت را در این بخش می‌توان مشاهده و مطالعه نمود.

در کشورهایی که ساختمان فدرالی دارند، فدرالیزم را به مثابه انستیتوت جداگانه قدرت در فصل‌ها یا بخش‌های جداگانه جا می‌دهند و روابط اعضای حاکمیت فدرالی را با نورم‌های حقوقی تسجیل و توضیح می‌نمایند مثال ارکان و اعضای ساختار فدرالی در کانادا ولایت و ساحه‌های مستقل (۱۰) Provinces & Territories در جمهوری فدرالی آلمان، زمین‌ها (۱۱)، در ایالات متحده آمریکا (۱۲) ایالات States در فدراسیون روسیه، جمهوریت‌ها بوده (۱۳) و احتمالاً در «جمهوری فدرالی افغانستان» ولایات یا زون‌ها خواهند بود که چندین ولایت جغرافیایی و اتنو-دموگرافیک را در برخواهد داشت*.

* زمانی که در سال ۲۰۰۲ پیش‌نویس قانون اساسی زیر بررسی قرار داشت، توجه بیشتر در اصلاح نظام دولتی ریاستی بود که در پیش‌نویس قانون بدیل نداشت. اما بعد از تطبیق نادرست و سقوط نظام توجه بسیاری از حقوق‌دانان به سوی نظام فدرالی و قانون اساسی فدرالی جلب شده است که حتی پیش‌نویس‌هایی از نسخه

های قانون اساسی نظام فدرالی طرح و نشر شده است. (۱۴)

- ریاست جمهوری: ریاست جمهوری انستیتوت مستقل حقوقی است که نظر به ساختار سیاسی، اجتماعی و خصوصیات ملی تکوین و تکمیل می گردد. رئیس جمهور در امریکا در رأس قوای اجرایی یعنی حکومت قرار دارد و در هندوستان (۱۵) رئیس حکومت نخست وزیر است و در فدراسیون روسیه، نخست وزیر حیثیت معاون رئیس جمهور در اداره حکومت را دارد. به هر صورت هرگاه ریاست جمهوری به مثابه انستیتوت قدرت موجود نباشد و صلاحیت ها و مکلفیت های وی در چهارچوب انستیتوت ریاست جمهوری معین نگردد، امکانات بروز تخلف و سوء استفاده و ظهور بحران در دستگاه دولتی حتمی خواهد بود.

در کشور ما افغانستان سه قانون اساسی جمهوری تدوین و گویا تصویب گردیده که اولی در سال ۱۹۷۶م در دوران محمد داود (۱۶) نخستین رئیس جمهور افغانستان، و دومی در دوره ریاست جمهوری ببرک کارمل (۱۷) به نام "اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، سومی در زمان ریاست جمهوری نجیب الله (۱۸) در سال ۱۹۸۷م بود که هر کدام بنابر علل سیاسی و تاریخی موفق به ایجاد انستیتوت ریاست جمهوری نگردیدند و یا نخواستند آن را ایجاد نمایند. در شرایط کنونی نیز

انستیتوت ریاست جمهوری در افغانستان وجود ندارد، رئیس دولت انتقالی وظایف خود را در یک خلای قدرت به مفهوم کامل و جامع آن پیش می برد. علل عمده این خلا تقصیر حکومت انتقالی نه، بلکه عدم موجودیت قانون اساسی مدون و تصویب شده می باشد. تنها قانون اساسی است که موجودیت، صلاحیت، مکلفیت ها، سلب اعتماد، روابط، نقش و مقام آن را در چهارچوب انستیتوت ریاست جمهوری مشخص می سازد.

- پارلمان: موجودیت پارلمان در دستگاه قدرت دولتی یکی از شاخص های عمده تقسیم قدرت می باشد. صلاحیت بیشتر و گسترده تر پارلمان بر دموکراسی بیشتر دلالت می کند. همان طوری که صلاحیت بیشتر رئیس قدرت را به دیکتاتوری متمایل می سازد. پارلمان یگانه مرجع و ارگانی است که با داشتن صلاحیت سلب اعتماد رئیس جمهور، توازن قدرت را برقرار، رئیس جمهور و احزاب بر سر قدرت را از یکه تازی و حرکت به سوی دیکتاتوری باز میدارد. بنابر این، صلاحیت های پارلمان نیز باید در چوکات علماً طرح شده ی حقوقی و انستیتوتی در قانون اساسی جابجا گردند. در کشورهای دیکتاتوری مانند ممالک عربی و آسیای میانه پارلمان، حکومت، قضا و محاکم وسیله ای به دست رئیس جمهوری بوده

و رؤسای جمهور در این کشورها به مثابه دیکتاتور دائمی عمل می نمایند و در انتخابات ریاست جمهوری نیز همیشه برنده بوده و تا زمان مرگ رئیس جمهور هستند و بعد از مرگ اکثراً معاونان آنها که بزرگترین امکانات غصب قدرت را در دست دارند، جانشین آنها می گردند. مثال: در مصر (۱۹)، به جای جمال عبد الناصر معاونش انور السادات و به جای سادات، معاون وی حسنی مبارک، رئیس جمهور "انتخاب" گردیدند.

- حکومت: حکومت عبارت از نیروی اجرایی دستگاه دولتی است که اداره اقتصاد کشور را پیش می برند نظر به نوعیت ساختار دولتی، نخست وزیر یا رئیس جمهور در رأس اداره حکومت قرار می گیرد و تشکیلات کابینه اش که متشکل از وزرا و روسای امور هستند، به پارلمان معرفی و توسط پارلمان منظور و ثبت می گردد. اصل پروفشنالیزم و واگذاری کار به اهل کار از شاخص های مهم حکومت ها باید باشد. در افغانستان اصل مسلکی بودن در کلیه حکومت ها پامال گردیده است. حکومت موقت شش ماهه و دولت انتقالی عبوری نیز عالی ترین نمونه تخلف از این اصل حکومت داری بوده است. هرگاه این مرض کشنده به دولت انتخابی آینده انتقال گردد، اداره اقتصاد کشور بازهم به بازیچه معامله گران

قدرت مبدل خواهد شد. این مشکل بسیار مهم و حیاتی باید در قانون اساسی و قوانین دیگر باضوابط مطمئن استحکام حقوقی داده شود.

- قضا، محاکم و دادستانی: قضا که در راس آن قاضی القضاات، محاکم که در راس آن محکمه عالی (ستره محکمه)، دادستانی کل که در راس آن "لوی سارنوال" (دادستان کل) قرار دارند، از ارگان ها و ابزار ضروری تحکیم قانونیت در کشور هستند که اجرای وظایف آنها در تأمین و اعاده حقوق و آزادی های اتباع (شهروندان) می باشد. بنابراین ارگان ها با داشتن اصول، شیوه ها و خصوصیات مسلکی و کاری در فصل ها و بخش های قانون اساسی باید جا داشته باشند. با تاسف در گذشته تشکل این ارگان ها در کشور بیشتر صبغه های ایدئولوژیک - مذهبی داشته، تا مسلکی. در طرح قانون اساسی جدید باید با تضمین های حقوقی جنبه های مسلکی و پروفشنالیزم در ارگان های حراست حقوق در نظر گرفته شود و اساس جدید و مستحکم با جلب حقوق دانان و فقط حقوق دانان متخصص و با تجربه تحقق گردد.

- ارگان های محلی: گذر، ناحیه، علاقه داری، حکمرانی (ولسوالی)، شهرها، ولایات و همه واحدهای اداری

از حلقه‌های اساسی قدرت بوده که نماینده‌ها و اعضای قدرت مرکزی نیز از همین واحدها تعیین می‌گردند. تشکیل ادارهٔ سالم و تمثیل قدرت در محلات از حقوق اساسی است که در قانون اساسی باید تحکیم شوند. در سیستم دولت فدرالی ولایات قدرت‌های مستقل را در چارچوب قانون فدرال ایجاد می‌نماید و ادارهٔ اقتصاد ساحه یا ولایت را به‌دست می‌گیرند. مثال در کانادا هر ولایت، حکومت و پارلمان ولایتی جداگانه دارد که به استثنای وظایف دفاعی و سیاست خارجی و تابعیت و مهاجرت، کلیه وظایف ادارهٔ اقتصاد ولایت را در دست دارند. این عالی‌ترین نمونهٔ فدرالیسم در جهان است که قابل استفاده به کشورهای کثیرالاقوام و کثیرالفرهنگ مانند افغانستان می‌باشد.

ج - بخش‌های افزایشی : قانون اساسی ایالات متحدهٔ امریکا کوتاه‌ترین قانون اساسی دنیا است که (۶) ماده دارد. ضمایم بی‌شمار به مرور زمان بر آن افزوده شده که به اجزا این قانون تبدیل شده‌اند. قانون اساسی روسیه ضمایم علاوه‌گی به نام (حقوق انسان و اتباع) (شهروندان) علاوه شده که با صدور این سند توسط مراجع با صلاحیت قانون‌گذاری دولت روسیه اعلامیه جهانی حقوق بشر را به رسمیت شناخته و آن را با خصوصیات ملی خود تلفیق

داده است. هر کشور با شرایط خاص تاریخی و سیاسی اش ضمایمی را به خاطر تأمین حقوق اساسی به قانون اساسی علاوه می نماید که جز محتوای قانون اساسی به حساب می آیند.

تصویب قانون اساسی: دانشمندان حقوق، دولت را قراردادی میان افراد جامعه خوانده اند. اگر این نظریه را بپذیریم، پس متن این قرار داد قانون اساسی است که با دادن رأی مستقیم یا غیرمستقیم به امضا میرسد. هر قراردادی دو یا چند جانب دارد که جانبین با محتویات سندی توافق و آن را امضا می نمایند. هرگاه دولت یا حکومتی سندی را به نام قانون اساسی طرح و تدوین و بدون طی مراحل لازم تصویب نماید و یا آن را به جهل و تزویر آماده و لازم الاجرا بداند، مهم ترین عنصر آن که مردم است، در نظر گرفته نشود، در آن صورت سند مذکور نمی تواند به وثیقه مهم ملی مبدل گردد. بنابراین تصویب قانون اساسی از مراحل مهم قانون گذاری در ساحة حقوق اساسی اتباع (شهروندان) بوده که بدون رعایت آن نمی توان قانون اساسی را به وجود آورد.

با تأسف در افغانستان قانون اساسی را لویه جرگه (جرگه بزرگان) تصویب می نمایند که صلاحیت و کفایت این کار را ندارد. در اکثر کشورهای دنیا قانون اساسی به شیوه

های دموکراتیک آن به تصویب میرسد. از آنجاییکه قانون اساسی، بنیادی ترین حقوق اتباع را منعکس می‌سازد، از این رو توسط اتباع (شهروندان) کشور باید به تصویب برسد که مناسب ترین شیوه‌های آن، رفتارندم، پلیسیت، کنوانسیون تعیین شده از طرف مردم می‌باشد. آخرین مرجع تصویب قانون اساسی پارلمان است. زیرا آن‌ها نماینده‌های انتخاب شده‌ی مردم بوده و رای غیر مستقیم مردم در تصویب قانون اساسی شامل می‌گردد. البته پارلمان دولت‌های انتقالی افغانستان عاری از این صلاحیت است. آن‌ها به حیث وکلای پارلمان کاندید و انتخاب نشده و تنها به صفت نماینده موقتی لویه جرگه اضطراری انتخاب یا انتصاب می‌شوند که کیفیت‌های مسلکی قانون‌گذاری و صلاحیت قانونی این کار را ندارند. آن‌ها توسط رای‌دهنده‌ها به وظایف معین اضطراری اعزام شده‌اند و بس. هرگاه تصویب قانون اساسی از پارلمان تنزیل نموده و به ارگان‌های دیگر واگذار گردد، در آن صورت، قانون اساسی تصویب شده، تقلبی بیش نیست. قانون اساسی تقلبی پاسخگوی نیازها و مناسبات سیاسی در کشور نبوده و جامعه را به بحران و جنگ سوق می‌دهد. چنانچه همه قوانین تصویب شده در افغانستان، تاکنون نه تنها بحران را در کشور حل نکرده، بلکه جامعه و کشور را آبدستن بحران‌های جدید ساخته‌اند. حتی قانون اساسی ۱۹۶۴ م که

عده‌ای لاف دموکراسی را در این قانون می‌زنند، نیز جامعه افغانستانی را بحرانی تر ساخت. زیرا جامعه ایجاب تحول نظام سیاسی را داشت، نه اصلاحات نسبی و کنترل شده را. طرح قانون اساسی جدید افغانستان: افغانستان قبل از طرح قانون اساسی جدید به چند مسئله مهم ملی و تاریخی ضرورت دارد که سرنوشت کشور به آن بستگی خواهد داشت. اگر گردانندگان داخلی و خارجی قدرت در افغانستان مصمم باشند که جامعه مدنی، دولت حقوقی و حکومت قانون را در این کشور بسازند بایست اولتر از همه موانع بزرگی را که در راه این اهداف قرار دارند، رفع نمایند. رسیدن به این مرحله به اصلاحات جدی ضرورت دارد که با صدور اعلامیه‌های رسمی توسط دولت حل گردد، تازمینه‌ها و شرایط استفاده از حقوق اساسی برای مردم آماده شود.

زمینه سازی برای اجرای قانون اساسی

زمینه و شرایط اعاده و استفاده از حقوق اساسی با وعده های رسمی دولت با صدور اعلامیه های رسمی صورت بگیرد. من با در نظر داشت وضعیت کنونی کشور صدور و اجرای صادقانه اعلامیه های ذیل را ضروری می دانم. اول: اعلامیه رهایی زنان افغانستان و تساوی بلاقید و شرط حقوق زنان با مردان: سوال بزرگ موجود است،

که چه موانعی در راه آزادی زنان افغانستان وجود دارد؟ چرا جلو آزادی زنان گرفته می شود؟ کی از این آزادی در هراس است؟ رهایی و آزادی زنان افغانستان به منافع کی صدمه میزند؟ در گذشته ها طالبان و اسلامیت های افراطی را مانع حقوق و آزادی های زن در افغانستان قلمداد می کردند، ولی اکنون طالبان نابود شده اند، اعاده حقوق و آزادی های نیمی از نفوس افغانستان بازم با کندی پیش می رود، بر علاوه حق تحصیل و کار، حقوق سیاسی آنها باید جدا اعاده و تضمین گردد. در شرایط کنونی زنان افغانستان به مشکلات زیاد روبرو هستند که دولت موقت نمی تواند به آنها رسیدگی نماید. زنان افغانستان که در دو دهه ی اخیر، تکان دهنده ترین مراحل استبداد را از رژیم های بنیادگرا متحمل شده و ارزش های زیاد را در ساحت حقوق انسانی، بیداری و آگاهی از دست داده اند، به کمک خاص دولتی وجهانی ضرورت دارند. مهم ترین کمک و حمایت دولتی در این است که دولت جدید افغانستان اعلامیه رهایی زنان افغانستان را صادر و در کلیه عرصه های فرهنگ، اقتصاد و سیاست، آنها را با مردان مساوی الحقوق اعلان نماید. تازمینه های محدودیت های روانی، قانونی و سنتی را از پیشروی زنان بردارد و زمینه های سهمگیری آنها را در احیای مجدد افغانستان مهیا

سازد. هرگاه در اجرای این اقدام ملی بهانه تراشیده می شود، به معنای این است که برای جلوگیری از رهایی انسان اقدام صورت می گیرد. آخرین نتیجه بنیاد گرایی و زن ستیزی و انسان ستیزی همانا رژیم طالبان بود که به خاطر در بند کشیدن انسان افغانستان ایجاد کرده بودند، دوام این استبداد به هر شکلی که باشد راه نجات و دلیلی برای تبرئه ندارد. اگر ایجاد گران طالبان بخواهند که اسارت زن افغانستان را به شکل جدید و ملایم تر آن حفظ کنند، در آن صورت به مشکلات جدیدی روبرو خواهند شد که رسوایی آن بالا تر از رسوایی طالبان خواهد بود.

قانون اساسی افغانستان باید قانون رهایی زن باشد و تبعیض و استبداد جنسی را در هر پوشش مقدس و نامقدس که باشد از میان بردارد و حقوق حقۀ زنان در بند کشیده افغانستان را اعاده نماید.

دوم: اعلامیه تساوی تابعیت در افغانستان: مسئله تابعیت در افغانستان یکی از پر جنجال ترین موضوع و در عین حال، غیر عادلانه ترین و غیر انسانی ترین موضوع نیز بوده است. غرض توضیح این معضله قسمتی از مضمون قبلاً چاپ شده ام را که تحت عنوان «ضرورت ایجاد دولت سراسری در افغانستان و وظایف نخستین آن» (۲۰) که در یکی از نشریه های برون مرزی در سال ۱۹۹۹ و در

اوج قدرت طالبان در کانادا به چاپ رسیده بود، نقل قول
نمایم:

«تابعیت انستیتوت مستقل حقوقی است که در اکثر
کشورهای جهان با نورم قانون اساسی تنظیم می گردد.
در کشورهایی که دموکراسی و احترام به حقوق انسان به
یک اصل حیاتی مبدل گردیده اند، به اتباع (شهروندان)
خارجی حق تابعیت داده می شود. مثلاً در کانادا بعد از
اقامت سه ساله به مهاجرین موقف اتباع (شهروندان) کانادا
داده می شود. تابعیت در نظام دولتی و اجتماعی نقش
اساسی و ارزنده دارد. حقوق عمده و اساسی انسان از
جمله حقوق سیاسی از تابعیت منبع می گیرد. رأی دهی
و اشتراک در انتخابات که حقوق سیاسی است با داشتن
موقف تابعیت میسر می گردد. به این ترتیب تابعیت ده ها
حق مدنی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را به دارنده ی
آن میسر و قابل استفاده می سازد. در کشورهای استبدادی
گاهی ساکنان بومی از حق تابعیت محروم شده و با دامن
زدن خصومت و استبداد ملی و طرح اقلیت و اکثریت،
نفاق و خصومت را تشدید می بخشند. این برخورد در
مسئله تابعیت عقده های ملی و اجتماعی را گسترش
داده و جامعه را به سوی تجزیه و انحلال می کشاند. در
افغانستان این حق اساسی و حیاتی مورد معامله حاکمان

قبیله و نظام های خاندانی قرار گرفته در این زمینه از شیوه های غیر عادلانه کار گرفته شده است. تابعیت در افغانستان مسئله حاد و پیچیده ای است که حکومت های استبدادی برای استقرار قدرت و دوام استبداد و نفاق از آن بهره برداری کرده اند. دولت جدید افغانستان باید تابعیت را در قانون اساسی آینده استحکام حقوقی بخشیده و همه علایم بروز استبداد و بی عدالتی ملی را در مورد تابعیت نابود و حق مساوی تابعیت را در سراسر افغانستان جاری نماید. مخلوط ساختن مسایل خارج از سرحدات کنونی افغانستان با حق تابعیت داخلی اشتباه و خیانت تاریخی حاکمان گذشته است که نتیجه ی آن دوام جنگ کنونی و موجودیت عمال پاکستانی در افغانستان را می توان تلقی کرد. حل مسئله تابعیت در افغانستان به بر خورد کانسپتی Conceptual ضرورت دارد. قانون گذاری در مورد تابعیت باید متضمن تساوی حقوق باشد و از هر گونه امتیاز و تفوق طلبی به هر شکلی که باشد، جداً جلوگیری گردد. پدیده ی دولت عبارت از قراردادی است که میان اتباع (شهروندان) کشور غرض پیشبرد و اجرای وظایف مشخص در جامعه ایجاد می گردد. پس اولتر از همه باید فعالیت آن منافع اتباع (طرفین قرارداد) آن را انعکاس بدهد. در افغانستان،

برعکس، دولت‌ها غالباً برای آنکه از منافع دیگران دفاع کرده باشند، اتباع (شهروندان) و ساکنان بومی این کشور را سرکوب و سرزنش کرده‌اند. در این زمینه مثال‌های غیر قابل تردید وجود دارند که ماهیت ضد ملی دولت‌های قبیله‌ای گذشته را به اثبات می‌رساند. در کشورهای دیگر از جمله کانادا، وظایف دولتی مربوط به تابعیت و حتی مهاجرت توسط وزارت تابعیت و مهاجرت اجرا می‌گردند. ولی در افغانستان در زمان محمدظاهر شاه این وظایف از طرف ریاست سرحدات و قبایل، و بعداً توسط وزارت سرحدات و بعدتر وزارت اقوام و قبایل و ملیت‌های برادر انجام می‌یافت. هرگاه صورت مصارف بودجه‌ی افغانستان را در عصر پادشاهی محمدظاهر شاه و بعد از آن مورد بررسی قرار دهیم نه تنها عاید ملی، بلکه قرضه‌های خارجی نیز از طرف وزارت‌های سرحدات و اقوام و قبایل به مصرف رسیده است. با مسئولیت می‌توان گفت که در چند قرن اخیر در افغانستان دولت واقعی وجود نداشته، بلکه در عوض، گروهی غارتگر، مردم ستمیده‌ی این مرز و بوم را مورد چپاول جنایتکارانه قرار داده است. و گرنه هر دولتی باید مدافع ملی بوده و دفاع از اتباع (شهروندان)، وظیفه نخستین آن می‌باشد.

وضع کنونی کشور عواقب منطقی و قانون‌مندانه این

بی‌عدالتی اجتماعی است. همچنان طالبان نیز ادامه چنین سیاست ضدبشری می‌باشند که با حمایت آن‌ها به زخم‌های چندصدساله‌ی مردمان افغانستان نمک پاشیده می‌شود. این گونه سیاست‌ها، عقده‌ها را تقویت بخشیده و کشور را به سوی تجزیه می‌کشاند. این است علل و عوامل اضمحلال "ملت" و زمینه‌سازی نابودی و تجزیه‌ی آن که در عمل، مرحله به مرحله اجرا می‌شود. مسئله کنونی کوچی‌ها که به موضوع سیاست فاشیستی طالبان مبدل گردیده بود، محصول این سیاست ضد ملی حکومت‌های قبلی بوده است. زیرا آن‌ها خط روشن تابعیت نداشتند و تابعیت را میان سه کاتگوری ملیت‌های داخلی، قبایل آزاد و کوچی‌ها مخلوط و سردرگم ساخته بودند.

ظهور مدنیت و حتی اصل پاتریوتیسم ناشی از مسکن‌گزینی و شهرنشینی می‌باشد. مدنیت از مدینه یعنی شهر آمده است، کسانی مدنیت می‌آفرینند که در جایی متوطن باشند و طرز زندگی مشترکی را در ساحه مشخص و بعد زمانی معین ایجاد نمایند.

زندگی چادرنشینی و بدویت نمی‌تواند از مزایای زندگی مدنی برخوردار باشد. اصل وطن‌دوستی از اقامت دایمی انسان در مکان معین که به وطن وی مبدل گردد، منبع

می گیرد. این احساس در زندگی بدوی تا مدنی فرق دارد. جای هیچگونه تردیدی نیست که کوچی ها حق متوطن شدن و اسکان را دارند، ولی این کار باید مطابق پلان و برنامه دولتی و منافع مردمی صورت بگیرد.

حل معضلات اجتماعی و تاریخی کوچی ها مراحل تدریجی را تقاضا دارد که تنها از عهده دولت حافظ منافع ملی و دموکرات ساخته است. اگر مردم افغانستان قادر به تشکیل دولت گردند و به زخم های میلیون ها آواره، بازماندگان جنگ و خانواده های شهدا، یتیمان و بی سرپرستان و معیوبین مرهم گذارده شود، در آن صورت. احیای مجدد و شگوفانی وطن و آبادانی دشت ها و مزارع و بالا رفتن عواید ملی میسر شده، زمینه کمک و همکاری برای کوچی ها و اسکان آنها فراهم می آید. در غیر آن با سیاست فاشیستی طالبان و پاکسازی اقوام دیگر و متوطن ساختن جبری آنها معضله کوچی ها حل نشده بلکه برعکس ابعاد این معضله وسعت خطرناکی را کسب می کند. بناءً مسئله تابعیت، معضله درجه یک هر دولتی است که آن را با برخورد سیاسی، اجتماعی و از جمله استحکام حقوقی آن در قانون اساسی جدید باید حل نماید. زیرا این بهترین موقع است و در آینده ناوقت خواهد بود. کسانی که با اظهار مفاهیم فریبنده و ترساندن

دیگران مبنی بر خدشه دار شدن وحدت ملی و غیره این کار مهم ملی را به تعویق می اندازد، در حقیقت طرفدار دوام و احیای مجدد سیاست های ضد منافع ملی اند. زیرا یگانه معیار وحدت ملی تساوی حقوق و رفع امتیازجویی و تفوق طلبی قومی، سمتی و لسانی است. وحدت واقعی در برابری و یکرنگی است، نه تفوق طلبی.

سوم: اعلامیه رسمی مبنی بر عفو عمومی و سهمگیری فعال همه نیروهای سیاسی در تشکیل قدرت دولتی: انحصار قدرت که در قرارداد کنفرانس بن میان نیروهای تفنگدار داخلی و قوای خارجی به همکاری ملل متحد صورت گرفت، همچنان ادامه دارد. اگر ما افغانستان عاری از جنگ را می خواهیم پس چرا بر اصول و قوانین جنگی هنوز متکی هستیم و به انحصارگری متکی بر قدرت جنگی ادامه میدهیم. افغانستان به یک چرخش بزرگ ضرورت دارد که سهمگیری کلیه نیروهای جامعه افغانستانی هم از راست و چپ، تفنگدار و بدون تفنگ، مهاجر و متوطن، مجاهد و افراد آزاد اندیش و غیروابسته، روشنفکر و عامه مردم و زن و مرد افغانستان بتوانند بدون تهدید و تشویش در احیای مجدد کشور خود سهیم شوند. چنین زمینه یی تنها در صورت فرمان یا اعلامیه ی عفو عمومی که باز گشت کلیه نیروهای ملی، منجمله طالبانی که مرتکب جنایات جنگی و اعمال ضد بشری

نیستند، به کشور آماده سازد.

ادارهٔ موقت، بنابر ضوابط جنگ موفق نگردید که چنین اعلامیه‌ی را صادر نماید. حکومت انتقالی باید قبل از اعلان انتخابات عمومی دست به این وظیفه خطیر ملی بزند و فضای اعتماد و اطمینان را در جامعه افغانستان ایجاد نماید. در غیر آن وعده‌ها و قول‌های داده شده پوچ و میان تهی خواهد بود.

این کار زمینه‌های سهمگیری همه ساکنان افغانستان را در ساختمان دولت، تصویب قانون اساسی و احیای مجدد کشور مساعد می‌سازد.

چهارم: اعلامیه خلع سلاح عمومی در افغانستان: این مسئله رانیز با نقل پاره‌ای از مضمون چاپ شدهٔ سه سال قبل که در فوق ذکر گردید توضیح میدارم. «مبارزه با باندیتیزم و تروریزم، جنگ‌های داخلی خصومت‌های ملی و مذهبی منافع خارجی، تربیهٔ تروریستان افغانستانی در کشورهای خارج و فعالیت‌های دستگاه‌های جاسوسی و استخباراتی بیگانه، موجودیت سلاح و تجهیزات جنگی افغانستان را به لانهٔ جنگ، باندیتیزم و تروریزم مبدل ساخته است. در صورت تامین صلح و ایجاد دولت انتخابی مردم، باندیتیزم و تروریزم به حیث پدیدهٔ موجود و مروج که اکنون به سیستم و طرز زندگی عده‌ای

گروهک‌های تفنگدار مبدل گردیده است، به زودی محو نمی‌گردد. این وضع دولت جدید افغانستان را مجبور به طرح و اجرای وظایف مشخص و ایجاد ساختارهایی می‌سازد. ساختار اجرای این وظیفه دولتی، باید شامل قانون‌گذاری و امکانات مالی در آن زمینه باشد. گرچه پایه‌ی اساسی از بین بردن همه معضله‌ها از جمله تروریزم، ایجاد نظام مردمی و تأمین عدالت اجتماعی است، با آنهم شرایط خاص کشور، ضرورت اجرای این وظایف موقتی را برای دولت آینده حتمی می‌سازد. طرح همه جانبه در زمینه، ایجاب تحقیقات بیشتر صاحب نظران و حقوق‌دانان را می‌کند که باید با تحقیقات و پژوهش‌ها و ارائه‌ی سیمینارها و میزهای مدور، نکات عمده و جهات اساسی این وظیفه دولتی را برجسته سازند. ولی به عقیده‌ی من نکته‌ی مهم در اجرای این وجیه، تأکید بیشتر به جوانب انسانی، اجتماعی و اقتصادی آنست. در مبارزه با باندیتیزم و تروریزم اولتر از همه علل و انگیزه‌هایی که این پدیده اجتماعی را در جامعه افغانستانی بوجود آورده است، مورد بررسی قرار بگیرد که یکی از عمده‌ترین علل آن عامل خارجی است. کشورهایی که روابط آن‌ها با افغانستان بر اساس اصول تروریستی استوار است، باید با آن‌ها از طریق مذاکرات و امضای قراردادهای و فشارهای

بین المللی مجبور ساخته شوند تا از اعمال تروریستی و زمینه های رشد تروریسم خارجی در افغانستان جلوگیری به عمل آید.» (۲۱)

پنجم: شناسایی اعلامیه جهانی حقوق بشر ضمن اعلامیه رسمی دولتی و ایجاد ساختار اجرایی آن:

مبرمیت این مسئله را نیز باذکری از پاراگراف مضمون قبلاً چاپ شده فوق الذکر لازم میدانم: «در اوضاع و شرایطیکه مذهب، حقوق بشر، بنیادگرایی و تروریسم مورد معامله کشورهای بزرگ و خونخوار قرار گرفته است، بر هر کشوری واجب است تا حقوق اتباع (شهروندان) اش را تأمین، تساوی حقوق و عدالت اجتماعی را در قلمرو خود حکمفرما نماید. تأمین حقوق بشر بعد از وحشی ترین اشکال خصومت ملی و مذهبی که ننگین ترین نحوه آن در زمان حکومت مجاهد و طالب بروز نموده است، تنها با زوال حاکمیت آنها میسر است.

حکومت جدیدالتشکیل و دولت وسیع البنیاد افغانستانی که در ایجاد و ساختمان آن اراده مردم افغانستان به طور مساویانه در نظر گرفته شده باشد، مستعد به اجرای این وجیه مهم می باشد. رعایت حقوق بشر با صدور اعلامیه یا صرفاً تصویب قانونی نمی تواند تأمین گردد تا این ضرورت حیاتی جامعه به وظایف مشخص و مبرم دولتی

مبدل نگردد و تا غرض اجرای آن، ساختاری وجود نداشته باشد، رعایت حقوق بشر در جامعه عملی نمی باشد. دولت سراسری افغانستان باید اولتر از همه نورم و اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر (۲۲) را در قانون اساسی که از طرف مردم تصویب گردد، بگنجاند و بر علاوه ساختار حقوقی یا ارگان های اجرایی را که مشتمل بر کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون های نظارتی باشد، ایجاد نماید. این کمیسیون باید در چوکات انستیتوت ریاست جمهوری فعالیت نماید، ایجاد ساختار حقوق بشر به مثابه وجیه دولتی و ارجگذاری این مسئله موجب جنبش های اجتماعی حقوق بشر در جامعه افغانستان شمول خواهد شد. همین اکنون عده ای از دانشمندان، محققین و تحصیل کرده های افغانستانی خواهان تطبیق حقوق بشر در کشور خود هستند. این خواست انسانی و جنبش اجتماعی روسنفکران افغانستان، روز به روز یکپارچه می گردد. پیامد این پروسه ها این خواهد بود که روسنفکران افغانستان را به درک ارزش انسان نزدیک می سازد و بالاخره انسان و ارزش انسانی به موضوع کار عده ای افغانستانی ها مبدل می گردد. جنبش اجتماعی حقوق بشر در افغانستان پایگاه مقاومت خوبی در برابر رژیم های خود کامه گردیده، معافیت جامعه را در مقابل زورگویی، جبر، جنگ و استبداد ارتقایی بخشد. فعالیت به

خاطر انسان و ارزش انسانی که مردم افغانستان بیشتر از همه بدان نیازمند هستند، بیگانه پرستی رانفی و آگاهی ملی را بالا میبرد. ارتقای آگاهی ملی بزرگترین دستاوردی است که ملل انکشاف یافته و نیرومند بدان دست یافته اند. عدم آگاهی ملی منافع والای ملی را به مخاطره می اندازد و آن را دستخوش و قربانی منافع خارجی می سازد. یکی از علل عمده بد بختی افغانستان در عصر حاضر همین نقیصه است.

در اخیر قابل یاد آوری میدانم که تضمین قدرت دولتی مبنی بر رعایت حقوق بشر وقتی کامل و مطمئن خواهد بود که نهادهای غیر دولتی حقوق بشر در جامعه عرض وجود نماید تا بدیل و مکمل ساختار دولتی حقوق بشر باشد. رویهمرفته رعایت حقوق بشر با تضمین های دولتی و اجتماعی ارزش و مقام انسان افغانستان را بالا می برد و افغانستان را در قطار جامعه متمدن جهانی قرار می دهد. هرگاه به انسان خود احترام و ارج بگذاریم، احترام دیگران را نیز جلب کرده می توانیم. در خور ذکر است که دولت انتقالی افغانستان وظایف مهم قانون گذاری را پیش رو دارد که باید بدون معطلی به آن آغاز نماید. به تعقیب تصویب قانون اساسی جدید، دولت باید ساحات مهم زندگی اجتماعی را قانون گذاری نماید، تا بتواند، زمینه های تحقق اهداف پیش بینی شده در قانون اساسی را مهیا نماید. قراریکه

دیده می شود، دولت در گیر امور ذات البینی بوده و به وظایف اصلی اش که کنفرانس بن در برابر آن گذاشته است، آمادگی ندارد. در شرایط کنونی افغانستان به قانون گذاری عاجل در ساحات ذیل ضرورت دارد:

ششم: قانون گذاری های ضروری

- قانون گذاری در ساحة مبارزه با تروریزم و باندیتیزم
- قانون گذاری در رابطه مبارزه با مواد مخدر
- قانون گذاری در ساحة اعاده ملکیت و حقوق مهاجرین افغانستان

- قانون گذاری در رابطه با حمایت از معیوبین، معلولین، بازماندگان شهدای جنگ ها

- قانون گذاری در مورد خلع سلاح کامل در افغانستان.
- تدوین و تصویب قانون جزا با استفاده از قانون جزای ۱۹۷۶م حکومت محمد داؤد (۲۳)

- تدوین و تصویب قانون مدنی با استفاده از قانون مدنی سال ۱۹۷۶ حکومت محمد داود (۲۴)

گرچه صد ها موارد و ساحاتی وجود دارند که باید قانون گذاری شود، لیکن موارد فوق الذکر ایجاب قانون گذاری عاجل را دارد. اکنون اکثر فعالیت های حکومت انتقالی به صورت شفاهی و بدون قانون پیش برده می شود. این کار بی مسئولیتی و حتی به تخلف از

حقوق اساسی مردم منجر می گردد.

در پاسخ به سوالی که، افغانستان به کدام نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟ باید گفت که افغانستان به قانون اساسی دولت جمهوری نیازمند است که بتواند پاسخگویی مرحله تأمین صلح و ثبات در کشور باشد و افغانستان را بسوی رهایی و آزادی سوق نماید و سهمگیری همه ساکنان کشور را در عمران آن مساعد سازد و ملت افغانستان را در قطار سایر ملل جهان باز گرداند.

طرح قانون اساسی افغانستان به تعمق بیشتر مسلکی ضرورت دارد که تفصیل و توضیحات جداگانه در همه بخش ها، انستیتوت ها و نورم های حقوقی آن نیازمند کار بیشتر است. در این جا به توضیح عام مسئله بسنده می شوم و در نوشته های بعدی، انستیتوت های حقوقی و نورم های قانون اساسی جدید افغانستان را در جایش مورد بررسی حقوقی و مسلکی قرار خواهم داد تا در ایجاد مفکوره های حقوقی برای تدوین قانون اساسی مناسب در افغانستان ادای دین کرده باشم.

نهادهای سه گانه تقسیم قدرت

تقسیم قدرت بر پایه های فعالیت های دولت در سه بخش تقنینی، اجرایی و قضایی برای جلوگیری از تمرکز قدرت، نظارت بر کارکرد یکدیگر و حفظ حقوق و آزادی های مردم صورت می گیرد.

سه نهاد تقسیم قدرت صلاحیت های و مسئولیت هایی دارند که در قانون اساسی کشور تنظیم شده اند. پارلمان قانون می سازد، حکومت یا قوه اجرائیه فعالیت های خود را مطابق قانون اجرا می کند و قضا بر اجرای درست قانون نظارت دارد و متخلف قانون را مجازات و حقوق تلف شده مردم را اعاده می کند.

بدترین مثال تقسیم قدرت در افغانستان در حکومت های حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی دیده شده است که در آن دوره ها تقسیم کرسی های دولتی را تقسیم قدرت می گفتند. باید دانست که تقسیم کرسی تقسیم قدرت نیست. (۲۵).

تقسیم قدرت میان نهادهای قانونی که توسط مواد قانون اساسی ایجاد شده اند اجرا می شود. تقسیم قدرت میان افراد، احزاب سیاسی و دولت مردان یا احزاب برنده و بازنده صورت نمی گیرد.

ایجاد حکومت وحدت ملی میان اشرف غنی احمدزی توسط جان کری وزیر خارجه امریکا تقسیم قدرت نه، بلکه تخلف و حتی تجاوز بر قانون اساسی افغانستان بود (۲۶)

برای درک بهتر موضوع مهم و پیچیده ای به نام تقسیم قدرت، سه نهاد عامل و اجرا کننده تقسیم قدرت را مورد بررسی دقیق قرار میدهیم.

(۱)

نهاد اجرایی

نهاد اجرایی دولت در صورت موجودیت رژیم سیاسی ریاستی، انستیتوت ریاست جمهوری و در صورت نظام سیاسی پارلمانی کابینه نخست وزیر منتخب است. از آنجا که نظام سیاسی در قانون اساسی افغانستان ریاستی است، انستیتوت ریاست جمهوری را مورد مطالعه ژرف حقوقی قرار میدهیم.

انستیتوت حقوقی ریاست جمهوری

ریاست جمهوری از انستیتوت های مهم مربوط به قانون اساسی است که تشکیل، روابط، موازنه و تناسب یکی از حلقات عمده قدرت، یعنی رئیس جمهور و ارگان های مربوط به آن را در بر می گیرد. در کشورهایی که رئیس جمهور قدرت اجرایی یا حکومت را در اختیار دارد، ریاست جمهوری از مهم ترین حلقات اعمال قدرت دولتی به شمار می آید که پیشبرد وظایف، وجایب و فعالیت های مربوط به ریاست جمهوری نمی تواند بدون ایجاد انستیتوت منظم حقوقی عملی گردد. رژیم های دیکتاتور هرگز به ایجاد این انستیتوت موفق نبوده و همواره کوشیده اند که با ایجاد ارگان های خود ساخته زیر کنترل، موجودیت این ساختار مهم قدرت را جعل و تزویر نمایند. ولی در کشورهایی که اصول دموکراسی به فرهنگ مردم و جامعه مبدل گردیده اند، انستیتوت ریاست جمهوری را بر اصول و ضوابط حقوقی ایجاد و فعالیت رئیس جمهور و ارگان های ریاست جمهوری را مطابق اصول قبول شده حقوقی و نورم های قانون اساسی و مواد قانون تنظیم می نمایند.

در کشور ما افغانستان که مردم بعد از دوره های استبداد،

دهشت و اختناق، دارند شالوده‌های قدرت و حاکمیت را بسازند، ایجاد انستیتوت ریاست جمهوری در چوکات قانون اساسی جدید از اهمیت خارق العاده برخوردار است. حاکمان خود کامه خاندانی و امرای گماشته شده از خارج هرگز در ایجاد ضوابط قدرت که رول مردم برجسته گردد، دلچسپی نداشته اند، بنابراین، نخواسته اند تا حاکمیت نیرومند حقوقی را در افغانستان ایجاد نمایند. در شرایط کنونی، وقت آن فرا رسیده است که قدرت، حاکمیت و ساختار دولتی باید در چوکات قانون و اصول آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و رعایت و احترام عمیق به حقوق اساسی مردم افغانستان ایجاد گردند. با در نظر داشت این ضرورت مهم تاریخی انستیتوت ریاست جمهوری را به دست بررسی می گیریم.

رئیس جمهور کیست ؟

هرگاه ملتی به امضای قرار داد مهم تاریخی به نام دولت توفیق یابد ، پس در اجرای مواد قرار داد، باید مسوولین، ارگان‌ها، انستیتوت ها و نهادهای ساختاری توسط امضا کننده های این قرار داد، یعنی مردم و به خواست و میل آنها تشکیل گردند و راه ها و شیوه های بازپرسی از آنها موجود باشد. یکی از مهم ترین عامل ، مرجع و مقام دولتی، رئیس جمهور است. در قانون اساسی

ایالات متحده امریکا رئیس جمهور، رئیس حکومت، سرقوماندان اعلی قوای مسلح نیز خوانده شده است. در ماده ۸۰ قانون اساسی فدراسیون روسیه، رئیس جمهور به حیث رئیس دولت، تضمین کننده قانون اساسی، حقوق و آزادیهای اتباع (شهروندان)، حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی کشور شناخته شده است. در ماده ۷۱ قانون اساسی سال ۱۹۹۰م دوران حکومت نجیب الله، بر علاوه رهبری دولت، صلاحیت های اجرایی، قانون گذاری، و حتی محاکم به رئیس جمهور داده شده است که مخالف اصول انستیتوت حقوقی ریاست جمهوری است.

در ایران، فرانسه، مصر، عراق، سوریه، کشورهای آسیای میانه مانند تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرغزستان، کشورهای قفقاز مانند آذربایجان، ارمنستان و گرجستان و همچنان قزاقستان رئیس جمهوری در رأس قدرت اجرایی قرار دارد و در کشورهایی مانند هندوستان، پاکستان، کانادا، جرمنی، اسرائیل، رئیس جمهور صلاحیت اجرایی ندارد. بهر صورت در هر کشور هر طرز حکومتی که باشد، رئیس جمهور شخص اول مملکت، تضمین کننده قانون اساسی است که معمولاً صلاحیت انحلال حکومت و پارلمان از صلاحیت وی می باشد.

کی می تواند رئیس جمهور باشد؟

نورم‌های قبول شده در قوانین اساسی کشورهای جهان، نشان می‌دهد که شرایط کاندید شدن به ریاست جمهوری هر کشور یکی از مهم‌ترین و جنجال برانگیز ترین مسئله در انستیتوت ریاست جمهوری می‌باشد. زیرا، کسی که در رأس قدرت و سرنوشت ملت قرار می‌گیرد، باید شایستگی، مستحق بودنش را به مردم ثابت نماید و همچنان نورم‌ها، اصول و ضوابط مستحکم حقوقی باید موجود باشد که معیارهای سختگیرانه در مورد کاندید رئیس جمهور را قبل از انتخاب و بعد از آن تضمین نماید. این موضوع در قانون ایالات متحده آمریکا با معیارهای ذیل استحکام حقوقی یافته است که رئیس جمهور امریکا باید، در امریکا تولد شده باشد، تبعه امریکا باشد، حداقل ۳۵ ساله باشد و ۱۴ سال اخیر را در امریکا زندگی نموده. باشد. (۲۷) این معیارها از ارزش خاص حقوقی و سیاسی برخوردار است. معیار اول، رئیس جمهور افغانستان باید در افغانستان تولد شده باشد و تبعه افغانستان باشد. این مهم‌ترین معیاری است که هیچکسی نمی‌تواند از آن چشم‌پوشی نماید. در شرایط کنونی که حکومت ایالات متحده امریکا داوری تشکیل دولت در افغانستان را به دست دارد، باید این اصل

را در نظر داشته باشد. این بهترین محک برای بر خورد امریکا در افغانستان می باشد. هرگاه کمیسیون طرح قانون اساسی در افغانستان از این اصل زرین و معیار غیر قابل انکار که از حقوق انفکاک ناپذیر مردم افغانستان است، چشم پوشی نماید، در حقیقت حاکمیت ملی کشور را مورد سوال قرار می دهد. در بطن و نهاد این معیار حقوقی، سیاست و ارزش های عمیقی نهفته است. جمله ساده و زیبا «رئیس جمهور افغانستان باید در افغانستان تولد شده و تبعه افغانستان باشد» یعنی تنها افغان* به مفهوم عام کلمه استحقاق رئیس جمهور شدن در کشورش را ندارد، افغانی* که تا رو پود وجودش در افغانستان تنیده شده باشد و از هوای این مرز و بوم نفس کشیده و خون در قلبش به خاطر کشور و زادگاه اش جریان داشته باشد، به وطن، مردم و فرهنگش آشنا، آگاه و علاقه مند و فداکار باشد. این همه صفات به مفهوم کامل آن به کسی متمرکز و موزج گردیده که در افغانستان تولد شده و تبعه افغانستان باشد. یکی از مهم ترین مسئله یی که این معیار های مربوط به تابعیت را مغشوش می سازد، تابعیت دو گانه است، ولی معیار «در افغانستان تولد شده باشد» رانمی تواند مورد سوال قرار بدهد. زیرا حکومت های استبدادی چند دهه اخیر میلیون ها افغان* را مهاجر

و به داشتن تابعیت دوگانه مجبور ساخته است. به هر صورت این موضوع قابل بحث و تدقیق بیشتر می باشد. زیر کسانی که تابعیت دوگانه* دارند زیر بیرق کشور دیگری نیز سوگند یاد کرده اند.

معیار دوم، رئیس جمهور امریکا حداقل ۳۵ ساله باشد و ۱۴ سال اخیر را در امریکا زندگی نموده باشد. گرچه معیار سن در کشورهای شرقی اکثراً حداقل چهل سال در نظر گرفته می شود و به روایات شرقی ها در چهل سالگی عقل انسان کامل می گردد. قانون گذاران و طراحان حقوق و تصویب کننده های قانون در امریکا یک گام به پیش رفته و سن رئیس جمهور را در ۳۵ سالگی پذیرفته اند که از چند جهت قابل غور می باشد. نخست انرژی فیزیکی رئیس جمهور و ثانیاً موقع دادن به نسل جوان کشور است. به هر صورت سن نامزد رئیس جمهور باید در قانون اساسی مشخص گردد. تفاوت میان طرز حکومت جمهوری و شاهی در این است که رئیس جمهور باید مطابق معیار های قبول شده نامزد گردد. در رژیم های سلطنتی اطفال خورد سن به رهبری دولت گماشته می شوند که امور کشور و جامعه را دچار هرج و مرج و بی کفایتی می سازد. نظام جمهوری از این امر مستثنی بوده و رهبری دولت باید مطابق سن معین و

پیش‌بینی شده در قانون اساسی نامزد گردد. بخش دوم این معیار در مورد، اقامت سال‌های رئیس‌جمهور از ارزش مهم برخوردار است. واضح است که تحولات مربوط به وطنش را تعقیب کرده نمی‌تواند، از فرهنگ و تغییرات و انکشافات آن فاصله می‌گیرد و ضایعات مربوط به دوری وطن شاید در بعضی موارد (نه حتمی و همیشه) جایش را به ارزش‌های بیگانه خالی نماید. این ضایعات ناشی از دوری وطن با بازگشت شخص قابل جبران بوده و این کار حق مسلم هر انسان مهاجر است. ولی نامزد رئیس‌جمهور باید چندین سال اخیر (قبل از نامزد شدنش) را که حداقل ده سال باشد، در کشوری که او رئیس‌جمهور انتخاب می‌شود، زندگی نموده باشد، دردها، رنج‌ها و نیازمندی‌های مردم را در زندگی و وجود و باور خودش درک نماید. برتری چنین رئیس‌جمهور به مقایسه کسی که ده یا بیست سال را در سیستم، شیوه زندگی، اخلاق و ارزش‌های بیگانه بسر برده است به مراتب خوب‌تر است.

قانون اساسی سال ۱۹۹۰م افغانستان معیارهای دیگری را برای نامزدی رئیس‌جمهور افغانستان پیش‌بینی نموده است که «تبعه مسلمان افغان* که خود و همسرش از والدین افغان* تولد شده باشند» می‌تواند کاندید رئیس

جمهور افغانستان باشد. (۲۸) تاریخ واقعی افغانستان مبین واقعیاتی است که ملکه ها، شاهدخت ها و حتی متعلقین زنانه ی خاندان سلطنت نقش های مهم منفی و مثبت را در امور سیاسی کشور بازی نموده اند که مثال برجسته مثبت آن ملکه ثریا همسر امان الله خان و مثال منفی آن ملکه دوم همسر امیر حبیب الله خواهرنادرشاه است که به تحریک برادرش در داخل دربار سلطنتی کار میکرد. با این ملحوظ رئیس جمهوری که همسر خارجی دارد، و یا از والدین خارجی به دنیا آمده اند، تاثیرات اقارب خارجی بالای آنها را نمیتوان انکار کرد. بناً این معیار در نامزدی مقام ریاست جمهوری جای مناسبش را دارد. تعلیق مذهبی در کشور پیشرفته جهان، معیار برای کاندیدای رئیس جمهور نیست. در کشورهای عقب مانده معیار تعلیق مذهبی را درج مواد قانون اساسی میسازند و گاهی هم تبعیض و استبداد مذهبی را به کمک آن قانونی میسازند.

مدت دوره ریاست جمهوری

تعیین زمان دوره ریاست جمهوری، موضوع بسیار مهم است. در کشورهای عقب مانده، وقت ریاست جمهوری طولانی تر بوده و یک شخص می تواند بدون محدودیت

وقت و زمان، تا اخیر عمر رئیس جمهور باشد. در کشورهای عربی و آسیای میانه و عده‌ای از کشورهای شرقی تمایل زمان بیشتر و نامحدود دوره‌های ریاست جمهوری بیشتر است و برعکس در کشورهای اروپایی و امریکا تمایل به وقت کمتر دوران ریاست جمهوری مثلاً چهار سال و محدود ساختن نامزدی یک نفر تنها برای دودوره می‌باشد. مثال: رئیس جمهوری امریکا برای مدت چهار سال در دو دوره جمعاً هشت سال، در روسیه مدت چهار سال و در دو دوره هشت سال، در قانون اساسی ۱۹۷۷م محمد داود مدت شش سال در هر دوره بدون محدودیت وقت، در قانون اساسی سال ۱۹۹۰م نجیب الله هفت سال در دوره‌های نامحدود و در پاکستان، رئیس جمهور برای پنج سال از طرف شورای ملی و شوری ولایتی تعیین می‌گردد. (۲۹)

رئیس جمهور ایران برای چهار سال، در هند نیز برای دوره چهار ساله و اسرائیل برای پنج سال صرف در دو دوره انتخاب می‌گردد. (۳۰)

در تعیین مدت دوره کار ریاست جمهوری مفاهیم سیاسی نهفته است. رژیم‌هایی که وقت ریاست جمهوری را هفت سال تعیین مینمایند، در حقیقت سلطه و قدرت خود را در کشور طولانی تر ساخته و مراجعه به رأی

و ارادهٔ مردم را ضیاع وقت می‌دانند. چنین بر خورد به دیکتاتوری نزدیکی دارد، تا به دموکراسی. هرگاه دورهٔ ریاست جمهوری هفت سال باشد، پس در دو دورهٔ هفت ساله، چهارده سال می‌شود که ادارهٔ کشور توسط یک شخص و یک گروه و یک حزب در این مدت طولانی عواقب غیر دموکراتیک را در بر خواهد داشت. رژیمی که چهارده سال تسلط بر قدرت را برای خودش تضمین نماید، ارزش وعده‌های انتخاباتی و سوگند ریاست جمهوری و حکومت را از دست می‌دهد. از این رو مدت ریاست جمهوری هر قدر کوتاه تر باشد بهتر است. زیرا به هر اندازه انتخابات، و عده‌ها و سوگندها زودتر تجدید گردند، به همان اندازه رجوع به رأی و ارادهٔ مردم بیشتر می‌گردد. حکومت‌هایی که از رجوع به ارادهٔ مردم در هراس باشند، بدون شک با طولانی ساختن وقت و نامحدود ساختن دورهٔ ریاست جمهوری، حاکمیت شخصی، گروهی یا حزبی را به صورت دوامداری بر مردم تحمیل مینمایند. در قوانین اساسی کشورهای دنیا از نقطهٔ نظر وقت و دورهٔ ریاست جمهوری سه بر خورد وجود دارد، برخورد اول - وقت ریاست جمهوری هفت سال و دوره‌های آن نامحدود است. در چنین کشورها رئیس جمهور چانس آن را دارد که تا آخر عمر در پست

ریاست جمهوری باقی بماند که نمونه‌های آن را میتوان در کشورهای عربی، منجمله عراق، در جمهوریت های تازه به استقلال رسیده آسیای میانه (تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرغزستان) جمهوریت های قفقاز (ارمنستان، گرجستان، آذربایجان) مشاهده نمود. در افغانستان، محمد داود، ببرک کارمل و نجیب الله هر کدام از این شیوه استفاده نموده اند. برهان الدین ربانی طبق موافقتنامه پشاور در سال ۱۹۹۲م برای مدت چهارماهه در رأس حکومت موقت مجاهد قرار گرفت تا انتخابات عمومی را در کشور به راه اندازد، ولی او به جای انتخابات و تصویب قانون اساسی جدید، به خاطر بقای اقتدار خود و تنظیم اش لشکر کشی نمود. برخورد های رؤسای جمهور افغانستان جز دیکتاتوری نمیتوانند چیزی دیگری باشد.

قانون اساسی در چنین رژیم به دیکتاتوری شخصی یا گروهی قانونیت می بخشد.

بر خورد دوم، قوانین اساسی کشورهایی که وقت ریاست جمهوری را طولانی می سازند، ولی آن را به دو دوره محدود می سازند. چنین شیوه نیز ارجگذاری رژیم ها را به مردم نشان نمی دهد. هرگاه وقت ریاست هفت سال و در دو دوره محدود در قانون اساسی قید گردد، حزب یا

گروه حاکم وقت کافی برای دگرگون سازی جامعه و کشور در اختیار خواهند داشت تا وضع را به نفع گروه بر سر قدرت تغییر بدهند و مخالفین را سرکوب یا بدنام سازند.

برخورد سوم - در قوانین اساسی کشورهایی دیده می شود که دموکراسی به فرهنگ حکومت داری و جامعه مبدل گردیده و هیچ گروه و حزب سیاسی قادر نیست که از وقت و دوره های ریاست جمهوری به نفع خود استفاده نماید. قانون اساسی در این کشورها معمولاً وقت ریاست جمهوری را چهار سال در دو دوره قید می نمایند که رئیس جمهور، ولو، اگر مستحق و شایستگی دوره سوم را داشته باشد، حق نامزد شدن را ندارد.*

* این پیشینی نویسنده در چاپ اول این کتاب در سال ۲۰۰۲م یعنی ۲۴ سال پیش به حقیقت پیوست، حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی هر دو به طور برنامه ریزی شده و عمدی از صلاحیت ریاست جمهوری استفاده نادرست کردند و مدت ها بطور غیر قانونی به کار خود ادامه دادند. حتی حامد کرزی در دوره غیر قانونی حکم اعدام حبیب استالفی را امضا کرد.

انتخاب رئیس جمهور

مسایل مربوط به انتخاب رئیس جمهور در قانون انتخابات تنظیم می گردد که بررسی این قانون در این جا گنجایش ندارد.

به هر صورت انتخاب رئیس جمهور مسئله مهم سیاسی است که از حقوق اتباع (شهروندان) کشور به حساب می آید. بناءً قانون انتخابات باید طوری تنظیم گردد که اصول و شیوه های آزاد و دموکراتیک را در انتخابات و رأی گیری عامه تأمین نماید. انتخاب رئیس جمهور به مراحل، شکلیات و تشریفات معین ضرورت دارد که رعایت آن حتمی است. مهم ترین مراحل انتخاب رئیس جمهور قرار ذیل است:

- مبارزه انتخاباتی و پروگرام نامزدی: مبارزه انتخاباتی - مرحله مقدماتی انتخاب رئیس جمهور است که میان احزاب سیاسی جامعه آغاز و هر حزب نامزدش برای پست ریاست جمهوری را معرفی و اعلان نموده و نامزد مذکور پلان و پروگرام سیاسی اش را به صفت رئیس جمهور احتمالی آینده به نشر میرساند. هر حزب تبلیغات را به خاطر ارتقای پرستیژ و اتوریته سیاسی و شخصی کاندید مورد نظر آغاز مینماید. مبارزه انتخاباتی باید در چهارچوب اصول دموکراسی صورت بگیرد، طوریکه

وقت مساوی و رایگان در رسانه‌های جمعی به نامزدان داده شود، وقت آغاز و ختم تبلیغات باید رسماً قید گردد و زمینه‌های دید و بازدید و مسافرت و ارتباطات کاندید که به رأی‌دهنده‌ها بدون تفوق و امتیاز یکی بر دیگر تکمیل گردد و هیچ کس از جمله حزب سر اقتدار حق ندارد که به نامزد های رقیب موانع ایجاد نماید. موضوع بسیار مهم و با ارزش در این مرحله پروگرام انتخاباتی است. هر کاندید باید پلان و پروگرامش را رسماً نشر نماید و نیات، تصمیم و عملکردش را به حیث رئیس جمهور احتمالی به مردم توضیح نماید. در کشورهای غربی، منجمله امریکا و کانادا وعده‌هایی مانند تنزیل مالیات، ارتقای خدمات اجتماعی، ایجاد تاسیسات عام المنفعه شامل پروگرام انتخاباتی است.

در افغانستان که در چنین مرحله‌یی از رشد اجتماعی و سیاسی قرار ندارد. پروگرام انتخاباتی نسبت به دیگر کشورها متفاوت است. به عقیده من پروگرام انتخاباتی رئیس جمهور در افغانستان باید نکات مهم و مبرم چون تأمین صلح و امنیت، خلع سلاح، احیای مجدد ارزش‌های از دست رفته، تساوی حقوق زن، آزادی عقیده و بیان، کمک به معیوبین و معلولین جنگ، پایان دادن به نفاق ملی و ده‌ها مسایل دیگر را که زندگی و

سرنوشت رأی‌دهنده‌های افغانستانی به آن بستگی دارد، در برداشته باشد. البته در ایجاد حکومت موقت و انتقالی آقای کرزی، پلان و پروگرام منظم وجود نداشت، صداهایی چون خلع سلاح، ترمیم و احیای مجسمه های بودا در بامیان و حرکت بسوی جامعه مدنی بلند شده بود، مگر متأسفانه بعد از تشکیل حکومت انتقالی، اعمار مجدد مجسمه های بودای بامیان رسماً به تعویق انداخته شد، موضوع خلع سلاح تفنگداران در عمل اجراءات برعکس دارد، یعنی به عوض خلع سلاح، در تقویه آنها اقدام صورت می‌گیرد و بنابراین، دیده می‌شود که حرکت بسوی جامعه مدنی یک شعار قبل از وقت بود. در کشورهای پیشرفته و دموکراتیک وعده های نامزدها توسط منابع رسمی، نهادهای غیر دولتی، احزاب اپوزیسیون، رسانه‌های جمعی تعقیب می‌گردد، با تأسف در افغانستان نسبت پاشیدگی های سیاسی، اجتماعی و ملی جامعه از اجرای این وظایف مهم سیاسی عاجز و ناتوان است. این رسالت خطیر بدوش رسانه‌های جمعی جامعه مهاجر می‌باشد، تا به مثابه جزء انفکاک ناپذیر جامعه افغانستانی این مسئولیت مهم را به عهده داشته باشند.

- عمده ترین رکن انتخابات رأی‌گیری است. مردم

با دادن رأی، اراده و بر خوردخود را در ایجاد قدرت تعیین می نمایند. اشتراک بیشتر مردم در جریان رأی گیری، فعال بودن سیاسی جامعه را نشان می دهد. واضح است که همه امور انتخابات توسط ساختار قبلاً تعیین شده به نام کمیسیون انتخاباتی پیش برده می شود. این کمیسیون نه تنها مبارزه کمپاین انتخاباتی، بلکه نظارت بر رأی گیری و مراحل بعدی انتخابات را نیز مراقبت می نماید. کمیسیون تدویر انتخابات، نظارت، حضور و زمینه نظارت نهادهای بی طرف، نظارت گران خارجی موسسات بین المللی و نماینده های رسانه های جمعی را آماده می سازد. رأی گیری طبق فیصله قبلی در حوزه های انتخاباتی اجرا می گردد و نتایج رأی گیری توسط مسوولین کمیسیون انتخابات شمارش و درج پروتوکول می گردد. در شمارش تعداد رأی توسط کمیسیون، نماینده های قانونی کاندید ها باید حضور داشته باشند.

- نتیجه انتخابات: نتیجه انتخابات با صدور سند رسمی توسط کمیسیون تدویر انتخابات از طریق رسانه های جمعی اعلان می گردد.

انتخاب رئیس جمهور که از حقوق اساسی اتباع (شهروندان) است، باید توسط رأی گیری عامه یا نماینده های منتخب مردم صورت بگیرد. انتخاب رئیس

جمهور در اجلاس لویه جرگه افغانستان عمل خلاف دموکراسی است مردم را از حق سیاسی محروم می‌سازد. استفاده از لویه جرگه در انتخاب رئیس جمهور توسط رژیم‌های محمد داود، ببرک کارمل و نجیب الله اقدام غیر دموکراتیک بوده و لویه جرگه همیشه به حیث آله و ابزار استبداد و محروم نگهداشتن مردم از حقوق سیاسی شان به کار برده شده است. انتخاب رئیس اداره موقت در لویه جرگه اضطراری امر اضطراری و ضروری بود تا شرایط صلح و ساختار انتخابات آزاد آماده گردند. بدون شک استفاده از این آله زنگ خورده در انتخاب رئیس قانونی آینده، دیگر به سرآمده و طبق فیصله بن مردم افغانستان بعد از ختم دوره حکومت انتقالی به خاطر انتخاب رئیس جمهور خود برای اولین بار به پای صندوق های رأی خواهند رفت و دستاورد و ارزش های جدید دموکراسی و استفاده از حقوق سیاسی خود را درج تاریخ خواهند نمود.

سوگند رئیس جمهور: صلاحیت قانونی رئیس جمهور بعد از ادای مراسم سوگند آغاز می‌گردد. سوگند رئیس جمهور عبارت از تعهداتی است که به ملت وعده و فاداری و اجرای کار صادقانه را می‌دهد. سوگند رئیس

جمهور باید در قانون اساسی درج باشد. سوگند وعده رئیس جمهور است. اگر او مخالف سوگند عمل نماید، این امر زمینه های استعفا و سلب اعتماد را برایش آماده می سازد.

صلاحیت و مکلفیت رئیس جمهور

صلاحیت ها و مکلفیت های رئیس جمهور در قانون اساسی که قبل از انتخاب آن به تصویب رسیده باشد، درج می گردد. صلاحیت ها و مکلفیت های رئیس جمهور با رعایت ویژگی های تاریخی، سیاسی، اجتماعی هر کشور بستگی دارد. این کار تا اندازه زیاد مربوط به رژیم مروج در کشور است که آیا رئیس جمهور در رأس قوه اجرایی قرار دارد یا رهبری امور اجرایی از صلاحیت حکومت است که در رأس آن نخست وزیر تعیین می شود. اگر رئیس جمهور طبق مواد قانون اساسی امور اجرایی را به عهده داشته باشد. در آن صورت. صلاحیت و مکلفیت وی وسیعتر خواهد بود تا در بر گیرنده اجراءات جاری در کشور باشد.

گرچه نمی توان صلاحیت ها و مکلفیت های نمونه و تنظیم شده را ارائه داد که به هر رئیس جمهور در هر عصر و زمانی تطابق داشته باشد، رویهمرفته صلاحیت

ها و مکلفیت های عام وجود دارد که رئیس جمهور هر کشور نمی تواند بدون آن امور مربوط به فعالیت های ریاست جمهوری را پیش ببرد. مثال در نظام دولتی که رئیس جمهور در راس قوه اجرایی قرار ندارد، با آنهم صلاحیت های چون، تضمین کننده قانون اساسی، حقوق و آزادیهای اتباع (شهروندان)، حاکمیت ملی، استقلال، لغو کابینه و پارلمان، اعلان حالت اضطرار، تقرر حکومت موقت تا انتخاب حکومت قانونی و صلاحیت های مهم دیگر مطابق قانون در افغانستان می باشد. اگر رئیس جمهور در راس ارگان اجرایی کشور قرار داشته باشد، در آن صورت بر علاوه صلاحیت های فوق الذکر، وظایف و صلاحیت های مشخص اجرایی نیز به آن افزوده می شود که از جمله، ریاست جلسات حکومت، تشکیل حکومت، پیشنهاد پست های کلیدی غرض منظوری پارلمان، منظوری دکترین نظامی کشور، رهبری نیروهای مسلح، تشکیل کمیسیون ها در امور اجرایی، عزل و تقرر مسوولین بلندپایه نماینده گی های خارجی، تعیین سیاست خارجی مملکت، طرح قوانین و تقدیم آن به پارلمان، واریسی شکایات و عرایض اتباع (شهروندان) و ایجاد ارگان ها و وزارت خانه های جدید مطابق ضرورت و ده ها مسایل دیگر. چیزیکه در

این جا مهم است، این است که صلاحیت های رئیس جمهور باید در قانون اساسی پیش بینی شده باشد و هر اقدام وی باید مطابق نورم ها و مواد قانون اساسی و قوانین جاری کشور باشد. خلای قانون در ساحه حقوق اساسی اتباع (شهروندان) و به خصوص در بخش قانون گذاری ریاست جمهور عواقب ناگوار و تخلفات را به بار خواهد آورد. از این رو قانون گذاری در این ساحه، باید با دقت بیشتر و یا به کار برد شیوه های مسلکی و علمی صورت گیرد.

سلب اعتماد رئیس جمهور

مسئله سلب اعتماد رئیس جمهور اصل زرین دموکراسی در تقسیم قدرت است.

رئیس جمهور با داشتن صلاحیت های مهم دولتی و ملی، اگر دست به تخلف بزند، عواقب ناگوار و جبران ناپذیر را به ملت و کشور وارد مینماید. در صورت تخلف، به فعالیت وی باید خاتمه داده شود که بهترین راه آن سلب اعتماد رئیس جمهور است. سلب اعتماد رئیس جمهور از صلاحیت پارلمان است. در صورتیکه رئیس جمهور انتخاب شده از طرف مردم؛ عمل خلاف منتفع مردم را مرتکب شود، نماینده های انتخابی مردم یعنی

اعضای پارلمان با طی مراحل قانونی، می توانند رئیس جمهور متخلف را سلب اعتماد نموده و انتخابات جدید را در کشور اعلان نمایند. در صورت کشف تخلف از قانون، رئیس پارلمان باید کمیسیونی را تشکیل دهد، تا تخلف را بررسی نماید، بررسی بعد از فیصله محکمه با صلاحیت دایمی یا موقتی اعلان می گردد. در صورتیکه محکمه با صلاحیت رئیس جمهور را متخلف بشناسد، در آن صورت، سلب اعتماد رئیس جمهور در اجلاس پارلمان به تصویب میرسد.

چیزیکه در این جا مهم است، آنست که فاکت تخلف، بررسی و تصویب سلب مطابق قانون صورت بگیرد. در بسیاری موارد، سلب اعتماد رئیس جمهور متخلف، کشور را دچار هرج مرج و حتی جنگ داخلی ساخته است. زیرا رئیس جمهور متخلف می تواند به تخلفش گردن نه نهد، پارلمان را منحل نماید و ارگان های قدرت را در تقابل و رویارویی قرار بدهد. در کشورهایی که ثبات دایمی حکمفرما است، بروز جنگ تا حدی ناممکن است، ولی رئیس جمهور با استفاده از صلاحیتش دست به اقداماتی می زند که سلب اعتماد را تحت الشعاع قرار بدهد.

مثال: در سال ۱۹۸۹م زمانیکه بررسی سلب اعتماد بل کلینتون رئیس جمهور امریکا به علل رسوایی با زنی

به نام (لوینسکی) تحت بررسی کنکره آن کشور قرار می گرفت، او جنوب افغانستان را بمباران نموده و کشور را در حالت اضطرار قرارداد. (۳۱)

در صورتیکه فیصله پارلمان مبنی بر سلب اعتماد رئیس جمهور به تصویب برسد، رئیس جمهور مجبور است استعفایش را طبق فیصله پارلمان اعلان نماید. پارلمان همزمان با سلب اعتماد، تاریخ انتخابات آینده را معین می نماید. در قانون اساسی بسیاری از کشورها نورمی موجود است که بعد از استعفا رئیس جمهور، یکی از مقامات قدرت دولتی مانند رئیس پارلمان، نخست وزیر یا معاون رئیس جمهور به صفت سرپرست ریاست جمهوری ایفای وظیفه می نماید که البته صلاحیت سرپرست به مجرد ادای سوگند رئیس جمهور انتخابی، خود بخود خاتمه می یابد. رئیس جمهور سرپرست صلاحیت کامل رئیس جمهور انتخابی را ندارد و صلاحیت هایی چون اعلان حالت اضطرار، الغای پارلمان و کابینه در حیطه صلاحیت های وی نمی باشد. استعفا و جانشینی رئیس جمهور موضوع مهم و پیچیده است که در قانون اساسی باید وضاحت داشته باشد. خلای قانون، خلای قدرت را بوجود می آورد که به بی نظمی و هرج و مرج و بی ثباتی بیشتر منجر خواهد شد.

حق سلب اعتماد رئیس جمهور توسط پارلمان و صلاحیت رئیس جمهور مبنی بر لغو پارلمان در چوکات قانون، توازن قوا را در کشور برقرار می نماید. رئیس جمهور به مثابه عالی ترین مقام انتخابی توسط مردم و پارلمان متشکل از نماینده های انتخابی از میان مردم یا احزاب سیاسی، هر دو با داشتن صلاحیت های قانونی در قانون اساسی که توسط مردم تصویب شده است، موجب توازن نیروهای سیاسی و ثبات در جامعه می گردند و فعالیت هر دو در تطبیق قانون سوق می گردد. سلب اعتماد رئیس جمهور از اصول زرین تقسیم قدرت، اعاده و تضمین دموکراسی است.

جانشینی رئیس جمهور

سلب اعتماد، وفات، استعفا بنابر معاذیر صحتی و کناره جویی رئیس جمهور، غالباً عواقب حقوقی مبنی بر جانشینی و اعلان انتخابات جدید را در کشور به دنبال دارد. قوانین اساسی کشورهای مختلف، برخورد های گوناگون را در زمینه پیش بینی نموده اند. در قانون اساسی ایالات متحده امریکا معاون رئیس جمهور که همزمان با رئیس جمهور انتخاب می گردد، در صورت مرگ رئیس جمهور، جانشین وی می گردد. در سال ۱۹۶۳م، بعد از قتل مرموز

جان کندی، معاونش جانشین وی گردید. بعد از مرگ جنرال ضیاءالحق رئیس جمهور وقت پاکستان در سانحه هوایی، غلام اسحق خان رئیس پارلمان پاکستان جانشین وی گردید که در انتخابات نیز برنده شد و زمام امور را در پاکستان به دست گرفت.

در شرایط بی ثبات کنونی در افغانستان تجربه امریکایی مبنی جانشینی معاون رئیس جمهور بعد از مرگ وی راهکار خوب نیست. زیرا معاون به سهولت می تواند رئیس جمهور را ترور و خود را جانشین اعلان نماید. انستیتوت ریاست جمهوری، جوانب، گوشه ها و زوایای زیاد دارد که بررسی کامل و همه جانبه آن در این نوشته گنجایش ندارد. از این رو در اینجا به بررسی عام و فشرده آن بسنده میکنیم.

در اخیر باید دانست که تصویب قانون اساسی متضمن اعاده حقوق اساسی اتباع (شهروندان) نیست، مگر آنکه شهروندان کشور در تحقق آن خود را سهیم و مسئول بدانند. سطح رشد فرهنگی، آگاهی سیاسی و حقوقی مردم بزرگترین تضمین اعاده حقوق آنهاست. هرگاه رئیس جمهور به وعده های انتخاباتی اش وفا نکند و هیچ واکنشی از طرف جامعه موجود نباشد، او می تواند از حقوق اساسی تخلف نماید؛ هرگاه باز هم عکس العمل توسط جامعه بروز نکند، او می تواند باز هم پیشتر حرکت

نماید و منافع ملی را مورد معامله قرار بدهد، و اگر این بار نیز نه تنها مقاومتی موجود نباشد، بلکه، مورد حمایت عده‌ای افراد منفعت‌جو و متملق قرار بگیرد. پس چنین ملتی خود را سزاوار استبداد و بیدادگری میداند که در چنین حالت تصویب و تطبیق قانون اساسی ارزش اش را از دست می‌دهد.

افغانستان در آستانه طرح قانون اساسی جدید قرار دارد که طرح و تصویب این وثیقه بزرگ ملی و تطبیق آن بستگی زیاد به بیداری سیاسی و آگاهی حقوقی افغانستانی‌ها دارد. با رعایت این امر مهم به ادامه توضیح و تشریح قانون اساسی، سعی خواهم کرد تا در این نوشته، مباحث مهم قانون اساسی چون پارلمان، تابعیت، حقوق و آزادی‌های اتباع (شهروندان) و غیره را بررسی نمایم، تا در خلال زندگی رقتبار دور از وطن و در شرایط بسیار حساس افغانستان، خدمتی را در این عرصه انجام داده باشم.

[illegible]

اداره در افغانستان

نشر شده در صفحه ۲۴، ش ۱۳۵ زرنگار، کانادا، اول اکتوبر ۲۰۰۲

اداره در افغانستان به اداره مرکزی و محلی تقسیم می شود. اداره های مرکزی شامل وزارت خانه ها و ادارات مستقل اند و ادارات محلی در واحد های اداری می شوند. در این جا از تشریح ادارات مرکزی میگذریم به بررسی ادارات محلی که در ادبیات حقوقی افغانستان همواره به نام ارگان های محلی یاد شده اند، می پردازیم.

”ارگان های محلی پایه های اساسی قدرت، مهم ترین رکن اجرایی بزرگترین عامل کلیه شالوده های اقتصادی، اجتماعی، اداری و حکومتی اند که بدون در نظر داشت آنها هیچ بند و بستی در محلات و کشور تکمیل نمی گردد. اتباع (شهروندان) کشور از فرد عادی گرفته تا رئیس جمهور در محلی سکونت دارند که به نام های گذر، قریه، ده ناحیه، علاقه داری، ”ولسوالی“، شهر و ولایت یاد می شوند. آنها حقوق سیاسی خود منجمله انتخابات را از طریق واحد های اداری انجام می دهند و انتخابات رئیس جمهور و رفراندوم نیز بر اساس حوزه های انتخاباتی در واحد های اداری صورت می گیرد. پس نقش واحد

های اداری و ارگان های محلی در شکلهای امور سیاسی، اداری و اقتصادی کشور رول ارزنده دارد که ترتیبات مربوط به این مسایل توسط قانون اساسی و قانون های دیگر تحکیمات حقوقی داده شود.

تابعیت دوگانه ارگان های محلی: تابعیت دوگانه یکی از اصول دموکراسی و حکومت مردم سالار به حساب می آید.

واحد های اداری به نام تقسیمات ملکی نیز یاد می شوند که مهم ترین سنگپایه های حکومت، اداره و قدرت را تشکیل می دهند. اصول دموکراسی وقتی تحقق می یابد که اداره اقتصاد به دست مردم محل باشد، تا آن ها در اداره امور خود را شریک بدانند خود را اختیاردار محله، محیط، شغل، محصولات خود بدانند و در شکوفایی و تعالی محلات خود دلچسپی داشته باشند و در آن سهم فعال بگیرند.

هرگاه حاکم، شهردار و والی از مرکز مقرر گردند، ده ها اصل مسلکی، حقوقی، و سیاسی نقض می گردند. مثال والی و شهردار، اول باید توسط مردم انتخاب شوند و حتمی باید از ساکنان همان ولایت یا شهر باشند و والی انتخابی باید کارمندانش را با رعایت اصل پروفشنالیزم مقرر نماید. مسئولین بخش های اداره اقتصاد

در ولایات و ارگان‌های محلی رابطه و تابعیت عمودی با ارگان‌های مرکزی تابعیت افقی با واحد‌های اداری خود داشته باشند. مثال رئیس ادارهٔ زراعت و مالداري در ولایت بغلان شخصی از ولایت زابل از مرکز مقرر می‌گردد که رشتهٔ تحصیل مسلکی نداشته و به امور کشت و زراعت نیز بلدیت ندارد. در اینجا اصل مسلکی بودن و شایستگی نقض می‌گردد، به کادرهای محل که مستحق سهمگیری در ادارهٔ کشور هستند، بابتی اعتمادی، اهانت، تبعیض و بی‌قدري برخورد می‌گردد، به صلاحیت والی مداخله صورت می‌گیرد، شخص مقرر شده مورد حمایت مردم قرار نمی‌گیرد، او مجبور است که دست به اقدامات اجباری بزند که موجب نارضایتی مردم گردیده و مشکلات زیاد را در امور زراعتی بغلان وارد می‌نماید که از یک طرف به اقتصاد کشور صدمه وارد می‌گردد و از سوی دیگر عقده‌های ملی و محرومیت‌ها را بار می‌آورد.

مثال دوم: مجاهدی یا قوماندانی از میمنه به حیث شهردار خوست مقرر می‌گردد. در این اقدام تخلفات زیاد حقوقی، سیاسی موجود است که عواقب ناگوار دارد و مردم خوست را از حقوق سیاسی آنها در انتخاب شاروال (شهردار) شان محروم می‌سازد، شاروال (شهردار)

به زبان، رسوم، عادات آن‌ها مهارت ندارد و شاید اقدامات و فعالیت‌های وی عنعنات مردم را خدشه دار نماید. این کار می‌تواند موجبات نارضایتی و اغتشاش را فراهم بیاورد که عواقب خطرناک را در سطح کشور به دنبال خواهد داشت. نقیصه دیگر کار در این جا است که شاروال (شهردار) مذکور را کسی انتخاب نکرده، بنا او نزد کسی مسئولیت دارد که او را مقرر کرده است. از این رو او به خواست مردم نیز علاقه مندی ندارد.

شیوه عملکرد تابعیت دوگانه اداره اقتصاد و ارگان‌های محلی را با مثالی دیگری توضیح می‌نمایم. مثال: مدیر معارف ولایت کابل از نقطه نظر تشکیلاتی و اداری مربوط به ولایت کابل است که در رأس آن والی قرار دارد، اما از نقطه نظر مسلکی و تخنیکی یکی از شاخه های وزارت معارف می‌باشد. وزارت معارف وظیفه دارد که با مدیریت معارف ولایت کابل همکاری متودیکی، تخنیکی و علمی نماید، ولی صلاحیت عزل و نصب خود سرانه وی را ندارد، زیرا او مدیر معارف ولایت کابل است که تابعیت دوگانه دارد. پس در تابعیت دوگانه ادارات و ارگان‌های محلی روابط متقابل، تقسیم وظایف، و صلاحیت‌ها و تشریک مساعی ارگان‌ها امر مهم است که بایست رعایت گردد و استناد قانونی داشته

باشد. اصول اساسی این موضوعات در قانون اساسی افغانستان گنجانیده شود و جزئیات آن در قوانین دیگر تنظیم گردد. امید با آوردن این مثال ها در مورد اهم و ارزش تابعیت دوگانه روشنی انداخته شده باشد. تنها تابعیت دوگانه است که این مسئله را حل می کند و راه های معقول را در زمینه ارائه میدارد. یکی از مشکلات مهم که کشور در حال فروپاشی قرار داده است، همانا نقض این اصول است. در افغانستان گردانندگان پیشین و کنونی قدرت از فرهنگ و شیوه های معقول اداره مبرا هستند. اداره در افغانستان همیشه عمودی، یعنی از بالا به پایین به شکل قومانده عسکری عمل نموده است. امروز نیز غاصبان قدرت و حاکمیت به اصل تابعیت دوگانه ادارت محلی پی نبرده اند. آنها نمی توانند اداره افقی را نیز با عمودی یک جا بسازند. برعکس در نتیجه جنگ و استبداد در بعضی مواقع اداره افقی ار اداره عمودی استبدادی فاصله گرفته و نمی تواند توازن آن به آسانی برقرار گردد. ناظران خارجی و داخلی در مورد این معضله خاص افغانستانی به سادگی برخورد می کنند و گرداننده های پشت پرده مسئله افغانستان به فاکتور های محلی و مردمی بهای کمتر قایل هستند و به جای اصلاحات، تقویه و کمک به محلات، به تقویه مرکز مصروف اند و

مرکز نیز از سرکوبی محلات سخن می گوید و به خاطر تحقق این پلان خود به کمک های نظامی خارجی تکیه می نمایند.

در خور تذکر میدانم که قدرت مردمی و دولت فراگیر از پایین به بالا باید ساخته شود. مردم تشکیل دولت های استبدادی از بالا به پایین را در طول سده های بی شمار آزمایش نموده و بحران کنونی نیز محصول چنین سیستم های غیر انسانی می باشد. نتیجه این شیوه استبدادی چنین است که افراد خارجی معمولاً در کشور ما با امتیازات بزرگ مالی و حقوقی کار می کنند و متخصصین افغانستان در کشورهای خارج مصروف کار شاق و خلاف مسلک و تحصیل خویش هستند و به اجرای این کار مجبور ساخته شده اند. به عقیده من سرکوب محلات و ایجاد دولت قوی مرکزی که اداره یک جانبه عمودی را بالای مردم تحمیل نماید، دوام استبداد و زمینه ساز بحران های سیاسی و ملی است که عوامل دوام جنگ را در افغانستان فراهم می نماید. قانون اساسی جدید افغانستان باید مسئله اداره در افغانستان را حل و از ایجاد به اصطلاح اداره مقتدر مرکزی (دیکتاتوری) خود داری نماید. اقتدار دولت در اراده مردم نهفته است، نه به گروهک های مافیایی و باند های وابسته به خارج.

دولت مرکزی وقتی مقتدر است که از اتحاد واقعی محلات و سراسر افغانستان ترکیب گردیده باشد. قانون اساسی جدید افغانستان باید اصول اداره مسلکی را طرح و تحکیم نماید. این موضوع وقتی می تواند قابل تحقق باشد، که دولت فراگیر مبین اراده همه محلات افغانستان و اداره مسلکی به اشتراک کلیه متخصصان افغانستان در کشور به میان آید. و به جای گروهک های بی مسئولیت، لشکر افراد مسلکی و منور که تا اکنون شرایط بازگشت آنها در کشور مساعد نیست، به افغانستان سرازیر شوند. در اجرای این آرمان ملی اولتر از همه باید اختناق و ترور از میان برداشته شود.

معقول ترین راه حل اداره اقتصاد، در سیستم فدرالی میسر است. کانادا مناسب ترین مثال در این زمینه می باشد. اگر به سیستم اداری کانادا دقت کنیم، دیده می شود، با وجود هزار ها کمپنی های فراملتی، فراولایتی و فرا شهری که اداره عمودی مالکان در آن ضرورت است، باز هم به بهترین اداره مسلکی در این کشور و تقسیمات واحد های اداری با در نظر داشت منابع اقتصادی و محلی انجام می یابد. موفقیت و دستاورد های اداری کانادا در آنست که سیستم فدرال که هر ولایت ساختمان حکومتی خودش را دارد، اداره اقتصاد کشور را به وجه

حسن اجرا می نمایند. فدرالیزم بحث جداگانه است که در اینجا گنجایش ندارد، ولی جا دارد که در بحث های جداگانه در نظر گرفته شود.

نقایص و مشکلات اداره: حکومت های استبدادی با ایجاد ادارات فاسد و بیروکرات نقایص و مشکلات زیاد را به سیستم اداری افغانستان بجا گذاشته اند که رفع آنها کار ساده نیست. در رفع این نقایص اداره در افغانستان اولتر از همه باید این مشکلات را شناسایی کرد. گرچه برجسته ساختن کلیه نقایص آن کار دشوار است، با آنهم عمده ترین آنها را قرار ذیل بیان میدارم:

- مهم ترین مشکل اداره در افغانستان عدم موجودیت اداره مسلکی است. حکومت های گذشته افغانستان که همیشه مخالف اراده مردم تشکیل می شدند، به اداره مسلکی دلچسپی نداشتند و با بکار انداختن دستگاه فاسد و هرج و مرج زمینه های استفاده جویی، رشوه ستانی، آزار و اذیت مردم را فراهم می ساختند. اصل پروفشنالیزم در اداره های قبلی افغانستان رعایت نمی گردید و جای آنرا فساد، قوم پرستی، محلی گرایی، تملق و شیوه های منفی پر می کردند.

- فساد در ادارات افغانستان در نظام سلطنتی به مرحله ای رسیده بود که کرسی های علاقه داری ها، "ولسوالی ها"

ولایات "سرقلفی" داشتند. مسئولین ادارات قبل از اشغال کرسی ادارات محلی سرقلفی معین آنرا باید می پرداختند. به این مفهوم که پست های ارگان های محلی به قیمت معین خرید و فروش میگردید. واضح است کسی که کرسی را خریداری کرده، در حقیقت مقدار پولی را سرمایه گذاری نموده و باید از این تجارت سود بیشتر ببرد، از این رو او به خود حق می دهد که مردم همان واحد اداری را به خاطر آرام مورد چپاول قرار بدهد، زیرا او این "متاع" را از مقامات بالایی اش خریده است. - انحصارگری، تفوق جویی و تبعیض: حکومت های استبدادی اداره امور کشور را به حلقه محدود خاندانی، قبیله ای، قومی و وابستگی استبدادی حفظ می نمودند. در "ولسوالی" های ولایت های شمال افغانستان ولسوال از قندهار، پکتیا و ننگرهار مقرر می گردید. با مسئولیت ابراز میدارم که تاریخ افغانستان کسی را سراغ ندارد که از ولایت های شمال افغانستان به صفت ولسوال خوست (اکنون ولایت خوست)، شینوار یا ولسوال زرمتمقرر شده باشد، در حالی که عزیزالله واصفی از قندهار والی بغلان و بدخشان مقرر می شد. گویا در این ولایت ها کسی نیست که شایستگی کرسی ولایت خودش را داشته باشد. جنگ و بحران های امروز معلول این اهانت

بزرگ ملی است که ختم آن وابستگی مستقیم به رفع استبداد دارد.

- شکنجه، آزار و اهانت از روش های مسئولین اداره در افغانستان بود. لت و کوب، قین و فانه، دشنام دادن و روش های مخالف کرامت انسانی در مقابل مردم از شیوه های مروج حکومت های گذشته بود که هم قوماندانان پولیس و شخص ولسوال، علاقه دار، اجرا کننده های شکنجه مردم می بودند. حتی مامور جنگل و عسکر حواله دار می توانستند مجلوب بی گناه را لت و کوب کنند، تا به تادیه رشوه مجبور نمایند. هیبت و وحشت حکومت آن قدر ظالمانه بود که یک مامور جنگل ده ها قریه و محله را کنترل می کرد و به تنهایی قادر بود که افراد چندین قریه و محله را چپاول کند. علل این همه بیداد و بی قانونی سراسری در کشور، عقب ماندگی فرهنگی در محلات بود که به تدریج به توفان تخریب گر و مدهش مبدل گردید که خاموش کردن آن به مسئله جهانی مبدل گردیده است.

- در شرایط کنونی اداره مستقل محلات تحت اداره قوماندانان (قوماندانان داخلی) وجود دارد که به علایم و تمایلات قومی و مذهبی مورد حمایت مردم قرار دارند. این واقعیت حکومت مرکزی و حامیان خارجی آن ها را

در برابر کار انجام شده قرار داده است که حل آن برای آنها بسیار دشوار است. حکومت مرکزی افغانستان برای سرکوب قوماندانان خواستار نیروهای بیشتر از خارج و جابجا کردن آنها در ولایت های کشور می باشد و خارجی ها در مقابل سوالی قرار گرفته اند که پاسخی به آن ندارند. اگر قوای (ایساف) در مبارزه با تروریسم به افغانستان رفته اند، پس آیا مردم شمالی و بامیان که چندین بار قتل عام شدند و بر مال و ناموس آنها تجاوز صورت گرفت و از جاهای خود بی جا شدند، آنها تروریست هستند؟ آیا آنها حق ندارند که اعمار مجدد ولایت خود را که بارها تخریب شده است، احیا نمایند؟ آیا قربانیان درجه یک تروریسم که در بامیان هستند به خاطر محروم ساختن از حق انتخاب والی خود که از میان خود آنها باشد، با قوای خارجی روبرو گردند؟ آیا بازمانده های قربانیان قتل عام تروریسم بین المللی دوباره مورد بمباران قرار بگیرند؟ اجرای هر کاری زمینه سازی های حداقل منطقی و مراحل تبلیغاتی می خواهد. هرگاه طالبان پیکره های بودای بامیان را تخریب نمی کردند و حمله تروریستی القاعده به ایالات متحده امریکا صورت نمی گرفت، حمله قوای نظامی خارجی در ولایت های افغانستان آماده نمی شد و خیلی ها دشوار به نظر می رسید. "قوای نجات بخش و الهام دهنده دموکراسی و

ضد تروریسم“ چطور می توانست قربانیان تروریسم را سرکوب نماید و آنهم به اتهام دموکراسی خواهی آنها. به باور من حل این معضل انتخاب عاقلانه تر از استعمال قوا را می خواهد. یگانه راه حل، اعاده حقوق از دست رفته مردم است. مردم حق دارند که اداره اقتصاد محلات خود را به هر شیوه ای که می خواهند به دست داشته باشند، مشروط بر این که آن را مطابق اصول دموکراسی انجام بدهند و حکومت مرکزی نیز باید اهداف و وظایف خود را مطابق خواست زمان اعیار بسازد، نه این که به اتهام عقب ماندگی خودش از انکشاف جامعه و خواست زمان دست به استعمال قوای نظامی بزند و به خاطر استحکام قدرت غیر قانونی و نامشروع به قوای خارجی روی بیاورد.

- اصلاحات تقسیمات ملکی: تقسیمات ملکی افغانستان نیز معلول استبداد قرن ها است. در گذشته ها تقسیمات ملکی افغانستان به شیوه های جنگی و نظامی طرح ریزی شده بود که حاکم، حاکم اعلی، حکمران، نائب الحکمه و رئیس زون بتواند مردم را در تابعیت حکومت مرکزی نگهدارند، مالیات و سایر درآمدها و وجوهات تحصیل شوند. بعد ها افغانستان به ۲۸ ولایت و دو ”لوی ولسوالی خوست و شینوار“ تقسیم شده بود. سال های اخیر، حکومت های مرکزی برای آسانی کار خود ولایت های کاپیسا،

لوگر و وردک را چندین بار تنزیل داده به مربوطات کابل ملحق نمودند و بعد به آن‌ها واپس موقف ولایت را دادند. حکومت نجیب الله، ولسوالی های خوست، سر پل و پکتیکا را به ولایت ارتقا داد که تا اکنون در قطار ولایت های افغانستان قرار دارند. رویهمرفته تقسیمات اداری افغانستان به گونه غیر عادلانه، استبدادی و مردود است که به اصلاحات جدی ضرورت دارد. مثال نفوس ولسوالی پلخمری ده مرتبه بیشتر از پکتیکا، ولسوالی های مربوط به ولایت های جوزجان، فاریاب، بدخشان، غزنی و هرات به مراتب بیشتر از نفوس پکتیا، پکتیکا، خوست را دارند. علاقه داری یا ولسوالی متاخران ده ها مرتبه نفوس کمتر از قریه های ولایت های شمال را دارد، همچنان تنها در نواحی شهر قندهار چندین ولسوالی و علاقه داری تشکیل شده که باید مربوط به نواحی شهرداری (شاروالی) می بودند. عدم توازن در تقسیمات ملکی، موجب اجحاف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی می شود. اگر از ولسوالی های کم نفوس وکلای مجلس پائینی پارلمان وکلای مجلس بالایی پارلمان کاندید و انتخاب یا انتصاب شوند، در حقیقت میلیون ها نفوس کشور در ساحات مرکزی و شمال کشور از داشتن نماینده در پارلمان محروم می شوند. بناً تقسیمات ملکی افغانستان به اصلاحات ضرورت دارد که قبل از انتخابات آزاد باید

عملی گردد.

- یکی از راه های عملی اصلاحات اداری در افغانستان نفوس شماری است. موافقت نامه "بن" که آغاز دولت فراگیر، ایجاد جامعه مدنی و اعاده دموکراسی در افغانستان را وعده داده است. در فقره ۳ ضمیمه سوم آن آمده است. "سازمان ملل متحد تقاضا می کنند که به زودترین فرصت ممکن، ثبت نام های رأی دهندگان را قبل از برگزاری انتخابات عمومی که به تعقیب تصویب قانون اساسی جدید توسط لویه جرگه عملی می شود، روی دست گرفته و زمینه نفوس شماری را در افغانستان مهیا سازد." (۳۲) پس نفوس شماری افغانستان باید این نتیجه گیری را تکمیل نماید که تقسیمات ملکی و اداری به اصلاحات ضرورت دارد. نفوس شماری تنها به خاطر انتخاب رئیس جمهور نه، بلکه پاسخگویی نیازمندی های تاریخی، سیاسی و اقتصادی کشور نیز باشد.

- در آخرین تحلیل قانون اساسی جدید باید اصول جدید مسلکی، حقوقی و علمی را در اداره ارگان های محلی افغانستان طرح و زمینه های قانون گذاری را مساعد بسازد، تا سیستم اداره در کشور پاسخگوی نیازمندی های مردم باشد، نه به خاطر اذیت، سرکوب و اهانت آن ها.

(۲)

پارلمان

پارلمان از کلمه فرانسوی Parler یعنی سخن گفتن مشتق گردیده است. پارلمان یکی از مهم ترین ارکان سه گانه ی دولتی است که صلاحیت بیشتر آن مظهر دموکراسی بیشتر در کشور می باشد، همانطوریکه صلاحیت بیشتر رئیس جمهور میتواند کشور را به دیکتاتوری سوق بدهد. اگر رئیس جمهور فرد انتخاب شده توسط مردم است، پارلمان جمع کثیری از افراد انتخاب شده توسط مردم می باشد که وظایف مشخص و مسلکی دولت را پیش می برند تصمیم رئیس جمهور مربوط به اراده ی شخصی اش بوده، ولی تصمیم و اقدامات پارلمان فیصله ی جمعی است و مراحل مهم و تشریفات لازم مسلکی را مطابق قانون طی می نماید که اشتباه و تخلف در آن کمتر است.

پارلمان یا قوای مقننه یک جا با ارکان اجرایی یا حکومت، توازن قوا و اراده ی مردم (رأی دهنده ها) را تمثیل و تطبیق می نماید. وظیفه پارلمان وضع قانون و وظیفه حکومت اجرای آنست. اختلاف میان قوای تقنینی (پارلمان) و

اجرایی (حکومت) منجر به لغو کابینه یا انحلال پارلمان می‌گردد. هرگاه رئیس حکومت بداند که از حمایت مردم برخوردار است، پارلمان را منحل و انتخابات جدید را برگزار می‌نماید، در صورتیکه انتخابات از حکومت حمایت نکند، کابینه منحل و افراد یا احزاب اکثریت به تشکیل کابینه مؤلف می‌گردند. هرگاه بحران اختلاف میان ارگان‌های مقننه و اجرائیه ناشی از تخلف رئیس جمهور باشد، در آن صورت. اعضای پارلمان سلب اعتماد رئیس جمهور را تصویب می‌نمایند و انتخابات جدید ریاست جمهوری را مطابق قانون اعلان می‌شود. این پروسه نقش قاطع مردم را در حل بحران نشان می‌دهد. هرگاه ارگان‌ها و مقامات انتخاب شده توسط مردم نتوانند وظایف خود را انجام بدهند و موجب تشنج در جامعه گردند، باز مردم است که با دادن رأی اراده خود را تبارز داده ارگان‌های جدید را ایجاد می‌نمایند. بگذار رؤسای جمهور سلب اعتماد شوند پارلمان‌ها منحل گردند، تا زمینه‌های رجوع به مردم بیشتر گردند و قدرت توسط صاحب و عامل اصلی‌اش که مردم است سرو سامان داده شود، یعنی ایجاد، تصحیح و تجدید گردد.

وظایف و جهات اساسی فعالیت پارلمان: پارلمان ارگان قانونگذار بوده و تصویب قانون وظیفه اساسی آن است.

رویه‌مرفته فعالیت پارلمان به مثابه ارگان مهم ساختار دولتی فراتر از قانون‌گذاری است. گرچه وظایف و صلاحیت‌های پارلمان مربوط به رژیم سیاسی و نظام سیاسی استحکام یافته در قانون اساسی است که آیا رژیم برسر اقتدار پارلمانی است یا ریاستی، باز هم وظایف پارلمان را بطور عام می‌توان قرار ذیل برشمرد:

- تصویب قوانین، مقررات، قواعد، لوایح و سایر اسناد تقنینی.

- تصویب بودجه دولتی که ازاین طریق می‌تواند حکومت را مورد بازپرس قرار بدهد و حکومت مجبور است دلایل مصارف و ضرورت آن را به پارلمان توضیح نماید.

- پارلمان وظایف و صلاحیت‌های کنترل‌کننده دارد که از طریق ایجاد کمیسیون‌های دائمی، موقتی، مسلکی و تخصصی عملکرد حکومت و وزارت خانه‌ها را کنترل نماید.

- پارلمان صلاحیت و قدرت محدود کننده دارد که در صورت بروز تخطی و تخلف حتی توسط رئیس حکومت را محدود و تخلف را قطع نماید

- پارلمان صلاحیت تقاضا و درخواست را دارد که در صورت لزوم از اجراات ارگان‌های دولتی تقاضا نماید،

تا در مور اجراءات خود به پارلمان گزارش ارائه کند. در قانون اساسی کشور باید صلاحیت ها و وظایف پارلمان با اصول و مواد قانون تسجیل و توضیح گردد، تا فعالیت پارلمان مطابق قانون باشد. چون پارلمان قوه مقننه است که عمده ترین بخش فعالیتش را قانون گذاری تشکیل می دهد. ایجاد و اجرای قانون سه مرحله مهم دارد که عبارت از طرح، تصویب و تطبیق آنست. طرح قانون می تواند توسط حکومت، پارلمان یا ارگان های دیگر دولتی باشد، ولی تصویب آن مربوط و منوط به پارلمان است. تنها پارلمان (قوه مقننه) صلاحیت، استعداد و توانایی تصویب قانون را دارد. تطبیق قانون از وظایف عمده ارگان های دیگر دولت مانند محاکم، قضا و اجرایی است. ولی تخلفات مهم کشوری سهم پارلمان را نیز در تطبیق قانون شامل می سازد. پارلمان ارگان مسلکی تصویب قانون است که قانون های طرح شده را با اجرای مراسم خاص تخصصی به تصویب میرساند. مراسم تصویب قانون در اجلاس پارلمان شامل مشوره ها، بحث و گفتگو ها، مذاکرات، ابراز نظرها و رأی گیری است که بتواند قانون را به مثابه سند مهم تقنینی تکمیل نماید. قوانینی که به تصویب آماده نباشند، پارلمان می تواند آن را استرداد و یا به کمیسیون های

پارلمان گسیل دارد. بهر صورت فعالیت پارلمان باید در قانون و بخصوص قانون اساسی وضاحت داشته باشد.

ساختار پارلمان، در ترکیب ساختاری پارلمان های کشورهای جهان تا اکنون دو نوع پارلمان یک مجلسی و دو مجلسی دیده شده است که هر کدام دارای دلایل و عوامل تاریخی می باشد. مجالس پارلمان معمولاً به مجلس علیا و سفلی، عوام و اعیان، ملی و سنا، شورای نمایندگان و مجلس بزرگان و غیره یاد شده اند. در پارلمان های یک مجلسی تنها مجلس نماینده، عوام، ملی موجود بوده و از مجلس بالایی صرف نظر گردیده است. مجلس بالایی پارلمان: این مجلس که مشتمل بر نماینده های انتخابی و انتصابی است، میراث تمایزات گذشته بوده که بقایای آن تا اکنون حفظ گردیده است. پارلمان میتواند بدون این مجلس هم فعالیت نماید. در گذشته های دور زمانی که پارلمان، قدرت شاهان و رؤسای جمهور را تقسیم نمود و تقسیم قدرت به وجود آمد، ساختار طبقاتی جامعه موقوف خود را به نحوی از انحا باید حفظ می نمودند که به این ترتیب گروه را به نام (لورد یعنی بادار) بزرگ، یا اعیان و دیگر علایم طبقاتی و تمایزی تشکیل میدادند، تا به شاه یا زمامدار مشوره بدهد. بعد از به وجود آمدن پارلمان، این تمایزات در پارلمان حفظ

گردید که نماینده های انتصابی یا یک یا دو نماینده از هر ایالت مجلس بالایی پارلمان را تشکیل میدادند. در شرایط کنونی مجلس بالایی پارلمان با معیارهای دموکراتیک تشکیل می گردد، رویهمرفته، میراث باستان چون انتصاب تا هنوز در تشکیل مجلس بالایی پارلمان جایش را دارد. مجلس بالای پارلمان را در کشورهای امریکایی و استرالیا، سن، در انگلستان لورد، در افغانستان سلطنتی ”مشرانو جرگه“ در سوئیس و هندوستان شورای دولت ها و در آلمان شورای فدرال یاد کرده اند.

مجلس پایینی پارلمان: این مجلس بخش و بدنه اساسی پارلمان را می سازد که بدون آن پارلمان نمی تواند وجود داشته باشد. در کشورهایی که پارلمان یک مجلسی فعالیت دارد، در حقیقت همان مجلس پایینی پارلمان است. تفاوت کلی مجلس پایینی با بالایی اینست که مجلس مذکور صد در صد انتخابی بوده و تمایز و انتصاب در آن جای ندارد. مجلس پایینی پارلمان را در امریکا مجلس نمایندگان، در انگلستان عوام در افغانستان شاهی ”ولسی جرگه“، در روسیه (دوما)، در استرالیا مجلس نمایندگان، در سوئیس شوری ملی، در هندوستان مجلس مردم یاد کرده اند.

تاکنون دو نوع نظام پارلمانی یک مجلسی و دو مجلسی

وجود دارد که کشورهای چون هندوستان، جمهوری فدرالی آلمان، استرالیا، سوئیس، روسیه، انگلستان، ایالات متحده آمریکا از نمونه‌های پارلمان دو مجلسی اند. پارلمان یک مجلسی که گفته می‌شود، عالی‌ترین مظهر دموکراسی است، تمرکز اراده مردم بدون تمایز و انتصاب در یک مجلس تبلور دارد، از نمونه‌های آن در اروپا پارلمان یونان، لوکزامبورگ، پولند، لیختن اشتاین، موناکو، بلغاریا، البانیه، مجارستان، رومانی، چک و سلواکیا، در آسیا چین در افریقا سنگال، و غیره هستند. عده‌ای دلیل پارلمان یک مجلسی را مربوط به کشورهای کوچک و کم نفوس می‌دانند، لیکن موجودیت چین در این قطار این ادعا را مورد سوال قرار می‌دهد. اکنون به قانون اساسی سه کشور از سه قاره‌ی جهان مراجعه می‌کنم و تک مجلسی بودن پارلمان این کشورها را در مواد و اصول قانون‌های اساسی آنها جستجو می‌کنم. در اصل‌های ۲۶ و ۵۱ قانون اساسی کنونی یونان (۱۹۷۵م) نوشته شده است که قدرت قانون‌گذاری توسط مجلس نمایندگان اعمال می‌شود. (۳۳)

در ماده دوم قانون اساسی چین (۱۹۸۲م) آمده است که مردم قدرت خود را از طریق کنگره ملی خلق چین اعمال می‌کنند، نهاد قانون‌گذاری دیگری وجود ندارد. (۳۴)

ماده ۵۹ قانون اساسی سنگال (۲۰۰۱) می نویسد که مجلس ملی قدرت مقننه را به تنهایی اعمال می کند (۳۵) ترکیب پارلمان باید با همه صلاحیت ها و مرزبندی های فعالیت آن ها در قانون اساسی و قانون پارلمان روشن گردد. قانون اساسی جدید افغانستان باید ترکیب و صلاحیت های پارلمان را با رعایت اصول قبول شده ی دموکراسی تسجیل و به خاطر ایجاد دولت حقوقی و حاکمیت قانون، اولتر از همه ساختار قانون گذاری را با معیارهای آزادی و دموکراسی بوجود بیاورد.

حقوق و امتیازات پارلمان: پارلمان در مجموع و اعضای آن بطور اخص دارای حقوق و امتیازاتی اند، تا بتوانند وظایف خود را بطور مستقل و بدون فشار مالی، اداری، امنیتی و هر نوع فشار دیگر انجام بدهند. اصول حقوق، آزادی ها و امتیازات پارلمان باید در قانون و به خصوص قانون اساسی تضمین گردد، تا استفاده از آن در اجرای و جایب پارلمانی به آسانی میسر و به همه ارگان های دولتی قابل تحصیل باشد. متخلفین و کسانی که در مقابل فعالیت های پارلمان و اعضای آن مانع ایجاد می نمایند، باید بدانند که حقوق اساسی را زیر پا و نورم قانون اساسی را تخطی کرده و تخلف آن ها علیه نظام سیاسی کشور جهت دارد. عمده ترین اصول شناخته شده در حراست

حقوق و آزادی‌های فعالیت پارلمان قرار ذیل است:

۱- عدم وابستگی پارلمان: پارلمان غرض پیشبرد هرچه بهتر فعالیت‌های پارلمانی، باید دارای استقلال مالی، اداری، تشکیلاتی باشد. استقلال مالی پارلمان در آنست که دارای بودجه مستقل مالی باشد و در مصارف آن به ارگان‌های دیگر جوابده نباشد. پارلمان ارگان مستقل دولتی بوده، بودجه آن مربوط به حکومت نیست. معاش و امتیازات نماینده‌ها باید از بودجه مستقل پارلمان تمویل گردد و هیچ نوع وابستگی به حکومت نداشته باشد. استقلال تشکیلاتی پارلمان در آنست که پارلمان دارای رئیس، ارگان‌های اداری و اسناد، کمیسیون‌های دائمی و تخصصی است که هرکدام مطابق اصول قبول شده تشکیل می‌گردد. مثال: رئیس پارلمان اکثراً از حزب اکثریت در پارلمان انتخاب می‌گردد و کمیسیون‌های پارلمان با معیارهای مسلکی ایجاد می‌گردد.

عدم وابستگی اداری پارلمان در آنست که پارلمان ارگان مستقل از حکومت است و اداره امور توسط رئیس و هیات رئیسه آن اجرا می‌گردد. کلیه اعضای اداری پارلمان که نماینده‌های انتخابی نیستند، به دستور پارلمان فعالیت نموده، معاش و امتیازات آن‌ها باید از بودجه پارلمان پرداخته شود و به ارگان‌های دیگر وابستگی نداشته باشد.

۲- مصونیت پارلمانی: مصونیت پارلمانی تدابیر پیش‌بینی شده در قانون است، تا نماینده یا وکیل را باید از تعقیب پولیسی و قضایی و سایر تهدیدات مصون نگهدارد. این امتیاز، آزادی عمل نماینده را بیشتر ساخته و وی را در برابر دسیسه‌های احتمالی حراست می‌نماید.

۳- حمایت پارلمان از اهانت: اهانت از جانب اعضای پارلمان به اعضای دیگر و اهانت افراد جامعه به اعضای پارلمان توسط نورم‌های قانون پیش‌بینی و با اجرای مجازات، حیثیت اعضای پارلمان و پرستیژ پارلمان حراست می‌گردد. تجارب فعالیت پارلمان‌های کشورهای جهان نشان داده‌اند که بحث و گفتگو روی مسایل داغ سیاسی میان اعضای پارلمان و فرکسیون‌های مخالف به مناقشه، پرخاش و حتی زدو خورد‌ها و برخورد‌های فیزیکی مبدل گردیده است. گاهی دیده شده است که نماینده پارلمان حین اجرای وظایف نمایندگی‌اش از ارگان‌های دولتی با اهانت یا عمل تحریک‌آمیز افراد یا مسوولین ارگان‌های اجرایی قرار گرفته‌اند. از این رو بررسی همچو تخلفات از صلاحیت پارلمان بوده که توسط کمیسیون تعیین شده توسط پارلمان یا حداقل زیر نظر پارلمان انجام یابد.

۴- نمایندگی پارلمان: نمایندگی پارلمان باید واحد،

تاثیرناپذیر و ثابت باشد. نمایندگی پارلمان باید به مثابه شغل یا مسئولیت مستقل تلقی گردد و با اجرای وظایف در ارگان‌های دیگر دولتی ممزوج و مخلوط نگردد و به فعالیت‌های پارلمانی اش زیان وارد نشود از این‌رو نماینده پارلمان باید از وظایف دیگر دولتی خود داری نماید.

همچنان اعضای پارلمان نظر به خصوصیات هر کشور دارای موقف، امتیازات حقوق، مصونیت‌ها و برتری‌های قانونی اند که کلیه امتیازات اعضای پارلمان به علل تأمین آزادی‌های آن‌ها از فشارها و موانع گوناگون در نظر گرفته شده‌اند.

سابقه پارلمان در افغانستان: افغانستان بنابر دوام قدرت خاندانی و قبیله‌ای، تمرکز منافع خارجی و حکومت‌های گماشته شده، نتوانسته است دستاوردهای بهتر و بزرگتر در ایجاد قدرت، تقسیم قدرت و به خصوص پارلمان داشته باشد. تا قبل از سالهای ۶۰ میلادی قدرت دولتی توسط خاندان سلطنتی اعمال می‌گردید و شکل‌گیری قدرت دولتی بر مبنای عمیقاً استبدادی، معیارهای قبیله‌ای و مذهبی صورت می‌گرفت. در سال ۱۹۶۲ م داکتر محمد یوسف به حیث اولین نخست‌وزیر غیر خاندانی تعیین گردید. در دوره صدارت وی قانون اساسی جدید

طرح و تصویب گردید. قانون اساسی سال ۱۹۶۴م بار اول پارلمان انتخابی را در افغانستان ایجاد و احزاب سیاسی را قانونی ساخت. قانون اساسی جدید و کلای مجلس پائینی (ولسی جرگه) را برای مدت ۴ سال انتخاب و دو سوم نماینده های مجلس بالایی (مشرانو جرگه) را از هر ولایت برای ۳ سال انتخاب و یک سوم اعضای آن توسط شاه انتصاب میگردید. قانون اساسی سال ۱۹۶۴م صلاحیت های تصویب قانون، تصویب و تطبیق بودجه و روابط و سیاست خارجی به پارلمان داده بود. نامگذاری مجلس علیای پارلمان در دوره محمد ظاهر شاه تقلیدی از مجلس لورد انگلستان بود که تمایز عمیق طبقاتی دارد. درمجلس مشرانو جرگه، زمینداران بزرگ، خانان و سران قبایل انتخاب می شدند یا اینکه سرداران خاندانی توسط شاه انتصاب میگردیدند، تا تناسب قوا و نماینده های طبقه حاکم، خانان قبایل شخصیت های بلند پایه سلطنتی را در مقابل و کلای مردم که در مجلس ولسی جرگه بودند، حفظ نمایند و به همین ترتیب از منافع سیستم ملوک الطوائفی دفاع می شد. به عقیده من پارلمان به (بزرگی)، (مشری)، (لوردی) و (باداری) رابطه ندارد، پارلمان ارگان مسلکی است که نیازمندی جامعه را در ساحة قانون گذاری مرفوع می سازد.

قانون اساسی سال ۱۹۸۷ م نجیب الله پارلمان دو مجلسی مرکب از شورای ملی (مجلس سنا) و شورای نمایندگان را طرح، تصویب و ایجاد نمود. گرچه کنترل قاطع قدرت بر معیارهای تک حزبی استوار بود، با آنهم ۵۰ درصد از ۲۴۳ نماینده پارلمان غیر حزبی بودند و در مجلس نماینده ها عده‌ای انگشت شمار احزاب بلوک چپ نیز سهم داشتند.

در دوره‌های مجاهدین و طالبان هیچ علایمی از قدرت و تقسیم آن و ارگانی چون پارلمان به نظر نمی رسید و گرایش و تمایل تمرکز قدرت به اوج آن رسیده بود و اصلی به نام تقسیم قدرت به مسخره مبدل گردیده بود. علل تمایل چنین رژیم ها به تروریزم، فاشیزم، بنیادگرایی واکسترمیسم از خاصیت و ماهیت آنهاست.

پارلمان جدید دولت انتخابی افغانستان: اکنون بعد از زوال رژیم های استبدادی خاندانی، حکومت ها تک حزبی، دیکتاتوری مذهبی و رژیم تروریستی طالبی، تشکیل قدرت در افغانستان به داوری خارجی و نظارت فعال سازمان ملل متحد و حکومت ایالات متحده امریکا در حال تحقق است، صلح و ثبات در این کشور جنگ زده بدون تقسیم قدرت به شکل واقعی یا نمایشی نا ممکن است. حکومت انتقالی افغانستان که با معیارهای

اضطراری تشکیل گردیده باید جایش را به حکومت انتخابی توسط مردم افغانستان تخلیه نماید و پارلمان انتخابی افغانستان عرض وجود کند، قانون اساسی جدید کشور بر اصول مدرن به تصویب برسد و حکومت قانون جای معیارها و ملاک های جنگی و نظامی را بگیرد. اجرای این اهداف ناگزیر به تشکیل پارلمان که در قانون اساسی جدید طرح و تسجیل گردد، ضرورت دارد. به عقیده من پارلمان افغانستان که یک جا با حکومت انتخابی تشکیل می گردد، باید خصوصیات ذیل را دارا باشد:

۱- اعضای پارلمان باید توسط مردم انتخاب شوند و هیچ ارگان دیگر، حتی لویه جرگه صلاحیت ایجاد تشکیل پارلمان را ندارد. انتخاب پارلمان توسط لویه جرگه خاک پاشیدن به چشم مردم افغانستان است. انتخاب پارلمان، رئیس جمهور و تصویب قانون اساسی از حقوق حتمی و انفکاک ناپذیر مردم بوده که به رأی گیری مستقیم مردم باید متکی باشد.

۲- اگر پارلمان افغانستان دو مجلسی باشد، پس مجلس پائینی یعنی شورای نماینده ها باید صد در صد انتخابی باشد.

۳- معیار نخست و کلای مجلس نماینده ها باید مسلکی

بودن و پروفشنلیزم بوده و فیصدی حقوق دانان در این مجلس باید قابل ملاحظه باشد.

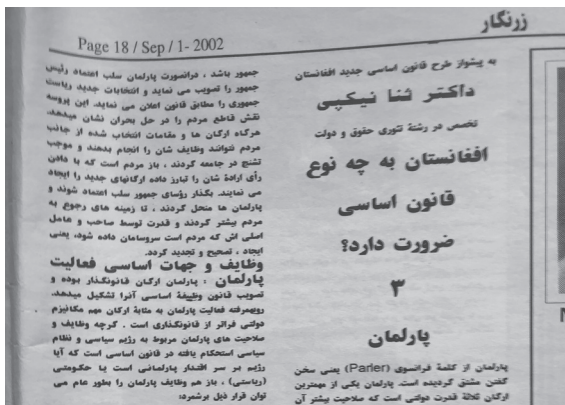
۴- نخستین پارلمان بعد از جنگ نباید بر معیارهای حزبی استوار باشد، زیرا تا آن وقت احزابی که بتوانند به مبارزه پارلمانی پردازند، به مرحله و حالتی نیستند که این رسالت سنگین سیاسی را انجام بدهند. تنظیم های جنگی استعداد و توانایی آنها ندارند که جایگزین احزاب سیاسی شوند. بدون شک مبارزه سیاسی آنها به مناقشه و جنگ تفنگ مبدل خواهد شد، ترور نماینده ها، استفاده از دسایس، جبر، فشار و شیوه های نامعقول مبارزه، کشور را به بی ثباتی سوق خواهد داد. از این رو پارلمان جدید افغانستان در مرحله نخستین باید شامل نماینده های مردم باشند، نه تنظیم های جنگی.

۵- اعضای شورای ملی در مجلس علیا باید از نماینده های انتخابی ولایات کشور (هرولایت یک یا دو نماینده) تشکیل گردد و نماینده های انتصابی به حداقل آن برسند. شورای ملی از تمایزات خاندانی، مذهبی، طبقاتی مبرا باشد. یگانه معیار انتصاب در شرایط کنونی مسلکی بودن است. زیرا گرایشات جنگی، قومی، مذهبی، پارلمان را از افراد مسلکی محروم می سازد، این نقیصه از راه انتصاب در مجلس علیای پارلمان تا اندازه یی رفع شده میتواند.

هرگاه معیارهای مبتنی بر تمایلات ایدیولوژیک جای شایسته سالاری را درانتخاب و انتصاب نماینده ها (وکلا پارلمان) بگیرد، پارلمان آینده در تصویب قانون عاجز و ناتوان خواهد بود.

در اخیر قابل یادآوری میدانم که پارلمان در قانون اساسی جدید افغانستان در فصل یا بخش جداگانه جا داده شود، اصول و شیوه های کار، جهات اساسی فعالیت آن با تناسب و تعادل با دیگر ارگان های دولتی توسط فصل ها، مواد و نورم ها مسجل گردد و از تاریکی ها، ابهامات و خلای قانون در این عرصه مهم جداجلوگیری گردد. وجود خلاهای قانونی، فعالیت پارلمان را به مشکلات مواجه می سازد و عواقب ناگوار سیاسی را در شرایط حساس کشور به دنبال خواهد داشت.

پارلمان، زرنکار، صفحه ۱۸، شماره ۱۳۳، اول سپتامبر ۲۰۰۲م



(۳)

قضا

قرار بود طبق فیصله کنفرانس بن بعد از تشکیل دولت موقت، کمیسیون طرح و تسوید قانون اساسی تشکیل گردد تا اینکه بعد از تأخیر، بتاريخ ۱۶ اکتوبر ۲۰۰۲م طبق فرمان آقای کرزی رئیس حکومت انتقالی افغانستان، گروه ۹ نفری به اجرای این وجیه خطیر ملی گماشته شدند. تأخیر در تعیین یا تقرر کمیسیون طرح قانون اساسی، فرصت آن را میسر ساخت، تا به استفاده معقول از وقت کم، بخش هایی از قانون اساسی جدید افغانستان را طرح و در مطبوعات برون مرزی جامعه افغانستانی به نشر برسانم. هدف اساسی من در بررسی و نشر این بخش ها نه تنها کمک به کمیسیون طرح قانون اساسی، بلکه، آگاهی هموطنان عزیزم در امر این واقعه مهم تاریخی و جلب سهمگیری آنها در طرح و تصویب وثیقه ملی می باشد. خدا کند تدویر سمینار تدوین قانون اساسی که بتاريخ ۹ اکتوبر به ابتکار جنبشهای سیاسی و حقوق دانان افغانستان در کابل برگزار گردید واکنش واقعی و نمونه بیداری مردم ما در برابر اقدام پر مسئولیت ملی

باشد. گرچه تعیین کمیسیون طرح قانون اساسی بدون تشریفات لازم بوده و بسیار ساده در نظر گرفته شده است، با آنهم آن را به فال نیک گرفته و موفقیت های بیشتر و بهتر آنرا آرزو مینمایم. قضا از ارگان های مهم دولت است که وجائب حراست حقوق را به عهده دارد. قضا از محکمه عالی، و محاکم دیگر که تعداد آنها در قانون ذکر است، تشکیل می گردد. قضا وظایف خود را از طریق فیصله دعوا و قضایا میان اشخاص حقیقی یا حکمی، مدعی یا مدعی علیه مطابق قانون حل و فصل می نماید. در حقیقت بررسی و حکم محکمه بجا نمودن قانون اساسی و قوانین جاری کشور است که بعد از حکم محکمه توسط سایر ارگان های حقوقی مانند پولیس، محابس و غیره اجرا می گردد.

تجارب جوامع بین المللی در سیستم قضایی کشورهای که جامعه مدنی و دولت حقوقی را اعمار نموده اند، تجارب فنی را در تحکیم و تطبیق اصول و سیستم قضایی به ملت های خود و جوامع بشری به ارمغان آورده اند. لازم میدانم که مرور کوتاهی بر سیستم قضایی تعدادی از کشورها بگونه مثال نموده و آن را با قضای افغانستان به مقایسه بگیریم. در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا سیستم قضایی مرکب از دیوان عالی قضا است که

توسط ۹ قاضی (رئیس و ۸ عضو) پیش برده می شود. این محکمه مسایل مربوط به قانون اساسی قراردادها، قضایای ذات البینی میان ایالات، مسایل نظامی و قضایای بین اتباع(شهروندان) خارجی و اتباع(شهروندان) ایالات متحده آمریکا را حل و فصل می نماید، حلقه دوم سیستم محاکم در ایالات متحده محکمه فدرالی و دیوان عالی محاکم ایالتی می باشد. قاضی در ایالات متحده آمریکا ابدی بوده، توسط رئیس جمهور تعیین و توسط مجلس سنا منظور می گردد. یکی از بدنه های سیستم قضایی امریکا اداره و کلای مدافع است که رئیس این اداره نیز به پیشنهاد رئیس جمهور و منظوری سنا مقرر می گردد. سیستم قضایی ایالات متحده آمریکا از عصری ترین شکل ساختمانی و اصولی برخوردار بوده وسیله خوبی در بررسی قضایا در آمریکا، دفاع از حقوق اتباع(شهروندان) و تأمین قانونیت در کشور می باشد.

فرانسه که بعد از انقلاب کبیر سال ۱۷۸۹م عالی ترین اصول آزادی، دموکراسی بورژوازی را به جهان عرضه نموده است، سیستم محاکم در این کشور بدو مرجع ابتدایی و عالی تقسیمبندی گردیده، مسئولیت جزایی کاملاً فردی است. در محاکم فرانسه مراحل استیناف و تمیز نیز موجود است که سیستم قضایی افغانستان

به آن نزدیکی دارد. دیده می شود که قوانین اساسی سال های ۱۹۲۳ و ۱۹۶۴ م افغانستان از تجارب آزادی و دموکراسی و منجمله اصول قضایی فرانسه استفاده نموده است. سیستم قضایی فرانسه که کشورهای بزرگ اسلامی مانند مصر و ترکیه نیز از تجارب آن بهره مند گردیده است، به افغانستان نزدیک تر نسبت به سیستم قانون اساسی آمریکا و انگلستان می باشد.

در قانون اساسی جاری فدراسیون روسیه سیستم قضایی را در فصل جداگانه در ۱۲ ماده تنظیم نموده اند که ضمن استحکامات حقوقی، اصول مدرن قضا مانند منع برگزاری دادگاه غیابی (ماده ۱۲۳)، تأمینات مادی محاکم از بودجه مرکزی (ماده ۱۲۴)، مسلکی بودن، مثلاً قاضی باید حتمی حقوقدان باشد و تحصیلات عالی حقوقی داشته باشد (ماده ۱۱۹)، تغییر ناپذیری قاضی و مصونیت قاضی ماده (۱۲۲) را نیز تحکیم حقوقی و قانونی بخشیده است. (۳۶)

کانادا که کشور کثیرالاقوام و کثیرالفرهنگ مشابه افغانستان است، سیستم قضایی آن از دیوان عالی قضا، که ۸ قاضی اعضای آنست، عالی ترین مرجع قضایی کشور را می سازد.

سیستم قضایی کانادا از دادگاه ابتدایی ولایتی، دادگاه

عالی ولایتی، دادگاه استیناف (تجدید نظر) و دیوان عالی کانداتشکیل شده است.

خصوصیات سیستم قضایی در ایران چنین است که محاکم انقلابی، مدنی و جزایی (کیفری) در چوکات وزارت دادگستری (عدلیه) امور قضایی در جمهوری اسلامی را تنظیم و دادرسی می نماید.

تاریخچه قضاً در افغانستان: افغانستان تا اوایل سال های ۲۰ میلادی قرن گذشته ساختمان منظم دولتی نداشت، وظایف مهم کشوری توسط حکومت های خود کامه خاندانی اداره میگردید. امور قضایی محلات توسط خانان قبایل، ملای مسجد، روحانیون و افراد غیر مسلکی حل و فصل میگردید. تعقیب عدلی، شرایط دفاع برای متهمین آماده نبود و ملا به امر و استشاره خان به استناد چند شاهد، به اصطلاح (شاهد شرعی) که خود از شرعیت آگاهی نداشت، مجازات را از ضرب دره، تا قصاص و سنگسار حکم میداد. مردم از حکومت مرکزی آگاهی نداشتند و اکثر اتباع (شهروندان) کشور نام شاه، صدراعظم و والی خود را نمی دانستند و به موجودیت آنها ضرورت احساس نمی گردید، رسم و رواج نورم های عادت، پشتونولی یا پشتونوالی و مذهب مناسبات اجتماعی را تنظیم می نمود. چرخش عظیم در تاریخ قضایی

افغانستان با طرح اولین قانون اساسی در کشور که در سال ۱۹۲۳م به تصویب رسید، به وجود آمد. این قانون بار نخست اصول قضایی مانند عدم وابستگی قاضی، علنیت در کار محاکم، حق دفاع، اوپراتیفی بودن اجراءات و کار محکمه و غیره را تحکیم و تعمیم نمود. همچنان قانون اساسی ایجاد محاکم اصلاحیه، ابتدائیه، مرافعه و هیات عالی تمیز را تشکیل نمود و محکمه عالی را غرض حل و فصل قضایای مهم دولتی بوجود آورد. (۳۷) ولی متأسفانه با سقوط رژیم امیر امان الله خان و غلبه ارتجاع و گماشتگان خارجی آن این دستاورد بزرگ تاریخی به ناکامی و نابودی روبرو گردید و افغانستان داخل مرحله جدید اختناق و آشوب و اشکال جدید استبداد و نفاق گردید. رژیم دیکتاتوری محمد نادرشاه در سال ۱۹۳۱م قانون اساسی جدید را طرح و همه نهادهای دولتی و هرگونه علایم تقسیم قدرت در افغانستان را قدغن نمود. حکومت نادرشاه ارگانها و نهادهای دولتی، منجمله سیستم قضایی را از بین برد و حکومت مطلق العنان شاهی مطلقه را رویکار آورد، به قتل و ترور هوا داران عاملین آزادی، دموکراسی و تقسیم قدرت پرداخت و فضای اختناق و دهشت را در کشور بوجود آورد تا اینکه خود نیز در این اختناق به چاهی افتاد که خود آنرا کنده بود.

سیستم قضایی مدرن در افغانستان بار اول در قانون اساسی سال ۱۹۶۴م که به ابتکار نخستین نخست‌وزیر غیر دودمانی داکتر محمد یوسف طرح گردیده بود، استحکام حقوقی داده شد و تغییرات جدی را در سیستم قضایی افغانستان بوجود آورد. مهم‌ترین تحول در ساختمان قضایی افغانستان در قانون اساسی سال ۱۹۶۴م، محدود ساختن نورم‌های قبلی مخالف حقوق بشر بود که براساس شکنجه و روش‌های خلاف کرامت انسانی استوار شده بود. در این قانون بار اول ارگان دادستانی استحکام داده شد و ساختارهای تعقیب عدلی متهمین که قبلاً وجود نداشت، به‌وجود آمد.

قانون اساسی سال ۱۹۷۷م حکومت محمد داؤد که رژیم جمهوری را در افغانستان تحکیمات حقوقی بخشید، ساختمان قضایی افغانستان را بطور شکلی تکمیل نمود. در این قانون برعلاوه دستاوردهای قبلی، محکمه عالی ستره محکمه که ۹ عضو داشت ایجاد گردید. طبق این قانون قاضی‌ها به پیشنهاد رئیس ستره محکمه و منظوری رئیس جمهور عزل و نصب می‌گردید. همچنان قانون اساسی موقف سایر ارگان‌های حراست حقوق، منجمله پولیس و دادستانی را در مبارزه با جرایم مشخص نمود. اصول اساسی حکومت ببرک کارمل در سال ۱۹۸۰م،

با حفظ ساختمان قضایی در قوانین اساسی گذشته، اصول تابعیت قاضی تنها به قانون، تساوی حقوق اتباع (شهروندان) در برابر قانون و محکمه حق، دفاع متهم، علنیت محاکم، اصل بیگناهی اتباع (شهروندان)، مسئولیت فردی، پیشبرد اجراءات جزایی به زبان مادری، حق داشتن ترجمان، حق آشنایی با دوسیه و اتهامنامه را تأکید نمود.

اصول اساسی دوره حکومت ببرک کارمل در ساختار قضایی، ارگان های جدید تشکیل و غیر ضروری را بوجود آورد که محکمه انقلابی، سارنوالی اختصاصی انقلابی و سارنوالی قوای مسلح در شمار این ارگان ها بود قانون اساسی نجیب الله مصوب لویه جرگه ۱۹۸۷م سیستم قضایی را در فصل هشتم مواد ۱۰۷-۱۱۶) و ارگان دادستانی (سارنوالی) را در فصل نهم (مواد ۱۱۷-۱۲۱) تحکیم نمود. (۳۸)

تفاوت سیستم قضایی قانون اساسی حکومت نجیب الله در آن بود که ارگان جدیدی را به نام شورای قانون اساسی تشکیل داده و در فصل دهم مواد ۱۲۲-۱۲۷ آن را تسجیل و تحکیم بخشیده بود.

در دوران حکومت تنظیمی، سیستم قضایی در هم ریخت، ترور، اختناق و دهشت در کشور حکمفرما گردید و مردم

بدون محاکمه به امر قوماندانان جهادی و حتی سردهسته های کوچک و پوست های امنیتی تیرباران می شدند. در این دوره نه تنها قانون وجود نداشت، تنظیم کننده های رواجی و مذهبی نیز شدیداً پامال میگردید. تصور و خیالی در مورد نظام قانون اساسی و سیستم قضایی در این دوره موجود نبود و کلیه فعالیت در جهت نابودی انسجام دولتی جهت داده شده بود که این کار شرایط نابودی رژیم دیکتاتور مذهبی را فراهم نمود.

دوره دهشت و استبداد طالبی که افغانستان را از همه دستاوردهای سیاسی و فرهنگی خالی ساخت، در اختناق و بیدادگری از رژیم سلف به مراتب فراتر رفت، عدالت و قضاوت را با شکنجه، وحشت و تهدید مبدل ساخت. در این دوره وظایف عدلی به دست ملای غیر مسلکی و بی سواد اجرا میگردید. طالبان، شکنجه، لت و کوب، قطع اعضای بدن، کشتار جمع، آویختن انسان به انظار عام، تفتیش عقاید را به فعالیت های روزمره خود مبدل ساخته بود.

سیستم قضایی در طرح قانون اساسی جدید افغانستان سنگسار و ایجاد سیستم قضایی افغانستان بعد از اضمحلال رژیم تروریستی عربی - پاکستانی طالبان که مجازات را در افغانستان به قطع نمودن دست و پا و قصاص خلاصه

می نمودند ، امریست دشوار ، ومبرم و بس مهم اکنون که هرگونه علایمی از سیستم قضایی، مسئولیت فردی، احترام به قانون در اذهان عامه جامعه جنگ زده باقی نمانده و روان و روحیه اکثر افرادی که در جنگ مصروف بوده اند، یا زندگی آنها با جنگ پیوند داشته تصور آنها در مورد عدالت و قضاوت ناقص، نامکمل و انحرافی است از این رو افغانستان به ایجاد ارگانهای حراست حقوق، منجمله سیستم قضایی ضرورت دارد که بتواند دهشت و وحشت طالبی را که به نام دین و مذهب عملی میگردید فراموش نمایند و به زندگی عادی برگردند . این مأمول وقتی برآورده می گردد که سیستم قضایی افغانستان بر اصول مدرن ایجاد گردد، تا افغانستان بتواند در قطار جوامع دیگر جهانی باز ایستد . به این ملحوظ در سیستم قضایی افغانستان که باید در قانون اساسی جدید تحکیم یابد، بر علاوه کار کمیسیون تسوید و تصویب قانون اساسی پیشنهادات ذیل را وارد می نمایم :

۱. اصل استقلال قضایی قاضی در افغانستان بعد از جنگ باید از هرگونه وابسته گی های سیاسی، اداری، مذهبی تنظیمی، خارجی و غیره مبرا باشد . در شرایط کنونی که جامعه و کشور ما در خطرناکترین اشکال اسارت ها و قید و بندها غرق می باشد ، ایجاد ارگان قضایی آزاد کار

دشوار است، ولی عدم موجودیت چنین ارگان دشواری های زیاد را بوجود می آورد. مثال: هرگاه قاضی شورای نظار، در قضیه اتهام طرفدار گلبدین و قاضی وهابی قضیه اتهام طرفدار حزب وحدت را بررسی نماید قابل پیش بینی است که نتیجه قضاوت چه خواهد بود. بنا قاضی و کارمندان قضا اولتر از همه از تنظیم های جهادی نباشند کشور و جامعه ما به دیگر گونی هایی نیاز دارد که چنین تناقضات عاقلانه حل گردد.

۲. اجراءات جزایی تنها توسط محکمه: تفنگداران جهادی و طالبی مفاهیم با ارزش مانند تعقیب عدلی، اجراءات جزایی، حق بیگناهی، مسئولیت فردی را از فرهنگ دولتمداری روئیده و سیستم قضایی را به اندازه ای ساده و بی ارزش ساخته اند که اقدام انسان در افغانستان با کشتن گنجشک یکسان شده است. سیستم قضایی جدید افغانستان باید اصول منحط و غیر انسانی عربی پاکستانی را از کشور باستانی ما بردارد و فرهنگ متحد آدمکشی را که به محکمه ضرورت ندارد، محکوم نماید و قانون اساسی باید تضمین نماید که (هیچکس) در افغانستان بدون محاکمه مجازات نمی گردد و مجازات در افغانستان از صلاحیت محکمه است. حکومت انتقالی افغانستان باید با صدور فرمان، قاضی های تنظیمی را غیرقانونی

و فیصله‌های خودسرانه آن‌ها را بمثابة جنایت قیمت گذاری نماید.

۳. منع هر گونه محاکم (اختصاصی)، (انقلابی): (نظامی) (اضطراری) و (مذهبی): فرهنگ سیاسی مزدوران خارجی اصطلاحات جدید را در سیستم قضایی افغانستان بوجود آورده است که تکرار آن‌ها به مفهوم مظهر بیگانه پرستی است. قانون اساسی جدید افغانستان باید از تعمیم بعدی چنین اصطلاحات که هر کدام استبداد، اختناق، دهشت و ترور را بالای مردم ما تحمیل نموده است پرهیزد. مثال: در دوره طالبان یکی از شاخچه‌های دستگاه استخبارات پاکستان "آی اس آی" به نام امر به معروف و نهی از منکر در افغانستان فعالیت داشت که وظیفه آن تعقیب، تهدید، شکنجه و اجرای پلان‌های استخباراتی در افغانستان بود، تا کنون حکومت‌های موقتی و انتقالی در مورد جنایات این ارگان‌ها خاموشی اختیار نموده و فعالیت آن‌ها را غیر قانونی اعلان نکرده است.

۴. قاضی باید در افغانستان مانند سایر کشورها تغییر ناپذیر، مادام‌العمر و دائمی باشد. او باید از عزل و تهدید تشویش نداشته باشد و در مقابل ارگان‌ها و رجال دولتی بی نیاز باشد و فقط از قانون پیروی نماید.

۵. مسلکی بودن: با تأسف حکومت‌های پیشین غرض

آسانی کار و تصریح استبداد و با استفاده سو از مذهب، کوشیده اند که قاضی های غیر مسلکی را به کار بگمارند و حتی گاهی وظیفه قضا را به عهده ملای مسجد واگذار شده اند که به این ترتیب سالهای سال بر مردم بیداد کرده اند قانون اساسی جدید افغانستان باید مانند هر کشور دیگر معیاری را در سیستم قضایی بگنجانند که شرط اول قاضی شدن را تحصیلات عالی حقوقی تعیین نماید همچنان غرض تحمیل استبداد مذهبی در گذشته ها فقه حنفی را در سراسر افغانستان که کشور کثیر المذاهب است، در سیستم قضایی کشور مروج نموده بودند. در شرایط کنونی که ادامه نوع استبداد، دوام جنگ است، و اکنون مردم افغانستان در مرحله یی قرار ندارند که استبداد را بپذیرند. از این رو مذهبی بودن قضا افغانستان را باز هم در تضاد و تناقض نگهمیدارد. یگانه راه حل این معضله این است که سیستم قضایی افغانستان باید بر مبنای قانونهای تدوین شده اصول مدرن ساخته شود تا باشد از جنجالهای غیر قابل حل گذار صورت بگیرد.

۶. حق دفاع: با تأسف حکومت های گذشته در اعاده این حق اساسی مردم افغانستان توجه نکرده، به جای سیستم منظم وکلای مدافعه، دارالوکاله های شخصی و غیر مسلکی، دفع دعوا ترتیب میدادند. در نتیجه حق دفاع

مردم میان دارالوکاله ها و قاضی‌های مذهبی که سواد و تحصیل حقوقی نداشتند تلف میگردید. قانون اساسی جدید افغانستان باید سیستم منظم و کلای مدافع را بر مبنای پروفشنالیزم طرح و تحکیم نماید. زیرا سیستم‌های عنعنوی و مذهبی حق دفاع برای افغانستان در حال رشد که مناسبات گسترده بین المللی و سرازیر شدن سرمایه خارجی را انتظار دارد، کافی نبوده و افغانستان به سیستم جدید قضایی نیاز دارد.

۷. قضای جدید التشکیل افغانستان باید حقوق بیگناهی، مسئولیت فردی، احترام به کرامت انسانی و کلیه اصول آزادی و دموکراسی را تأمین و تعمیم نماید.

۸. قاضی باید تنها و تنها توسط رئیس جمهور گزینش شده توسط مردم تأیید شود و در اجلاس پارلمان انتخاب شده از طرف مردم منظور و تصویب گردد. مسئله انتخاب و انتصاب قاضی با در نظر داشت معیارهای مسلکی، در قانون اساسی کشور مسجل باشد.

۹. محاکم باید ممثل حاکمیت ملی افغانستان باشد. یعنی اتباع(شهروندان) افغانستانی باید در محاکم افغانستان محاکمه، گردد و هر خارجی که در داخل سرحدات افغانستان مرتکب جرم شود، باید در افغانستان محاکمه شود

۱۰. منع حکم اعدام : مردم افغانستان، چه در دوران استبداد رژیم های خاندانی، چه در تجاوز و جنگهای خارجی و چه در سه دهه خونین اخیر قتل عام و کشتار جمعی، قتل های بدون محکمه، محکمه صحرایی، ترور و اختناق را متحمل شده اند که قربانیان این جنایات به ملیون ها انسان میرسد. به پاس این قربانی ها قانون اساسی جدید افغانستان باید حکم اعدام را در قضای جدید افغانستان را منع قرار بدهد و به جای آن حبس ابد و سایر مجازات را مروج نماید .

قضا، زرنکار، شماره ۱۳۶، صفحه ۲۴-۳۱، اکتوبر ۲۰۰۲م

زرنکار

Page 24/ October /15-2002

اساسی و قوانین جاری کشور است که بعد از حکم محکمه توسط سایر ارکان های حقوق حاشیه مانند پولیس ، محتایس وایره اجرا میگردد.

تجارب جوامع بین المللی در

سیستم قضایی : کشور های که جامعه مدنی و دولت حقوقی را اعمار نموده اند ، تجارب فنی را در تکمیل و تطبیق اصول و سیستم قضایی به ملت های شان و جوامع بشری به ارشاد آورده اند . لازم میدانم که مروری کوتاه بر سیستم قضایی تعدادی کشور ها را بگونه مثال بیان نموده و با فضای افغانستان به مقایسه بگیریم .

در قانون اساسی ایالات متحده امریکا سیستم قضایی مرکب از دیوان عالی قضا است که توسط رئیس و ۹ قاضی و ۸ عضو پیش برده می شود. این محکمه مسائل مربوط به قانون اساسی ، قرارداد ها ، قضایای ذات الیئینی میان ایالات، مسائل قضایی قضایای بین اتباع خارجی و اتباع ایالات متحده امریکا را حل و فصل می نماید . حلقه دوم سیستم محاکم در ایالات متحده محکمه فدرالی و دیوان عالی محاکم ایالتی می باشد. قاضی در ایالات متحده امریکا ابدی بوده ، از جانب رئیس جمهور تعیین و توسط مجلس سنا منظور میگردد. یکی از بدنه های سیستم قضایی امریکا اداره وکلای متعلق است که رئیس این اداره نیز به پیشنهاد رئیس جمهور و منظوری سنا مقرر می گردد. سیستم قضایی ایالات متحده امریکا از صوری ترین شکل ساختاری و پرسنلی برخوردار بوده و سلسله خوبی در بررسی قضایا در امریکا ، دفاع از حقوق اتباع و تأمین قانونیت در کشور می باشد .

فرانسه که بعد از انقلاب کبیر سال ۱۷۸۹م عالی ترین اصول آزادی ، دموکراسی بورژوازی را به جهان عرضه نموده است ، سیستم محاکم ترین کشور بدون مرجع ابتدایی و عالی تصمیمگیری گردیده . مسؤولت جزایی کاملاً فردی است . در محاکم فرانسه مراحل استیناف و تمبر نیز موجود اند که سیستم قضایی افغانستان به آن نزدیک است. دیده می شود که قوانین اساسی سال های ۱۳۷۳ و ۱۳۶۵ م افغانستان از تجارب آزادی و دموکراسی و منضله اصول قضایی فرانسه استفاده نموده است. سیستم قضایی فرانسه که کشور های بزرگ اسلامی مانند مصر ، ترکیه نیز از تلموب آن بهره مند گردیده است ، به افغانستان نزدیک تر یست به سیستم قانون اساسی امریکا و انگلستان می باشد.

در قانون اساسی جاری فلسطین روسیه سیستم قضایی را در فصل شانزدهم در ۱۲ ماده تنظیم نموده که ضمن استکمالات حقوقی اصول مدخل قضا مانند منع فرار دانی محکمه غایب(ماده ۱۲۲) ، تأمینات مدافع محاکم از بودجه مرکزی(ماده ۱۲۵) ، مسلکت بودن ، مثل قاضی باید جنسی حقوق باشد و تحصیلات عالی حقوقی داشته باشد(ماده ۱۲۵) ، تغییر ناپذیری قاضی ، مسؤولت قاضی (ماده ۱۲۲) را نیز تکمیل حقوقی و قانونی بشنیده است .

کانادا که کشور کثیرالمله و کثیرالکلیت مشابه افغانستان است ، سیستم قضایی آن از دیوان عالی قضا ، که ۵ قاضی انصاف است ، عالیترین مرحله قضایی کشور را می سازد. دیوان عالی قضا به دو بخش استیناف و محاکمه تقسیم شده اند. محاکم فدرالی حلقه دوم و محاکم ولایتی حلقه سوم سیستم قضایی کانادا را تشکیل میدهند. اداره امور قضایی در کانادا از طرف راست عدلیه اجرا می گردد. خصوصیات سیستم قضایی در ایران چنین است



به پیشواز طرح قانون اساسی جدید افغانستان

داکتر زنا نیکویی

نحوی در رشته تئوری حقوق و دولت

افغانستان به چه نوع

قانون اساسی

ضرورت دارد؟

۷

قضا

خواننده عزیز، قرار بود طبق فیصله کنفرانس بن بعد از تشکیل دولت موقت ، کمسیون طرح و تسوید قانون اساسی تشکیل گردد، تا اینکه بعد از تأخیر تاریخ ۶ اکتوبر ۲۰۰۲م طبق فرمان آقای گزری رئیس حکومت انتقالی افغانستان گروه ۹ نفری به اجرای این وحبیه خطیر ملی گماشته شدند. تأخیر در تعیین یا تقرر کمسیون طرح قانون اساسی ، فرست آردا میر ساخت ، تا به استفاده معلول از طرح و در مطوعات قانون اساسی جامعه افغانی به نشر برساند . هدف بررسی مروری جامعه افغانی به نشر برساند . هدف اساسی من در بررسی و نشر این بخش ها نه تنها کمک به کمسیون طرح قانون اساسی ، بل ، آگاهی هموطنان عزیزم در امر این واقعه حید تاریخی و جلب سهمگیری آنها در طرح و تصویب وثیقه ملی می باشد. خدا کند تئویز سمینار لدوین قانون اساسی که بتاريخ ۹ اکتوبر به ابتکار جنبش های سیاسی و حقوقدانان افغان در کابل برگزار گردید، واکنش واقعی و نمونه بیداری مردم ما در برابر اقدام پر مسؤولیت ملی باشد.

گرچه تعیین کمسیون طرح قانون اساسی بدون تشریفات لازم بوده و بسیار ساده در نظر گرفته شده است ، با آیم آردا به فال نیک گرفته و مؤلفیت های بیشتر و بهتر آردا از خدای بزرگو آردا می نمایم .

قضا از ارکانهای مهم دولت است که وجانب حرکات حقوق را به عهده دارد. قضا از محکمه عالی ، و محاکم دیگر که تعداد آنها در قانون ذکر است تشکیل میگردد. قضا وظایف خود را از طریق فیصله دعوای قضایای میان اشخاص حقیقی یا حقوقی ، مدعی یا مدعی علیه مطابق قانون حل و فصل می نماید. در حلیت بررسی و حکم محکمه بجا نمودن قانون

حقوق و آزادی‌های شهروندی

تبعه (شهروند) عالی ترین ارزش، مهم ترین موجود و عمده ترین عامل جامعه و کشور است. جامعه از افراد متشکل است و دولت به خاطر رفع نیازمندی های اتباع (شهروندان) توسط آنها ایجاد می گردد. تابعیت مسئله مهمی است که به بررسی علیحده ضرورت دارد. اگر دولت به خاطر رفع احتیاجات جامعه تشکیل می گردد، پس مهم ترین نیازمندی افراد جامعه یا اتباع (شهروندان) کشور تأمین حقوق و آزادی های آنها می باشد. درک و شناخت حقوق و آزادی ها در هر کشور نظر به رشد جامعه و نقش مذهب، رسم و رواج و ضوابط عقیدتی آن متفاوت است، لیکن بشریت بعد از مبارزات طولانی ارزش های خوبی را در این زمینه ایجاد نموده اند که انسان در هر کجا، به هر رنگ، دارای هر باور و عقیده ای که باشد، ارزش های عام انسانی دارد، باید مورد شناسایی و احترام قرار بگیرد. یکی از دستاوردهای بزرگ بشر در این زمینه، اعلامیه جهانی حقوق بشر است که در سال ۱۹۴۸م مصادف به ۱۳۳۷ هجری شمسی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. این سند مهم حاوی حقوق اساسی انسان است که هر

کشور باید آنرا سرمشق فعالیت‌های دولتی در زمینه اعاده حقوق اتباع (شهروندان) اش قرار بدهد. در کشورهای که حکومت‌های خود بسوی اعاده دموکراسی قدم می‌گذارند، محک نخستین وفاداری آن‌ها، شناختن اعلامیه جهانی حقوق بشر است. اعلامیه جهانی حقوق بشر که یک سند عام جهانی است، وقتی می‌تواند در کشورهای مختلف رسمیت داشته باشد که توسط دولت‌ها، رژیم‌ها با قانون‌گذاری کشور تلفیق گردد. در اکثر کشورهای اروپایی اعلامیه جهانی حقوق بشر در قانون اساسی مدغم گردیده است. در کشور ما افغانستان نیز این اقدامات صورت گرفته است، ولی هیچگاهی در تطبیق آن گام مثبت و عملی برداشته نشده است. مثال: در افغانستان اصول قبول شده‌ی حقوق بشر در قانون اساسی سال ۱۹۲۳ م به‌نورم قانون اساسی کشور مبدل گردید. بار دوم در اوایل دهه ۶۰ میلادی مردم افغانستان می‌خواستند که اتباع (شهروندان) افغانستان را در قطار ملل دیگر جهان به حساب آرند. به این ترتیب در قانون اساسی ۱۹۶۴ م در فصل جداگانه «حقوق و وظایف مردم» در ۱۶ ماده (۲۵-۴۰) استحکام حقوقی داده شده است. ماده ۲۵ این قانون تساوی حقوق اتباع (شهروندان) افغانستان را بدون تبعیض و برتری‌جویی تضمین نموده و ماده اول آن

اعلامیه جهانی حقوق بشر را که "همه افراد بشر آزاد و با حیثیت و حقوق مساوی به دنیا می آیند و یکدیگر باید با روحیه برادری رفتار نمایند"، در ماده ۲۶ قانون اساسی سال ۱۹۶۴م برای مردم افغانستان لازم الاجرا دانسته است. همچنان حقوق طبیعی، مصونیت های فردی، آزادی بیان، عقیده، حق ملکیت، حقوق سیاسی، اجتماعی و مدنی در این قانون تضمین گردیده اند. (۳۹) با تأسف این بار نیز ظلمت پسندی و بنیادگرایی دینی و اسلام سیاسی آبرو و حیثیت ملت را پامال نمود و طوری وانمود گردید که افغانستانی ها لیاقت و شایستگی این ارزش بشری را ندارند. در این دو دوره ی آزمایش بزرگ که تصویب آن نه تنها نمایشی نبود، بلکه اصول مذکور مورد استفاده وسیع قرار گرفته، جامعه از حقوق سیاسی تا تشکیل احزاب سیاسی، حقوق مدنی، و اقتصادی استفاده نمودند. تطبیق قانون اساسی و استفاده وسیع از اصول و نورم های آن به اثبات میرساند که جامعه افغانستان نیم قرن قبل دارای فرهنگ جمعی سیاسی و فرهنگ حقوقی بودند که در آن زمان توانسته بودند، مستبدترین رژیم های خاندانی را مجبور به تصویب قانون مدرن بسازند و با استفاده از آن از حقوق و آزادی های انسانی خود استفاده نمایند. گرچه دو بار دیگر اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر در قانون

اساسی سال ۱۹۷۶م دوره حکومت محمد داؤد و قانون اساسی سال ۱۹۸۷ حکومت نجیب الله طرح و تصویب گردید، لیکن در عمل موقع استفاده از حقوق و آزادی‌ها طوریکه لازم بود به مردم داده نشد و در هر دو دوره رژیم‌های تک حزبی مانع بزرگ در اجرای تحقق قانون اساسی شد.

حقوق و آزادی‌های اتباع (شهروندان) به مثابه عالی‌ترین ارزش جامعه و دولت: گرچه ارزش والای انسان، حقوق و آزادی‌های آن وسیعتر و گسترده تر از هر سندی است که ترتیب می‌گردد، رویهمرفته، اعلامیه جهانی حقوق بشر وثیقه مهم و با ارزش بشری است که حقوق و آزادی‌های انسان در آن به نوع بهتر فورمولبندی شده است. غرض توضیح بهتر، حقوق انسان را در چند کاتگوری مورد بررسی قرار میدهیم:

اول: حقوق طبیعی

ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با یکدیگر برابرند. (۴۰)

ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس می‌تواند از کلیه آزادی‌های که در اعلامیه حقوق بشر به آن تصریح شده است، بدون هیچگونه برتری، منجمله برتری از نظر

نژاد، رنگ، جنس، زبان، عقیده و دین، قومیت، موقف اجتماعی، ثروت، زادگاه مستفید شود.

ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد از زندگی، آزادی و امنیت شخصی برخوردار باشد.

ماده چهارم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هیچکس را نمی توان به بردگی گرفت. بردگی و سوداگری انسان، در هر شکلی که باشد، ممنوع است.

ماده پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هیچکس را نمی توان شکنجه کرد یا مورد عقوبت یا روش وحشیانه و غیر انسانی یا اهانت آمیز قرار داد.

دوم: حقوق مدنی، اجتماعی و فرهنگی

ماده ششم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی اش در همه جا مراعات گردد.

ماده هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر: همه افراد در پیشگاه قانون یکسانند و حق دارند که بی هیچ تفاوت از پشتیبانی قانون استفاده کنند

ماده نهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هیچ کس را نمی توان خودسرانه بازداشت کرد یا زندانی یا تبعید نمود.

فقره اول ماده یازدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس متهم به ارتکاب جرمی باشد، تا وقتی تقصیر او طی محاکمه علنی که در آن هرگونه تضمین ضروری برای

دفاع تأمین شده باشد، قانونی به ثبوت نرسد، بی گناه محسوب می شود.

ماده دوازدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: زندگی خصوصی، امور خانوادگی، محل سکونت، مراسلات کسی نباید در معرض دخالت خودسرانه واقع شود. همچنان به حیثیت و حسن شهرت هیچکس نمی توان حمله کرد. هر کس حق دارد در این گونه دخالت ها و تجاوزها از حمایت قانون برخوردار گردد.

فقره اول ماده سیزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد در داخل هر کشور آزادانه نقل مکان کند و هر کجایی که بخواهد اقامت گزیند.

فقره دوم ماده سیزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس می تواند هر کشوری را که بخواهد، منجمله کشور خود را ترک کند و می تواند به کشور خود برگردد.

فقره اول ماده چهاردهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد، برای گریز از هر گونه شکنجه و فشار به جای پناهنده شود. همچنان می تواند در سایر کشورها از پناهندگی استفاده نماید.

ماده پانزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس می تواند هر ملیتی را بخواهد بپذیرد، هیچکس را نمی توان خودسرانه از ملیت او محروم ساخت یا حق تغییر ملیت

را از او سلب نمود.

فقره اول ماده شانزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: زن و مرد وقتی به سن ازدواج برسند بدون هیچ قید نژادی و ملی و دینی ازدواج کنند. بنیاد خانواده را گذارند. آنان در دوره زناشویی در جریان و انحلال آن دارای حقوق مساوی اند.

فقره دوم ماده شانزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: عقد ازدواج جز به رضایت همسران آینده قانونی نیست. فقره اول ماده بیست و ششم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد از تعلیم و تربیت استفاده کند. تعلیم و تربیت باید دست کم در مورد آموزش ابتدایی و اساسی رایگان باشد.

سوم: حقوق اقتصادی و سیاسی

ماده هفدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس به تنهایی یا با اشتراک دیگری دارای مالکیت است. تعلیمات فنی و حرفه‌ای باید برای همه ممکن باشد. دسترسی به تعلیمات عالی برای همه و بنابر شایسته هر کس امکان پذیر باشد. ماده بیست و هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه شرکت جوید و از اقسام هنر ها استفاده کند و در پیشرفت علمی و در برکات حاصل از آن سهیم باشد.

فقره دوم ماده بیست و هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد از منافع اخلاقی و مادی ناشی از هرگونه دستاورد علمی و ادبی یا هنری که آن را بوجود آورده باشد، حمایت شود.

فقره دوم ماده هفدهم: مالکیت هیچکس را نمی توان برخلاف قانون از وی سلب کرد.

ماده نهم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس دارای حق آزادی فکر، جدان و دین است و می تواند آنرا ابراز و اظهار بدارد.

هر کس حق دارد عقیده‌ای را بپذیرد و آن را به زبان بیاورد و می تواند به هر وسیله که بخواهد بدون هیچ قید و محدودیت به حدود جغرافیایی آنرا انتشار بدهد و دریافت نماید.

ماده بیستم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد آزادانه در احزاب و جماعت های مسالمت آمیز شرکت جوید.

هیچکس را نمی توان وادار ساخت که به حزبی بپیوندد. ماده بیست و یکم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد مستقیماً یا به وسیله نمایندگی که آزادانه انتخاب شده باشد، در اداره امور عمومی کشور خود شرکت نماید. هر کس حق دارد متصدی امور عمومی کشور باشد. هر

شخصی حق دسترسی برابر به خدمات عمومی در کشور خویش را دارد. اراده ملت اساس قدرت و اختیارات ملی است. این اراده بوسیله انتخابات آزاد صورت می گیرد که دوره به دوره از طریق انتخابات عمومی یکسان با رأی مخفی یا مشابه به آن که آزادی رأی را تضمین نماید، انجام می یابد.

ماده بیست و سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق کار و حق برگزیدن آزادانه کار با شرایط عادلانه و مطابق میل اش را دارد و حق دارد که در مقابل بیکاری حمایت گردد. هر کس در مقابل کار مساوی بدون هیچگونه رعایت امتیاز حق دستمزد مساوی را دارد. هر کس در مقابل کار حق دستمزد منصفانه و ارضاً کننده دریافت کند که برای او و خانواده اش معیشتی فراهم آورد، شایسته حیثیت انسانی باشد و در صورت تقاضا حق دارد از کلیه وسایل حمایت اجتماعی استفاده کند.

هر کس حق دارد برای پشتیبانی از منافع خود با دیگران تشکیل اتحادیه نماید و عضو اتحادیه باشد.

ماده بیست و چهارم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق استراحت و استفاده از ایام فراغت، منجمله حق دارد ساعات کارش بطور معقول محدود باشد و از مرخصی با دریافت حقوق استفاده کند.

ماده بیست و پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق دارد از سطح یک زندگی برخوردار باشد که سلامت و رفاه خانواده اش، منجمله خوراک، لباس و مسکن و رسیدگی های صحی و طبی آنان را تأمین کند. همچنان حق دارد از خدمات ضروری اجتماعی در هنگام بیکاری، بیماری، درماندگی، بیوگی و پیری یا سایر مواردی که بنابر اوضاع و احوال بیرون از اراده او، وسایل معاش وی مختل گردد، استفاده کند. مادر بودن و فرزند بودن، استفاده از کمک ها و مساعدت مخصوص را ایجاب می کند. هر کودک متولدشده خارج از رابطه زناشویی از حمایت اجتماعی برابر برخوردار می گردد. با تأسف عمیق در افغانستان حق زندگی که طبیعی ترین حق انسان است، تأمین نبوده، حقوق سیاسی طی قرن ها های متمادی دستخوش هوس های دیوانگان قدرت و گماشتگان خارجی گردیده، حقوق مدنی و فرهنگی قربانی بنیادگرایی مذهبی-دینی، افراط گرایی و ظلمت گرایی گردیده است. قانون اساسی جدید باید بر اساس تعادل و توازن منافع نیروهای ملی با منافع ملی طرح و تصویب گردد و اعلامیه جهانی حقوق بشر را استحکام حقوقی بخشد.

حقوق بشر و سایر تنظیم کننده ها در افغانستان: تطبیق

اصول و نورم حقوق بشر در افغانستان با مقاومت های افراطیون دینی روبرو خواهد شد که با استفاده از دین و مذهب، رسم و رواج های سنتی و عنعنوی آن ها را در تقابل و تضاد قرار خواهند داد. این مسئله نو نیست. مثال: مدرنیزه ساختن قانون گذاری بعد از استقلال افغانستان (۱۹۱۹م) نیز با مقاومت شدید ارتجاع و تحریک دشمنان خارجی مواجه گردید و قانون اساسی سال ۱۹۶۴م با استفاده از قوانین اساسی فرانسه، آلمان، سویدن، ناروی، ترکیه و مصر طرح گردیده بود و فصل مربوط به حقوق و آزادی های اتباع (شهروندان) این قانون اساسی به مدل اروپایی طرح و تصویب گردیده بود که بدون تردید تطبیق آن دستاورد های زیاد را در ساحه اعاده حقوق اساسی انسان افغانستان به ارمغان می آورد. این قانون نیز به اتهام این که حقوق انسان در افغانستان را به رسمیت شناخته با مقاومت تحریک آمیز روحانیون وابسته به خارج مواجه گردید و ثبات کشور را برهم زد. اکنون وقت آن رسیده است که قانون اساسی جدید افغانستان باید انسان افغانستان را در قطار انسان کشورهای دیگر دارای حقوق و آزادی های انسانی بداند و بر دسایس ظلمت گرایان غلبه حاصل گردد و افغانستان به رشد عادی اش برگردانده شود. هرگاه در گذشته ها کشور های

دیگرها نمی خواستند که حقوق و آزادی‌های انسانی در افغانستان نیز مروج گردند، اکنون خود آنها تحت شعار دفاع از انسان داخل صحنه شده اند و کسانی که مردم افغانستان را از حقوق و آزادی‌های انسانی محروم می ساختند، اکنون در تقابل و جنگ با باداران قبلی خود قرار دارند. پس چه بهانه و موانع ای در مقابل این خواست برحق مردم افغانستان وجود دارد؟ به عقیده من افغانستان در شرایط کنونی آخرین ضوابط و روابط اجتماعی و سیاسی اش را به مثابه کشور، ملت و جامعه از دست می‌دهد. هرگاه ارزش‌های انسانی از دست رفته، بخصوص در ساحه تأمین حقوق و آزادی‌های فردی اعاده نگردند، جامعه افغانستان، خسارات جبران ناپذیر و تبهکن را متحمل خواهد شد. به باور من افغانستان به شیوه جدید قانون‌گذاری نیاز دارد که در آن همه تنظیم‌کننده‌های مناسبات اجتماعی، اعم از نورم‌های دینی، رواجی، و سنتی و حقوق مدون و تصویب شده در نظر گرفته شود و از تناقضات میان آنها جلوگیری به عمل آید، از تجارب گذشته استفاده عمیق و وسیع صورت بگیرد. افغانستان به قانون‌گذاری اسلامی، انسانی، و مردمی ضرورت دارد. اسلامی، یعنی نباید قانون‌گذاری

عقاید مردم را خدشه دار نماید، برعکس مذهب و دین نباید سیاست، اقتصاد و همه شئون زندگی را در انحصار بگیرد. یعنی مردم افغانستان نیز مانند اتباع (شهروندان) امریکا، اروپا و کشورهای پیشرفته اسلامی مانند ترکیه، مصر، اندونیزی، انسان هستند و حق دارند که دارای حقوق و آزادی‌های انسانی باشند. یعنی رسم و عنعنه، سنت‌ها و عادات پسندیده مردم که جز فرهنگ آن‌ها است، نباید با عصری سازی قانون‌گذاری و مدرنیزه ساختن جامعه نابود شوند، برعکس به مثابه یکی از منابع قانون‌گذاری از آن‌ها استفاده صورت بگیرد، و جهات مفید و مثبت آن حراست و تقویه گردند.

مشکلات حقوق و آزادی‌های اتباع (شهروندان) در افغانستان: مسئله تابعیت در افغانستان یک موضوع پیچیده و جنجال برانگیز است. خصوصیات ملی، تاریخی و جغرافیایی تابعیت را در افغانستان مغشوش ساخته و آنرا میان اتباع دایمی (اصلی)، کوچیان و اتباع پشتونستان و قبایل آزاد، سردرگم ساخته است. رژیم‌های استبدادی خاندانی و قبیله‌ای اتباع افغانستان را به استبداد و محرومیت کشانیده و برعکس امتیازات وافر حقوق تابعیت را به اتباع (شهروندان) خارجی قایل بوده

اند. زمانی کوچیان مسلح به حمایت دولت به چپاول و غارت اتباع (شهروندان) دایمی می پرداختند و وعده‌ی کثیری از مردم از آنسوی سرحد سال متمادی از بودجه‌ی دولت اعاشه و اباطه میگردیدند. قسمی که آن‌ها تابعیت افغانستان را نداشتند، مگر امتیازات بیشتر نسبت به اتباع (شهروندان) افغانستان در اختیار آن‌ها قرار داشت. این مسایل را که در مباحث بعدی به توضیح مفصل آن پرداخته خواهد شد، در اینجا در خور تذکر میدانم که قانون اساسی جدید باید تابعیت را سراسری و مساوی بسازد و به اتباع (شهروندان) اصلی کشور اهمیت و ارزش بیشتر قایل باشد و امتیازات استبدادی را که هنوز در اذهان عاملین آن موجود است، رسماً ملغی قرار بدهد و خط روشن را در مسئله‌ی تابعیت، حقوق و آزادی‌های اتباع (شهروندان) بر مبنای تساوی حقوق ایجاد نماید. هرگاه اثری از چنین استبداد و امتیاز پسندی موجود باشد، اتباع (شهروندان) تحت استبداد و قربانیان آن حق دارند، به‌خاطر اعاده‌ی حقوق خود مبارزه نمایند که در آن صورت بحران و جنگ دوام‌تر خواهد شد. یگانه راه حل بحران افغانستان تساوی حقوق و آزادی اتباع (شهروندان) در همه‌ی ساحات و بخصوص در ساحه‌ی حل مسئله‌ی تابعیت

می باشد.

مشکل دیگر تابعیت حقوق و آزادی‌های انسان در افغانستان نفوذ اسلام سیاسی است که تاثیرات آداب و رسوم بیگانگان مانند پاکستانی، عربی، ایرانی که مجاهدین و طالبان عاملین آنها هستند با خود آورده اند. تساوی حقوق زنان با مردان، آزادی عقیده و بیان، حقوق طبیعی، از مسایلی اند که اسلام سیاسی و بنیادگرایان افراطی آنها را با حقوق اسلام در تقابل و تضاد قرار می دهند. گرچه عقیده داشتن به این و آن مذهب، مربوط به انتخاب و خواست فردی است، ولی افراطیون مذهبی می خواهند دیگران نیز باید مانند آنها بیندیشند و باور داشته باشند، در غیر آن از فشار، تعدی و ترور کار گرفته شود، تا سرحد امحای فزیک و مرگ دیگران ایشان اقدام می گردد. این مفکوره انسان افراطی نمی تواند از انسان آزاد، اسلام عرفانی و تمدنی و فلسفی نمایندگی کند. با تأسف ظلمت گرایان افراطی در کشورهای عقب مانده، مورد حمایت قدرت های منفعت جو قرار می گیرند و در ایجاد بحران های سیاسی، از آنها در کشورهای مورد نظر کار گرفته می شود که گروه های اسلامی و طالبان از نمونه های انکار ناپذیر آنها در افغانستان می باشند.

امتیازی که اصول حقوق بشر دارد، در آن آزادی‌های انسان در بخش آزادی عقیده و بیان تضمین گردیده اند که شرایط اجرای مراسم و مناسک دینی را به شکل واقعی آن مساعد می سازد.

مشکل دیگر تحقق آزادی‌های اتباع (شهروندان) افغانستان عقب ماندگی فرهنگی، میراث شوم استبداد است. هرگاه کسی عمدی با استفاده از تضادها و نفاق ها بخواهد دیگران را مورد اهانت قرار داده، حقوق و آزادی‌های آن‌ها را محدود سازد، فرد متخلف به علل نارسایی‌های ملی، مذهبی و آیدیولوژیک حتما مورد حمایت عده‌ای در جامعه قرار می گیرد. حتی بارها متخلفین حقوق و آزادی‌های مردم با حمایت خارجی توأم گردیده و ساختارهای خطرناک نقض حقوق و آزادی‌های انسان را در افغانستان فراهم ساخته، حکومت‌های استبدادی در طول تاریخ و رژیم‌های دینی - طالبی از نمونه هاب بارز آن است که با پلان و پروگرام مستقیم خارجی همراهی می گردد.

ساختارهای اجرای حقوق و آزادی‌های اتباع (شهروندان) افغانستان، استحکام حقوقی اصول حقوق بشر در قانون اساسی، دولت را مکلف می سازد، تا در تحقق آن اقدام نماید و متخلفین را به حیث ناقضین حقوق بشر و مواد

و اصول قانون اساسی مجازات نموده و از تخلفات بعدی جلوگیری نماید. لیکن تجربه کشورهای که در این راه قدامت بیشتر دارد، نشان می‌دهد که تنها دولت برای اجرای حقوق و آزادی‌های اتباع‌اش (شهروندانش) کافی نبوده و ایجاب می‌نماید که اتباع کشور، خود نیز باید از حقوق خود به شکل انفرادی و جمعی دفاع نمایند. استفاده انفرادی از حقوق و آزادی‌های انسان مربوط به فرهنگ حقوقی افراد جامعه است، ولی استفاده معقول و مناسب تر از آن، ایجاد ساختارهای دولتی، اجتماعی و سیاسی است که تطبیق حقوق و آزادی‌های انسان را به مردمش میسر سازند.

در افغانستان اکنون برای بار نخست ساختار دولتی حقوق بشر تحت اداره زن مبارز و منور محترمه سیما سمر در حال ایجاد است که در شرایط کنونی و دوام جنگ و جنگ سالاری کار دشوار و حتی غیر عملی به نظر می‌رسد. ساختار اجرایی کار وقتی تکمیل می‌گردد که سایر نهادهای اجتماعی حقوق بشر به مثابه جنبش حقوق و آزادی‌های فردی و انسانی ایجاد گردند و مقاومت بزرگ را در مقابل ناقضین حقوق بشر ایجاد نمایند تا گردانندگان داخلی و خارجی (قدرت) را وادار کنند که مردم افغانستان مانند امریکایی‌ها، انگلس‌ها، یهودی‌ها

و عرب ها انسان اند و دارای کرامت انسانی، حقوق و آزادی هایی اند که با زور و تعدی از آن ها محروم ساخته شده اند. ساختار های دفاع از حقوق و آزادی های انسان در افغانستان به شیوه های ذیل می توانند عمل نمایند:

- نشر و پخش طرح، پیشنهادات، فاکت ها و نمونه ها در مورد قانون اساسی افغانستان و شناسایی اصول حقوق در این قانون.

- ایجاد نهادهای اجتماعی، مدنی و حقوقی

- ارسال نامه ها، طرح ها، اعتراضیه ها، نظریات، دیدگاه ها به نهادهای های حقوق بشر کشور های ذیدخل در مسئله افغانستان،

- پیشبرد کنفرانس ها، سیمینارها و سیمپوزیوم های علمی و تخصصی

- نشر کتب، رساله و برشور ها،

خلاصه اینکه هیچ دولتی در عصر حاضر، بدون واکنش و فشار اجتماعی به اجرای حقوق و آزادی های اتباع (شهروندان) و تأمین رفاه عامه داوطلبانه تن در نمی دهد. در شرایط کنونی ناقضین حقوق بشر و آزادی های اتباع (شهروندان) در افغانستان بنیادگرایی، افراطی گری، جنگ، امتیاز طلبی و برتری جویی سیاسی، تبعیض قومی، مذهبی و جنسیتی است که قربانیان آن عامه افغانستان

و عاملین آن مشت اقلیت های جنگی، نظامی، قشری و گروهک های قراردادی وابسته به خارج اند که تنها فشار جمعی مردم می تواند آنها را از ادامه تخلف حقوق و آزادی های انسان باز دارد.

حقوق و آزادی های اتباع، زرنکار، شماره ۱۳۴، صفحه ۲۱، ۱۵ سپتامبر، ۲۰۰۲

Page 21/ Sep /15-2002

زرنکار

صفحه ۲۱ شماره ۱۴ - ۲۴ سنبله ۱۳۸۱

حقوق و آزادی های اتباع بشما
عالمترین ارزش جامعه و دولت: کرجه
ایران وادی انسان، حقوق و آزادی های آن بیشتر
و گسترده تر از هر سدی است که برپایه میگردد.
روشنفکران افغانی جهانی حقوق بشر را به دنیا
آوردند که برانرا برپا داشتند و بودند که مستشارین رژیم
ایران بشری است که حقوق و آزادی های انسان درون
به بی بی پیر کوپولودینی شده است. عرض توضیح بفرماید
حقوق انسان را در چند نکته گویید مورد بررسی قرار
دهیم:

۱- حقوق بشر: (انعام افراد بشر آزاد به دنیا
می آید و از لحاظ حیثیت و حقوق با یکدیگر
برابرند.)

۲- هر کس می تواند از حقوق آزادی ها که در اعلامیه
حقوق بشر به آن ترویج شده است، برسی هیچگونه
بروزی، مجامعه برپای از نظر آزاد، رنگ، جنس،

سیاسی، حقوق مدنی و اقتصادی استفاده نمودند.
لحن قانون اساسی و استفاده وسیع از اصول و رسوم
های آن به اثبات میرساند که جامعه افغانی نیم قرن
قبل از فرارگشت جمعی سیاسی و کشور طوطی
بودند که برانرا برپا داشتند و بودند که مستشارین رژیم
ایران بشری است که حقوق و آزادی های انسان درون
به بی بی پیر کوپولودینی شده است. عرض توضیح بفرماید
حقوق انسان را در چند نکته گویید مورد بررسی قرار
دهیم:

۱- حقوق بشر: (انعام افراد بشر آزاد به دنیا
می آید و از لحاظ حیثیت و حقوق با یکدیگر
برابرند.)

۲- هر کس می تواند از حقوق آزادی ها که در اعلامیه
حقوق بشر به آن ترویج شده است، برسی هیچگونه
بروزی، مجامعه برپای از نظر آزاد، رنگ، جنس،

که انسان در هر کجا، به هر رنگ، دارای هر نژاد و
تعلیمه ای که باشد، از ارشای های عام اساسی دارد
که باید مورد شناسایی و احترام قرار بگیرد. یکی از
مستاوردهای بزرگ بشر درین زمینه اعلامیه جهانی
حقوق بشر است که در سال ۱۹۴۸ میلادی به ۱۳۲۷
حکومت های شان تصویب اعلامیه حقوق بشر
این سند مهم جهانی حقوق اساسی انسان است که هر
کشور باید آنرا بر مبنای فعالیت های دولتی در زمینه
اعلامه حقوق اتباع این قرار بدهد در کشور های که
حکومت های شان اصول اعلامیه حقوق بشر را
میکنند، ممکن باشند و فعالیت های آنها شناختن
اعلامیه جهانی حقوق بشر است. اعلامیه جهانی حقوق
بشر یک سند مهم جهانی است، و نشانی میوناد که
کشور های مختلف رسمیت داشته باشد، که توسط
دولت ها و رژیم ها به قانونگذاری کشور ضمیمه گردد.
در اکثر کشور های اروپایی اعلامیه جهانی حقوق بشر
در قانون اساسی آن کشورها درج شده است. در کشور
عزیز ما افغانستان نیز این اعلامیه ها صورت گرفته است
و ملی میگردند. در لحن آن کام شدت و عملی
برده شده شده است. مثال در افغانستان اصول اول
تشدت حقوق بشر در قانون اساسی سال ۱۳۲۳ م به
رسوم قانون اساسی کشور محفل گردید این کار
مطابق رشد فاضلانجامه جامعه افغانی قابل اجرا بود
که به حمایت گاهنامه خارجی و سه گزارش بنیادگار
داخلی مواجه گردید و به ناکامی و زور و زور گردید.
موم در اوایل دهه ۷۰ میلادی افغان ها می خواستند
که اتباع افغانستان را در فشار عمل دیگر جهان داری
حقوق و آزادی های انسانی به حساب آرند. به این
ترتیب در قانون اساسی سال ۱۳۴۲ در فصل چهارم
حقوق و ولایت مردم در ۲۱ ماده (۲۱-۲۲) استحکام
حقوقی داده شده است. ماده ۲۵ این قانون اصول
الابع افغانستان را بدین لحن و برای
حقوقی تعیین نموده و ماده اول اعلامیه جهانی حقوق
بشر را که همه افراد بشر آزاد و با حیثیت و حقوق
مساوی دنیا می آید و با یکدیگر باید با روحیه
برادری رفتار نمایند. در ماده ۲۶ قانون اساسی سال
۱۳۴۲ اعلامیه مردم افغانستان برخی الاجز داشته
است. میجان حقوق بشری، مسئولیت های فردی،
آزادی بیان، تعلیم، حق مکتب، حقوق سیاسی،
اجتماعی و مدنی افراد قانون تعیین گردیده اند. با
تألف این بار نیز تکتب و سبندی و استاگرایی مجلسی
و اسلام سیاسی اصول حیثیت ملت را باطل نمود و
طوطی و ناموس گردید که افغان ها را لغت و شانه
کسی این بشری بشری ندارند. در این دو دوره
آزادی بزرگ که توسط آن نه تنها شکلی و نمایی
نداشتند، اصول مذکور مورد استفاده وسیع قرار گرفت
جامعه افغانی از حقوق سیاسی تا تشکیل احزاب



به پیشنهاد طرح قانون اساسی جدید افغانستان

دکتر شانیکی

نماینده در رشتۀ تئوری حقوق و دولت

افغانستان به چه نوع

قانون اساسی

ضرورت دارد؟

۴

حقوق و آزادی های

اتباع

نمونه عالی ترین ارزش، بهترین موجود و صلح دین
عامل جامعه و کشور است. جامعه را افراد متشکل
است و دولت بنابر رفع نیازمندی های اتباع از
جنبه آنها ایجاد میگردد. (پانچ) اگر دولت بنابر
به بررسی تعلیمه و تربیت کشور، پس بهترین
رفع احتیاجات جامعه تشکیل میگردد. پس بهترین
نیازمندی افراد جامعه با ابع کشور تأمین حقوق و
آزادی های آنها می باشد. برای هر کشور نظر به رشد جامعه و نقش
مذهب، رسم و رواج و شرایط طبیعی آن متفاوت
است، و لکن بشریت بعد از مبارزات طولانی ارزش
های خوبی را درین زمینه ایجاد و ترک نموده است.



Sales Representative

Century 21

محمد اسرار

Mohammad Asrar

Bus: 416-298-6000

Res: 416-746-3057

Fax: 416-298-6910

مشوره و تجارت ما در خرید و فروش خانه، اپارتمان و

املاک تجارتی متظن منفعت شماس

* خرید خانه با پیشپرداخت ۵٪ و یا کمتر

* تهیه قرضه بانکی با شرایط و نرخ بهتر

1825 Markham Rd. Suite 301

جنوری ۲۰۰۳

ضمیمه‌ها

در چاپ دوم کتاب "افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟"، مقالاتی را ضمیمه کرده‌ام که در باره قانون اساسی نوشته و در رسانه‌ها نشر شده‌اند. افزودن مقالات مرتبط به مسایل حقوق اساسی (حقوق بنیادین) این رساله را در چاپ دوم به یک کتاب کامل با متن سره حقوقی ارتقا داده است که موضوعات حقوق اساسی را در بستر مسایل مهم سیاسی افغانستان بیان می‌کند. این مقالات اکثراً جنبه‌های تئوریک دارند که به هدف بهبود و تکمیل روند حقوقی سازی ساختارهای دولتی نوشته و نشر شده‌اند. نوشته‌ها در باره عدم اجرا، تناقضات، خلاها و تخلفات قانون اساسی در کتاب جداگانه زیر عنوان "تحلیل تخصصی قانون اساسی افغانستان" نشر شده است که چاپ دوم آن را روی دست گرفته‌ام. رویهمرفته، ضمیمه‌های این کتاب رابطه و نزدیکی عمیق با متن کتاب دارد.

ضمیمه اول

ساختارهای طرح و تطبیق قانون

اساسی ۲۰۰۴

(۱)

معرفی اعضای کمیسیون مستقل

نظارت بر تطبیق قانون اساسی

۱. غزال حارث

غزال حارث در سال ۱۳۵۲ متولد شهر کابل است، خانم حارث لیسانس تحصیلات عالی خود را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی از کشور پاکستان گرفته است. غزال ماستری را در سال ۱۳۸۸ از مرکز تعلیمات آسیایی دانشگاه امریکایی کشور انگلستان به دست آورده است. خانم حارث پیش از این به حیث رئیس اجرایی موسسه انتخابات عادلانه افغانستان، مسوول برنامه تقویت پارلمان در انستیتوت دموکراسی افغانستان و استاد دانشگاه امریکایی کابل کار کرده است.

۲. داکتر محمد قاسم هاشم زی

آقای هاشم زی، متولد شهر کابل است، سند دوره ابتدائیه خود در از لیسه عالی حبیبیه و سند لیسانس را در رشته حقوق در سال ۱۹۶۳ از دانشگاه کابل به دست آورده است.

موصوف سند مافوق لیسانس را از کشور انگلستان در سال ۱۹۶۶ میلادی و سند ماستری را در سال ۱۹۷۱ در بخش گزارشدهی قضایی نیز از همین کشور به دست آورده است.

آقای هاشم زی قبلاً در پست های معینیت وزارت عدلیه و عضو شورای رهبری این وزارت، رئیس دارالانشای کمیسیون قضایی و عدلی وزارت عدلیه، عضو شورای رهبری سرهمیاشت (حلال احمر) و عضو شورای عالی رهبری دافغانستان بانک ایفای وظیفه کرده است.

۳. قضاوتوال عبدالحسیب احدی

احدی فرزند عبدالاحد در سال ۱۳۴۸ در ولسوالی کلکان کابل متولد گردیده است. او دوره ابتدائیه خود را از مکتب امام ابوحنیفه و سند لیسانس را از دیپارتمنت فقه و شرعیات دانشگاه کابل به دست آورده است.

آقای احدی در پست های ریاست دارالانشای ستره محکمه، رئیس محکمه استیناف ولایت میدان وردک،

سرپرست دیوان امنیت عامه ولایت کابل و رئیس محکمه ناحیه ششم شهر کابل کار کرده است.

۴. داکتر عبدالرووف هروی

آقای هروی در سال ۱۳۴۶ هجری خورشیدی در ولایت هرات به دنیا آمد و تعلیمات ابتدایی خود را در ولسوالی انجیل ولایت هرات به پایان رسانده است.

داکتر هروی سند ۱۴ پاس خود را از دارالمعلمین شهر پشاور کشور پاکستان به دست آورده است و سندهای لیسانس و ماستری را در بخش تعلیمات اسلامی، فقه و لسان عربی از دانشگاه الازهر مصر گرفته است.

آقای هروی، قبلاً به حیث مشاور حقوقی وزارت عدلیه، عضو شورای رهبری وزارت عدلیه، خبرنگار، گوینده و نویسنده رادیو آزادی و استاد در دانشگاه الازهر مصر بوده است.

۵. محمد عارف حافظ

حافظ فرزند حاجی محمد داود، در سال ۱۹۷۸ میلادی در ولسوالی پریان ولایت پنجشیر به دنیا آمده و تعلیمات ابتدایی خود را در این ولایت سپری کرده و سند فراغت صنف دوازدهم را از مدرسه الهجرة شهر پشاور به دست آورده است.

موصوف در سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی، سند لیسانس

خود را از دیپارتمنت فقه و شرعیات دانشگاه کابل و سند ماستری خود را در سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی در رشته حقوق از دانشگاه آزادی اسلامی ایران به دست آورده است.

آقای حافظ ۱۵ سال تجربه در بخش قضایی دارد، به حیث رئیس محکمه شهری ناحیه دوم شهر کابل نیز اجرای وظیفه کرده است.

۶. دوکتور عبدالله شفاهی

آقای شفاهی فرزند برات علی، در سال ۱۳۵۱ در ولایت ارزگان به دنیا آمده و سند فراغت صنف دوازدهم را در سال ۱۳۷۴ از ولایت ارزگان به دست آورده است.

یادداشت:

رشته های تحصیل، محل تحصیل و سابقه کاری اعضای "کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی" می رساند که اعضای این کمیسیون با دقت و احتیاط گزینش شده اند. هیچ متخصص حقوق که درجه تحصیل ماستری و دکتورای حقوق را داشته باشد، در میان آنها نیست. برعکس رشته تحصیل این افراد کاملاً رشته های دینی و شرعیات است.

محل تحصیل آنها انگلستان، پاکستان، و یکی آنها در ایران تحصیل کرده است.

مراجع تعیین کننده تنها در جنبه دینی قانون اساسی توجه داشته و بر جنبه های دانش حقوقی در این کمیسیون ضرورتی را نمی دیده اند.

در نتیجه این کمیسیون در مقابل صدها تخلف قانون اساسی خاموش بود و هیچ بررسی و هیچ فیصله ای را از خود به جا نگذاشته است.

(۲)

معرفی اعضای کمیسیون تدقیق قانون اساسی

۱. پوهاند نعمت الله شهرانی رئیس «نعمت الله شهرانی متولد ۱۹۴۱ یکی از دانشمندان برجسته افغانستان است. وی از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ یکی از چهار معاون رئیس جمهور در دولت موقت افغانستان بود. شهرانی همچنین رئیس کمیسیون قانون اساسی افغانستان بود.

وی به یک خانواده دانشگاهی تعلق دارد که در افغانستان به خانواده دانشمندان معروف است. آقای شهرانی در دانشگاه کابل، دانشگاه الازهر (قاهره) و دانشگاه جورج واشنگتن ایالات متحده تحصیل کرده است.

۲. پوهاند عبدالسلام عظیمی معاون

عبدالسلام عظیمی (۱۹۳۶-۲۰۲۳ میلادی) رئیس قوه قضائیه و رئیس دادگاه عالی افغانستان بود. او در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در فراه زاده شد. تحصیلات عالی خود را در دانشگاه کابل و سپس تا درجه ماستری در بخش شرعیات و قانون دانشگاه الازهر مصر، فراگرفت. آقای عظیمی سال‌ها به عنوان استاد در دانشکده شرعیات دانشگاه کابل و دانشگاه نبراسکای امریکا وظیفه کار کرده است

۳. دکتر محمد قاسم فاضلی

«پوهاند دوکتور محمد قاسم فاضلی متولد ۱۲ فبروری ۱۹۳۲م در کابل، درگذشت ۲۰۲۲م حقوق‌دان برجسته، استاد دانشگاه و از شخصیت‌های علمی و معاصر حوزه حقوق و علوم سیاسی در افغانستان بود. او تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق در دانشگاه گرونوبل فرانسه و درجه علمی دوکتورا را در پاریس به پایان رساند.»

۴. پوهاند محمد موسی معروفی عضو

پوهاند دکتر محمد موسی معروفی متولد ۱۹۴۳ در کابل است. تحصیلات عالی خود را در رشته‌های حقوق و علوم سیاسی در دانشگاه‌های معتبر داخلی و بین‌المللی از جمله دانشگاه کابل (۱۹۶۵م)، دانشگاه آکسفورد

(۱۹۶۸م)، دانشگاه شهر نیویورک (۱۹۷۱م) و دانشگاه جورج واشنگتن (۱۹۷۸م) به پایان رسانده است. «از شخصیت‌های علمی، حقوقی و دیپلماتیک افغانستان است. او سابقه عضویت در کمیسیون تسوید و تدقیق قانون اساسی افغانستان، استادی در دانشگاه کابل و فعالیت به عنوان سفیر و نماینده فوق‌العاده افغانستان در ایتالیا و سازمان‌های بین‌المللی کشاورزی و غذا مانند «فائو» را در کارنامه دارد.»

۵. قانونپوه محمد موسی اشعری عضو

قانونپوه محمد موسی اشعری از حقوق‌دانان و چهره‌های علمی افغانستان است که به عنوان عضو گروه چهارنفری ویراستاری متن نهایی قانون اساسی افغانستان پس از تصویب در لویه جرگه اضطراری قانون اساسی، در کنار نعمت‌الله شهرانی، عبدالسلام عظیمی و سرور دانش فعالیت داشت.

تحصیلات و محل و رشته تحصیل آقای قانونپوه در دسترس قرار ندارد.

۶. دکتور محمد رحیم شیرزوی عضو

دکتور محمد رحیم شیرزوی دیپلمات برجسته و دکتور حقوق بین‌الملل، به عنوان عضو کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان در دوران دولت انتقالی اسلامی فعالیت داشته است. او همچنین در سوابق خود عضویت در

مدیریت حقوق و معاهدات و ریاست تشریفات وزارت امور خارجه را نیز دارا می‌باشد. سوابق مهم کاری آقای شیرزوی فارغ‌التحصیل حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه کابل، فوق لیسانس از وارسا و دکتورای حقوق بین‌الملل از پاریس می‌باشد.

۷. استاد محمد سرور دانش عضو

ویکی‌پدیا می‌نویسد: «شیخ غلام سرور دانش فرزند محمدعلی زاده ۱۳۴۰ هجری خورشیدی در اشترلی، ارزگان، (دایکندی امروزی) به دنیا آمد. سیاستمدار، حقوق‌دان و معاون دوم پیشین ریاست جمهور افغانستان است. دانش از هزاره‌های افغانستان است. او سابقه فعالیت در سمت‌های والی دایکندی (۱۳۸۳ هجری خورشیدی)، وزیر عدلیه (۱۳۸۳-۱۳۸۸ هخ) و وزیر تحصیلات عالی (۱۳۸۸-۱۳۹۰ هخ) را در کارنامه خود دارد.

دانش تحصیلات ابتدایی خود را در مکتب (مدرسه) منطقه انجام داد. او تحصیلات بالاتر خود را در رشته‌های مذهبی، در مراکز مذهبی در عراق، سوریه و ایران به پایان رساند، مدرک تحصیلات عالی ندارد. مدرک تحصیلات علوم دینی او اتمام سطح‌های عالی و اتمام خارج از فقه و اصول است.»

۸. آصفه کارگر عضو

اطلاعات مستند و رسمی درباره جزئیات تحصیلات و

رشته تحصیلی آصفه کارگر که در سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی به عنوان یکی از اعضای کمیسیون برگزاری لویه جرگه اضطراری در افغانستان فعالیت داشته است، در منابع عمومی و معتبر ثبت نشده است.

۹. مکرمه اکرمی عضو

مکرمه اکرمی از حقوق دانان و قاضیان افغانستان است. جزئیات فعالیت و جایگاه ایشان به شرح زیر درج شده است. عضو کمیسیون تسوید و تدوین پیش نویس قانون اساسی افغانستان در اکتبر ۲۰۰۲ م (میزان ۱۳۸۱ هخ). رشته تحصیلی و حوزه تخصصی وی حقوق و قضا است و به عنوان قاضی و حقوقدان فعال در نهادهای عدلی و حقوقی افغانستان کار کرده است.

محل و رشته تحصیل و رتبه علمی بانو مکرمه در دسترس قرار ندارد.

«دیده می شود، اعضای دو کمیسیون فوق که در طرح و تطبیق این سند سرنوشت ساز ملی نقش داشته اند، موشکافانه از میان تحصیل کرده های دینی مربوط به اخوان المسلمین و افراد وابسته به کشورهای خارجی برگزیده شده اند.

این گزینش ها مربوط به روند ملی دولت سازی نیست، بلکه کار دقیق استخباراتی است.»

ضمیمه دوم

مقاله های مربوط به قانون اساسی ۲۰۰۴
افغانستان که در باره طرح، تصویب و تطبیق
این قانون نشر شده اند.

(۱)

آخرین تذکرات

در طرح قانون اساسی افغانستان

نشر شده در شماره چهارم ماهنامه اندیشه نو، جنوری ۲۰۰۴
تورنتو، کانادا

زیستن در فضای قانونیت و مدنیت از حقوق و آزادی های
مردم افغانستان است، تا مانند سایر ملل جهان دارای
نظم حقوقی، جامعه مدنی و حاکمیت ملی باشند. یکی
از مهم ترین شرایط اعاده این آرمان های ملی طرح و
تصویب قانون اساسی می باشد. با درک مبرمیت این
مساله اینجانب بنابر رسالت تخصصی و رابطه آن با رشته
تحصیلی ام، یک سال قبل از نشر پیش نویس قانون اساسی
توسط کمیسیون مؤلف دولتی به شکل مستقل شروع به

کار نمودم. نتایج کار پژوهشی و تبلیغی و تنویزی من در باره قانون اساسی در زادگاهم افغانستان نشر و پخش یک سلسله نوشته ها و رساله‌ای بودند که در چند قاره جهان پخش گردید. بدین وسیله فعالیت های نشراتی من در طرح قانون اساسی قبل از ایجاد کمیسیون و بعد از آن قرار ذیل اند:

۱- افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟، رساله در ۹۳ صفحه، چاپ مرکز پژوهشی مشعل، تورنتو، کانادا، ۲۰۰۳م

۲- اشتراک کتاب در سیمینار قانون اساسی در جامعه افغانستانی مقیم جرمنی که به ابتکار نویسنده محترم نصیر مهرین برگزار شده بود.

۳- قانون اساسی چیست؟ صفحه ۲۰، ش ۱۳۱ اول گست ۲۰۰۲م، زرنگار؛

۴- انستیتوت ریاست جمهوری صفحه ۳۳، ش ۱۳۲، ۱۵ اگست ۲۰۰۲م، زرنگار؛

۵- پارلمان، ص ۱۸ ش ۱۳۳، اول سپتامبر ۲۰۰۲م، زرنگار

۶- حقوق و آزادی های اتباع (شهروندان)، ص ۲۱ ش ۱۳۴، ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲م، زرنگار

۷- اداره ارگان های محلی، ص ۲۴ ش ۱۳۵، اول اکتوبر ۲۰۰۲م، زرنگار

- ۸- قضا، ص ۲۴ ش ۱۳۶، ۱۵ اکتوبر ۲۰۰۲ م، زرنگار در کانادا و کیوان افغان در ایالات متحده امریکا؛
 - ۹- قانون اساسی تعوید نیست (در دو بخش)، زرنگار در کانادا و کیوان افغان در ایالات متحده امریکا؛
 - ۱۰- قانون اساسی مظهر حقوق و آزادی‌های جامعه افغانستان، (بیانیه داکتر نیکی در کنفرانس جامعه افغانستانی که قرار بود بتاريخ ۱۵ جون ۲۰۰۳ م در تورنتو برگزار شود، ولی بنابر مشکلات داخلی جامعه کنفرانس به تعویق انداخته شد و برگزار نگردید؛
 - ۱۱- خلای حقوقی در مسوده قانون اساسی افغانستان، ص ۱ کیوان افغان، کلیفورنیای امریکا، ش ۱ ص ۱۰، ۲۰۰۳ م زرنگار در کانادا؛
 - ۱۲- اسلام سیاسی و لویه جرگه دو حربۀ کوبنده در ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان، ص ۲ ش اول اندیشه نو، ماهنامه جامعه افغانستانی در تورنتوی کانادا ۲۰۰۳ م
 - ۱۳- مصاحبه داکتر نیکی با بخش در رادیو صدای آلمان، دسامبر ۲۰۰۳ م
 - ۱۴- آخرین تذکرات در طرح قانون اساسی افغانستان (نوشته هذا)
- قابل ذکر میدانم که رساله «افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟» را به رئیس دولت انتقالی و وزیر

عدلیه افغانستان ارسال نمودم که تا کنون از طرف آنها جوابی دریافت نکرده ام.

بنابر فعالیت‌های پژوهشی و نشراتی که انجام داده ام، به خود حق میدهم، در باره پیش نویس قانون اساسی که از طرف کمیسیون دولتی به نشر رسیده است، صرف نظر از بررسی‌های عام و تیوریکی، آخرین تذکرات خود را به عنوان یک شهروند که حق ابراز نظر را دارم و به حیث حقوق‌دان که آن را صلاحیت خود میدانم، بیان نمایم:

۱- در بند دوم ماده دوم کلمه (سایر) به همه (همه) تصحیح گردد. ماده دوم در مجموع چنین تعبیر شده می‌تواند که پیروان سایر ادیان در اجرای مراسم دینی خود آزاد و در اسلام اجباری است. این ماده سیستم طالبی را در افغانستان قانونی می‌سازد که اجرای مراسم دینی باید اجباری باشد*، با تصحیح کلمه (همه) به جای (سایر) مشکل حل می‌گردد.

* ادعای نویسنده در باره «قانونی ساختن سیستم طالبی» در آن وقت (۲۴ سال پیش) قابل درک نبود، اما روند دولت سازی در افغانستان به طالبانی سازی کشور منجر شد و در سال ۲۰۲۱ م افغانستان به طالبان تسلیم داده شد و اکنون افغانستان بدون قانون اساسی با شیوه‌های استبداد دینی اداره می‌شود. حالا که پنج سال از استقرار استبداد خونین دینی می‌گذرد، آیا این یک هشدار منطقی یا پیش‌بینی دقیق نبود؟

۲- در فقره ۸ مقدمه پیش نویس به جای کلمه (قانونمندی) اصطلاح حقوقی (قانونیت) نوشته شود. زیرا قانونمندی اصطلاح عام علمی بوده و زبان قانون باید مشخص و مسلکی باشد.

۳- در فقره ۱۱ مقدمه به جای (خانواده)، کلمه (جامعه) اضافه گردد.

۴- جا دادن کلمه مقدس اسلامی، در پهلوی نام سیستم سیاسی، دین و دولت را با هم مخلوط ساخته و زمینه های اسلام سیاسی، یعنی زور و ستم، شکنجه و غارت را در آینده مساعد خواهد کرد. کلمه اسلامی در نام رسمی افغانستان در ماده اول پیش نویس توسط یکی از آدمکشان جهادی که مرتکب قتل های عام بوده و در ذهنیت عامه جنایتکار جنگی شناخته شده است، در لویه جرگه اضطراری مطرح گردید. رسول سیاف رهبر تنظیم اتحاد اسلامی بر علاوه این که به کشتار جمعی مردم متهم است، اساسگذار سیاست زن ستیزی به شکل سیاست رسمی دولت در حکومت مجاهدین می باشد. او صدای زن را در رسانه های جمعی خاموش ساخت و هزاران زن کارمند دولت را خانه نشین و قاطبه زنان را با پوشیدن چادری مجبور نمود و چادری را به یونیفورم همگانی زنان مبدل کرد. اگر کشوری توسط جنایتکار

جنگی نامگذاری گردد ، آینده صلح و دموکراسی در آن مورد سوال قرار می گیرد.

۵- همه ارگان های دولتی، منجمله قضا باید ممثل حاکمیت ملی افغانستان باشند. این اصل در ماده بیست و هشتم صریحاً تجاهل شده است. زیرا همان طوری که اتباع(شهروندان) افغانستان به دولت های خارج سپرده نشود، هرگاه افراد خارجی که در قلمرو افغانستان مرتکب جرم می شود نیز به کشور مطبوع اش سپرده نشود و مطابق قوانین افغانستان مجازات گردد. پس در اخیر فقره اول ماده بیست و هشتم این جمله اضافه گردد که «تبعه(شهروند) خارجی که در قلمرو افغانستان مرتکب جرم می شود ، مطابق قوانین افغانستان محاکمه می شود، مگر آن که در قوانین و قرارداد های که افغانستان به آن متعهد است، طور دیگری پیش بینی شده باشد.» اگر باز هم در این باره تجاهل یا غفلت می شود، این معنی دارد که جنایتکار خارجی می تواند در افغانستان مرتکب جرم شود و از محکمه افغانستان هراس نداشته باشد و این ماده دروازه فعالیت های جواسیس خارجی در ساحه افغانستان باز نگهداشته و آنها در برابر محاکم افغانستان مسئولیت احساس نمی کنند. زیرا محاکمه آنها در کشور خود که آنها را به این جنایت مامور ساخته است، صورت می

گیرد.

۶- در ماده ۴۳ پیش نویس آمده است: «تعلیم حق اتباع(شهروندان) افغانستان است که الی دوره ثانوی به صورت رایگان از دولت تأمین می گردد» این ماده می‌رساند که قانون نویس هدفی دراز مدت کمپنی های خارجی را که به لشکر کارگر نیاز خواهند داشت، در نظر دارد، نه قانون و قانونیت در افغانستان را.* اگر فرزندان افغانستان همه تحصیلات عالی داشته باشند، باید اداره امور کشور خود را به دست بگیرند، پس نیروی ارزان بشری برای کمپنی های خارجی از کجا تأمین گردد؟ این ماده علیه منافع ملی، مخالف اصول مروج تحصیلی در افغانستان است که باید از پیش نویس قانون اساسی حذف گردد. تحصیلات عالی حق هر افغانستانی است که مستبد ترین حکومت ها و رژیم های دیکتاتوری آن را از مردم نگرفته اند.

* موضوع مهم تر از موضوع «نیازمندی به لشکر کارگران» نیز قابل ذکر است که برنامه طوری بوده که برای دسترسی مردم به تحصیلات عالی موانع ایجاد می کردند، تا جوانان این کشور به مدرسه بروند و به لشکر بنیادگرایی دینی بپیوندند. این کار هم شد. چنانچه در سال های اخیر حامد کرزی و دو دوره ریاست جمهوری اشرف غنی احمدزی، مطابق معلومات تحلیگران و رسانه ها، ده ها هزار مدرسه دینی راجستر شده و ۱۳ هزار مدرسه دینی راجستر نشده در افغانستان فعال بود که مصارف آن از خارج تمویل می شد. (۴۱)

در کشورهای بزرگ که سطح زندگی مردم بالا است، تجارت و اقتصاد پیشرفته کار را به مردم مهیا ساخته است، از طرف دیگر خصوصی ساختن تحصیلات عالی از قدیم در این کشورها مروج بوده است. برعکس در افغانستان تحصیلات عالی همیشه دولتی بوده و به عنعنه و سنت مردم مبدل گردیده است. دولت انتقالی که بخش های سیاسی پیش نویس برخورد سنت پسندی افراطی دارد، در این جا که منافع مردم مطرح است، سنت شکن می شود و تحصیلات عالی را به سکتور خصوصی می دهد. قابل یادآوریست در کشورهای که تحصیلات عالی خصوصی است مردم از تضمین های اجتماعی و اقتصادی و بیمه های مطمئن و قرضه های تحصیلی برخوردارند و حتی از خدمت عسکری معاف بوده و دفاع کشور بدوش ارتش اجیر است. به مردم افغانستان که به ابتدایی ترین ضروریات اولیه زندگی محتاجند خصوصی ساختن تحصیلات عالی جبر و ستم بزرگ می باشد. بر عکس ماده ۵۵ پیش نویس مکلفیت عسکری را وجیه هر تبعه (شهروند) افغانستان میداند، ولی تحصیلات عالی را وظیفه دولت نمیداند. (۴۲)

۷ - در ماده شصتم در مورد معاون رئیس جمهور آمده است: «رئیس جمهور نام معاون را با کاندید شدن خود به

ملت اعلان میدارد. معاون رئیس جمهور در حالت غیابت استعفا و وفات رئیس جمهور مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی عمل می کند» در این جا مشخص نگردیده است که معاون رئیس جمهور مانند رئیس جمهور امریکا انتخاب می شود و یا فقط توسط رئیس جمهور برگزیده می شود. اگر معاون انتخابی نباشد، پس در حالت های استعفا و وفات صلاحیت اجرای وظایف رئیس جمهور را ندارد. در این صورت در مورد اعلان انتخابات و تعیین وقت آن نیز قانون وضاحت داشته باشد.

۸- فقره دوم ماده ۶۱ که وقت ریاست جمهوری را بطور فریبنده ۵ سال در نظر گرفته است، به عقیده من دوره ۵ سال به کشوری که راه دموکراسی را در پیش می گیرد، زیاد است. مناسبترین وقت دوره ریاست جمهوری در افغانستان ۴ سال است. وقت ریاست جمهوری رکن مهم انستیتوت ریاست جمهوری است که باید در ماده یا فقره جداگانه وضاحت داشته شود. نقایص دوره پنج ساله ریاست جمهوری قرار ذیل است:

- هرگاه رئیس جمهور به دوره دوم انتخاب گردد، او میداند که دیگر انتخاب نمی شود و دیگر به رأی مردم ضرورت ندارد. او می تواند پنج سال اخیر را با بی مسئولیتی سپری نماید.

- ائتلاف فعلی که تنها مرکب از تنظیم های جهادی، ظاهر شاه و هواداران غرب و امریکا هستند، با در اختیار گرفتن عالی ترین مرجع قدرت اجرایی احزاب سیاسی، جنبش های ملی و نیرو های دموکرات و غیر وابسته را سرکوب نموده فرصت کامل را برای جاودانه ساختن قدرت خود به دست می آورند.

۹- در فقره ۸ ماده ۶۴ جمله طوری ترتیب گردیده که اعلان حالت اضطرار صلاحیت رئیس جمهور است که باید تأیید شورای ملی (پارلمان) را داشته باشد، ولی ختم آن تنها صلاحیت رئیس جمهور بوده، به تأیید پارلمان ضرورت نیست. بنا فقره ۸ ماده ۶۴ را این طور تصحیح می نمایم: «اعلان حالت اضطرار و ختم آن صلاحیت شورای ملی است.» (۴۳)

۱۰- دو جمله اخیر ماده ۶۷ باید حذف گردد. زیرا اولی مخالف اصول حقوقی است. معاون رئیس جمهور در حالی که بر حال باشد، باید حق نامزدی مقام ریاست جمهوری را نداشته باشد، زیرا او می تواند به استفاده از مقام دولتی انتخابات واقعی را متضرر و آرای عامه را به نفع خود بچرخاند. بند اخیر ماده ۶۸ در ماده ۶۰ وضاحت یافته که در اینجا تکراری می باشد. تکرار در زبان قانون و علوم حقوقی و بخصوص قانون اساسی قابل پذیرش

نیست. (۴۴)

۱۱- ماده ۶۸ پیش نویس به این متن درج گردیده است : «در صورت وفات همزمان رئیس جمهور و معاون وی به ترتیب رئیس مشرانو جرگه، رئیس ولسی جرگه و وزیر خارجه یکی بعد دیگر مطابق به احکام مندرج ماده ۶۷ این قانون اساسی وظایف رئیس جمهور را به عهده می گیرد.» اشتباه حقوقی و منطقی این بند در آنست که وزیر خارجه مانند هر وزیر دیگر شخصی است که توسط حکومت مقرر گردیده و این صلاحیت برای وی غیر قانونی بوده و عادلانه نمی باشد. همچنان در ترکیب مشرانو جرگه تعداد نماینده های انتصابی موجود اند که ممکن است یکی از اعضای غیر انتخابی را به صفت رئیس انتخاب نموده باشند، همچنان بدون شک اعضای انتصابی در انتخاب رئیس مشرانو جرگه (مجلس عیان) نیز رأی داده اند. پس یگانه کسی که بعد از مرگ رئیس جمهور و معاونش صلاحیت قانونی دارد که وظایف رئیس جمهور را پیش ببرد، رئیس مجلس نمایندگان (ولسی جرگه) است. زیرا او خودش از طرف مردم انتخاب شده و سمت وی نیز توسط وکلای انتخابی مورد رأی گیری قرار گرفته است.

۱۲- فقره ۳ ماده ۸۴ وکلای انتصابی توسط رئیس

جمهور در مقایسه با وکلای انتخابی دارای برتری اند. اول این که انتصاب یک ثلث کمیت بسیار زیاد است و این کار تاثیرات رئیس جمهور را بالای پارلمان زیاد ساخته و اصل تقسیم قدرت را به مخاطره می اندازد. (۴۵) دوم وکلای انتخابی مردم سه سال و چهار سال و وکلای انتصابی پنج سال تعیین گردیده که شاید مطابق وقت ریاست جمهوری در نظر گرفته شده باشد. پیشنهاد می گردد که وقت دوره ریاست جمهوری و وقت وکلای انتصابی چهار سال باشد.

۱۳- وقت اجلاس شورا (پارلمان) که در ماده ۱۰۷ دو بار در یک سال پیش بینی شده، بسیار کم است. اجلاس عادی پارلمان حداقل سه ماه یک بار باشد، تا وظایف خود را انجام بدهد و در امور جاری کشور سهیم باشد. هرگاه کشور دارای قوه اجرایی همیشه فعال که در رأس آن رئیس جمهور دارای صلاحیت های زیاد قرار دارد، پارلمان غیر فعال که فقط سال دو بار حق جلسه را داشته باشد، در آن صورت توازن قوا برهم می خورد و اصول تقسیم قدرت توازنش را از دست می دهد و جامعه و دولت دچار بحران می گردند.

۱۴- فقره ۲ ماده ۱۱۱ تعدیل قانون اساسی از صلاحیت لویه جرگه است، پس تصویب آن مربوط کدام ارگان

است. (۴۶) مسوده نویس تفاوتی را میان تعدیل و تصویب نمی بیند گویا این آخرین قانون اساسی بوده و ابدی می باشد.

۱۵- فقره ۳ ماده ۱۱۱ محاکمه رئیس جمهور را مربوط به صلاحیت لویه جرگه دانسته است. (۴۷) لویه جرگه ارگان موقتی بوده و نهاد های مسلکی برای محاکمه ندارد. اگر هدف مسوده نویس «سلب اعتماد» باشد، در آن صورت بهتر است این صلاحیت به شورای نمایندگان (ولسی جرگه) سپرده شود. محاکمه پروسه پیچیده حقوقی و مسلکی است که بدون محاکم با صلاحیت، ارگان دیگر قادر به اجرای آن نیست. همچنان هنگامی که رئیس جمهور سلب اعتماد شود، به حیث تبعه (شهروند) معمولی در محاکم معرفی می گردد. محاکمه توسط لویه جرگه از اصول حقوق فاصله دارد. *

* در این جا قابل یادآوری است که محاکمه و سلب اعتماد رئیس جمهور دو موضوع متفاوت است، محاکمه وقتی جایش را دارد که رئیس جمهور به جرایمی چون خیانت ملی متهم باشد.

این متن از پیش نویس قانون اساسی (۲۰۰۲) گرفته شده بود، اما ماده ۶۹ قانون اساسی تصویب شده در (۲۰۰۴) این موضوع را به ارتکاب جنایات ضد بشری و خیانت ملی مرتبط دانسته و لویه جرگه را نیز در این روند ذیدخل ساخته است که به باور من مشکل تراشی برای اجرای محاکمه رئیس جمهور است که متهم به جرم باشد.

۱۶- ماده ۱۴۷ تمدید وقت رئیس جمهور در حالت اضطرار است که این ماده نیز به خاطر تقویه هرچه بیشتر دیکتاتوری رئیس جمهور در نظر گرفته شده است. (۴۸) باید متذکر شد که اگر افغانستان به دیکتاتوری ضرورت داشته باشد و آن باید دیکتاتوری قانون باشد، نه شخص یا رژیم.

۱۷- در ماده ۱۴۹ پیش نویس می خوانیم که: «اصل پیروی از احکام دین مقدس اسلام و نظام جمهوری تعدیل نمی شود.» (۴۹) در اینجا نظام سیاسی کشور را نیز در پهلوی اساسات دین مقدس اسلام غیر قابل تعدیل دانسته است. در حالی که نظام جمهوری و هر نظام دیگر قابل تغییر است و این کار به فیصله مردم بستگی دارد و مردم هر آن بخواهد نظام را باید تغییر بدهند و نظام مورد نظر خود را مستقر بسازند. دیده می شود که چقدر به مهارت اسلام مورد بهره برداری ابزاری قرار گرفته و اسلام سیاسی با شدت تمام شامل حال زندگی سیاسی جامعه می گردد و بر علاوه پوشش طلایی دینی و مذهبی به حقوق اساسی مردم نیز سایه می افکند و حتی راه و رسم های بعدی را نیز تعیین می نماید زیر نام اصول آزادی و دموکراسی جاودانه گی اش را دیکته می نماید، تا هر نوع حقوق و آزادی های مردم را محدود و عاملین آنها

را تکفیر نمایند و همچنان بتوانند با ابزار قانون و آنهم اصول استحکام یافته در قانون اساسی مورد تعدی و فشار قرار بدهند. جا دادن چنین نورم در انستیتوت ریاست جمهوری صلاحیت های امیر عبدالرحمان خان (ضل الله) را به رئیس جمهور آینده افغانستان می دهد. این کار اصل تقسیم قدرت را پامال نموده صلاحیت و امکانات سوءاستفاده ارگان اجرائیه را برهم میزند و امکانات ایجاد رژیم دیکتاتوری را بیشتر ساخته که در نتیجه افغانستان را باز هم بی ثبات تر می سازد.

۱۸- برای متن فارسی قانون اساسی کلمات ذیل را به جای اصطلاحات ذیل که در ادبیات حقوقی افغانستان مروج است پیشنهاد می نمایم:

مجلس نمایندگان به جای کلمه ولسی جرگه ، مجلس سنا ، عیان یا بزرگان به جای مشرانو جرگه ، شورای عالی به جای لویه جرگه ، دیوان عالی قضا به جای ستره محکمه ، دادستان به جای سارنوال ، حاکم به جای ولسوال.

۱۹- در ماده بیستم آمده است که سرود ملی افغانستان باید به زبان پشتو باشد. (۵۰) این کار وحدت ملی را خدشه دار می سازد. زبان دری زبان مروج تر از پشتو است. اگر سرود ملی به زبان دری باشد بهتر است. اگر کسی به این پیشنهاد بنابر انگیزه های قومی و زبانی مخالفت می نماید

و باید بداند که دیگران نیز زبان خود را دوست داشته و حق مخالفت را دارند. و یا این که نصف سرود ملی باید به زبان دری باشد که از آن شیر و شکر به میان آید. *

* یادآور می شوم که مفکوره سرود ملی به دو زبان یک گذشت و یک سازش برای تأمین صلح بوده که نویسنده کتاب ۲۴ سال پیش اجرای آن را به خیر جامعه میدانسته است. در حقیقت فارسی دری زبان اکثریت مردم افغانستان است که حتی پشتون های ساکن در شهر ها، به ویژه در کابل به زبان فارسی صحبت می کردند. ذکر این برتری جویی زبانی - قومی در قانون اساسی پیامد های ناگوار روانی و سیاسی داشت.

اگر بخواهند که ملت ما نیز شیر و شکر باشد و اتحاد واقعی ملی بدون برتری جویی تأمین گردد. اگر ما وحدت واقعی ملی را می خواهیم؛ پس وحدت ساحات فرهنگ، زبان و همه بخش های زندگی را در بر بگیرد، تا وحدت ارگانیک ملی تأمین گردد. اگر برتری جویی شامل وحدت گردد و به نام وحدت بالای مردم تحمیل گردد، در آن صورت نتیجه آن جز نفاق و جنگ نمی تواند چیزی دیگری باشد. قانونی ساختن پروتکسیونسم زبان که یکی از علل نفاق در افغانستان، یک کار نامعقول است. در طرح قانون اساسی در مورد این مساله مهم باید تعمق بیشتر صورت بگیرد.

کار نشراتی من در باره قانون اساسی، از دیدگاه یک شخص مستقل، خارج از حکومت و گاهی هم به حیث اپوزسیون مطرح و نشر گردیده اند. به باور من اگر افغانستان راه دموکراسی را پیش گیرد، به اپوزسیون نیرومند ضرورت دارد. زیرا عناصر متشکله دولت که در «بن» جرمی پایه گذاری گردیده است، علایم استعمال زور، ظلمت گرایی تا دیر زمانی در آن حفظ خواهد شد. چنانچه در مقدمه موافقت نامه بن آمده است «با ابراز تمجید از مجاهدین افغانستان که سال های دراز از استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی کشور

دفاع کرده اند و نقش بازر در مبارزه علیه تروریسم و اختناق بازی کرده اند و اینک با فداکاری و ایثار به قهرمانان صلح و ثبات و باز سازی مادر وطن عزیز خود مبدل می شوند.» (۵۱) بنابر محاسبه اشتباه آمیز یا اشتباه عمدی بن ، «قهرمانان، صلح و ثبات و بازسازی توسط رسانه‌های جمعی کشورهای بنیادگذار کنفرانس بن به نام جنگ‌سالاران (Warlords) یاد می شوند و ناکامی پلان و پروگرام بن نیز به آن‌ها نسبت داده می شود. این حقایق می رساند که ایجاد حکومت قانون، جامعه مدنی و دولت حقوقی در افغانستان کار ساده نبوده و به مقاومت شدید هوا داران دموکراسی واقعی ضرورت دارد. اگر دموکراسی خواهان می بیند که آرمان‌های آنها در داخل دولت نو تشکیل منعکس نمی گردد، پس حق دارند که مانند نیروی بزرگ اپوزسیون علیه نشانه‌های زور و ظلمت بسیج شوند، تا با ایجاد توازن قوا، منافع ملی آن‌ها حفظ گردد و کسانی که با یونیفورم جنگ داخل نهادهای نو تشکیل و پروسه ملکی سازی افغانستان می گردند، با اپوزسیون نیرومند هوادار صلح و دموکراسی روبرو باشند. با تأسف عده‌ای این ضرورت مبرم جامعه و کشور را درک کرده نمی توانند و مخالفت را دشمنی تلقی می نمایند. تیوری حقوق و دولت و

تجارب تاریخی شکل‌گیری، رشد و زوال و سرنگونی دولت‌ها و حکومت‌ها پدیده پیچیده‌ای است که نه تنها به حمایت و پشتیبانی، بلکه به مخالفت نیز ضرورت دارد. مخالفت به‌خاطر دادن استقامت درست و جلوگیری از انحرافات. هرگاه جریان‌ات مربوط به جامعه و کشور نظر به ملحوظات و تأثیرات منفی داخلی و یا خارجی به انحراف کشانیده شود، و همه اعضای حکومت به آن موافق باشند، صاحب‌نظران و متخصصین بنابر نقش نداشتن آن‌ها بی تفاوت بمانند یا کنار گذاشته شوند، پس چطور می‌توان جلو انحرافات را گرفت؟ از این‌رو هر حکومت که بخواهد راه دموکراسی را انتخاب نماید، برعلاوه حمایت بدون چون و چرا به نیروی اپوزیسیون نیز نیاز دارد. بزرگترین فاکتور دموکراسی در همین جا نهفته است. حکومت یا رژیم‌ی که اپوزیسیون را نپذیرد و تحمل کرده نتواند و نظریات آن‌ها را نشنود، رژیم مذکور جز دیکتاتوری نمی‌تواند چیز دیگری باشد. این بهترین محک برای تفکیک رژیم دموکراسی و دیکتاتوری می‌باشد.

نکات مهم

۱- افغانستان به دیکتاتوری رئیس‌جمهور ضرورت ندارد. این طرح برای این کشور خطرناک است و خطر آن

متوجه حاکمیت ملی آن می‌باشد. خارجی‌ها می‌تواند با به قدرت رساندن رئیس جمهور دیکتاتور با استفاده از محرومیت‌ها و نفاق فعلی، دست‌نشانده‌شان را به قدرت برسانند و به استفاده از دیکتاتوری که در پیش نویس پیش‌بینی شده، منافع ملی افغانستان را با خطر مواجه نموده و به استفاده از دموکراسی قلابی افغانستانی‌ها را از افغانستان محروم نمایند. محرومیت فرزندان وطن از تحصیلات عالی یکی از نمونه‌های بارز آن است که همین اکنون روی دست گرفته شده است. بنائاً انسیتوت حقوقی ریاست جمهوری در این مسوده باید تغییر داده شود و بعضی صلاحیت‌های رئیس جمهور مطابق اصول دموکراسی تقسیم قدرت به شورای ملی و به ویژه به شورای نمایندگان «ولسی جرگه» سپرده شود. قابل ذکر است که انسیتوت ریاست جمهوری به تحول بنیادی و تغییر صلاحیت‌ها نیازمند است، تا اصول تقسیم قدرت که روح دموکراسی است در افغانستان پامال نگردد. *

* پامال شدن تقسیم قدرت و دموکراسی، پیشینی نویسنده در سال ۲۰۰۲ بود که در سال‌های اخیر حکومت اشرف غنی احمدزی این نظام سیاسی به حکومت سه نفری اول (اشرف غنی، حنیف اتمر و معصوم ستانکزی) و سه نفر دوم (اشرف غنی، احمدالله محب و فضل محمود فضلی تبدیل شده بود. (۵۲)

۲- به عقیده من نظر به خصوصیات ملی، اتنیکی، جغرافیایی و وضع کنونی امنیتی طرز حکومت در افغانستان باید جمهوری پارلمانی باشد*، نه جمهوری ریاستی یا حکومتی. زیرا در اجرای مسایل مهم سیاسی در صورتیکه پارلمان آنرا عهده دار باشد مردم در اعمال قدرت خود را شریک دانسته و می بیند که نماینده های آنها در اجرای این و یا آن مساله شریک هستند. در صورت اجرای مسایل مهم و سرنوشت ساز ملی توسط رئیس جمهور که شخص است و می تواند تحت تأثیرات قومی، مذهبی، سیاسی و منافع خارجی قرار بگیرد. برای مردم سوال و تشویش پیدا می شود و مردم خود را از قدرت دور احساس کرده و این محرومیت بحرانهای موجود را تشدید می نماید.

* نویسنده کتاب در چاپ اول بعد از مطالعه پیش نویس قانون اساسی در سال ۲۰۰۲ برای جلوگیری از دیکتاتوری رئیس جمهور، به جای نظام دولتی ریاستی، نظام پارلمانی را پیشنهاد کرده بود.

۳- انحصار دینی و اسلام سیاسی که همه انستیتوت های حقوقی در این پیش نویس را فرا گرفته است تقلیل یابد و از تبعیض و تفوق مذهبی که منبع هزاران رنج به مردم افغانستان شده است، جلوگیری به شود و افکار و اندیشه مردم در قید و اسارت اسلام سیاسی حصار نگردند. چنانچه ماده ۳۵ پیش نویس، آزادی بیان را در افغانستان نابود می سازد و شیوه بیان عقاید مردم را فقط از یک راه اجازه می دهد. این ماده به شیوه های تفتش عقاید (انگیزیسیون) قرن چهاردهم مشابه است. جا دادن تفتش عقاید در قانون اساسی در قرن بیست و یکم ناممکن و محال بوده و عاملین این کارمردم افغانستان را اهانت می کند که عواقب تبهکن را به دنبال خواهد داشت.

۴- در باره لقب بابای ملت و جا دادن آن در قانون اساسی باید گفت که این بخش در قانون اساسی کاملاً بی مورد است. اگر آقای حاندکرزی علاقه مند اعطای این لقب به محمد ظاهر شاه باشد، او می تواند به استفاده از صلاحیت ریاست جمهوری فرمانی را صادر و به وی امتیازاتی را که می خواهد بدهد. تصویب لقب بابای ملت توسط نماینده های لویه جرگه و جادادن آن در قانون اساسی، لویه جرگه را به لویه جرگه های پیشین مشابه ساخته و قانون اساسی را نیز به آله استفاده جویی

و امتیاز پسندی حکومت های خاندانی مبدل می سازد. شاید اکثریت قاطع مردم افغانستان طرفدار اعطای این لقب به محمد ظاهر شاه نباشند، ولی حکومت موقت می تواند با وارد نمودن فشار بالای نماینده ها آن را به تصویب برساند. در آنصورت فیصله های لویه جرگه مانند همیشه خلاف میل مردم و قانون اساسی نیز قانون اساسی مردمی نخواهد بود. قضاوت در باره رژیم های گذشته افغانستان در شرایط فوق العاده تیره ملی و بین المللی کار مشکل است. ولی امتیاز بزرگ به رژیم های مستبد خاندانی اهانت بر مخالفین این رژیم ها می باشد. قانون اساسی جدید باید خط جدید سیاسی را مشخص کند نه این که به وسیله تفوق خواهی عده ای بر علیه دیگران تبدیل شود.

(این مقاله قبل از تدویر لویه جرگه قانون اساسی به مراجع حکومت موقت و افراد تاثیرگذار بر روند «دولت سازی» ارسال شده است.)

(۲)

اسلام سیاسی و لویه جرگه دو حربه کوبنده در ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان

نشر شده در شماره اول، اکتوبر ۲۰۰۳، اندیشه نو، تورنتو

توافقات کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱م تشکیل اداره موقت و حکومت انتقالی، طرح و تصویب قانون اساسی و ایجاد دولت انتخابی و حقوقی بر اساس اصول دموکراسی و جامعه مدنی بود که بر مردم افغانستان وعده داده شده بود، تا افغانستانی‌ها کشورشان را به میدان جنگ مبارزه غرب با تروریسم جهانی مبدل سازند. جنبه‌های تبلیغی و تشریفاتی مراحل این پروگرام جهان «آزاد» یکی پی دیگر می‌گذرد و دموکراسی را که خارجی‌ها به افغانستان باید به ارمغان بیاورند، فرا میرسد، انتخابات در لویه جرگه اضطراری در سال ۲۰۰۴م از پایین به بالا نشان داد که افغانستانی‌ها می‌توانند از اصول دموکراسی استفاده

نماینده های لویه جرگه که از قانون آگاهی ندارند، قانون اساسی را تصویب می کنند.



نمایند ، ولی بالایی ها یعنی تنظیم کننده های داخلی و خارجی نتوانستند از آن بهره برداری معقول نمایند. باز هم همان اشتباه سده ها تکرار گردید که ما در اجرای اصول و مزایای دموکراسی از بالا به پایین آماده نیستیم. انتصابات گسترده به نفع گروه های مشخص ، شیوه های پیشبرد اجلاس ها و نقض اصول رای گیری و ده ها مسایل دیگر روش تهدید آمیز پروسه تشکیل حکومت را به نفع تفنگ سالاران چرخاند که عواقب آن موجب ناامنی در کشور گردید و وظایف عمده دولت انتقالی مانند خلع سلاح ، بازسازی و بازگشت مهاجرین به مشکلات و کندی روبرو گردید. اکنون که مراحل حکومت سازی برای افغانستان به مراحل حساس آن رسیده طرح و تصویب قانون اساسی نیز به موانع مواجهه است. مخفی نگهداشتن مسوده قانون اساسی ، وقت محدود برای بحث عامه و تاثیرات منفی سنت های گذشته و ده ها مسایل دیگر حقوق و آزادی های انسان را به مخاطره می اندازد. در این نبشته دو مانع بزرگ را که یکی نقش قاطع ساختارهای سنتی مانند لویه جرگه و دیگری نقش خارق العاده اسلام سیاسی بر حقوق و آزادی های انسان است مورد بررسی قرار می دهیم . گرچه مسوده این قانون تا کنون توسط کمیسیون دولتی نشر نگردیده ، ولی نوشته

های قانون گونه به نام مسوده در مطبوعات برون مرزی به نشر رسیده اند که در خور بحث است.

اسلام سیاسی در مسوده قانون اساسی جدید

اسلام سیاسی چیست؟ بهترین نمونه اسلام سیاسی در کشور همسایه افغانستان یعنی پاکستان موجود است. تفاوت اسلام سیاسی با اسلام تمدنی و عرفانی در آنست که اسلام سیاسی اصول اساسی اسلام را که عدالت، تقوا، انصاف، احسان، تواضع، خیر، صلاح و دستگیری از مستضعفین است، از دست می دهد و همه نیرواش را با دستیابی به قدرت سیاسی متمرکز می سازد. با تاسف اسلام سیاسی به جای شیوه های معقول دسترسی به قدرت همواره از اسالیب زور و تعدی، ترور، تکفیر و امحای فزیکی مخالفین و دیگراندیشان کار می گیرد. اسلام سیاسی با به دست آوردن قدرت نیز اصول زور و دهشت و ترور را ادامه می دهد. چنانچه بنیادگرایی مذهبی به مشکل بزرگ جهانی مبدل گردیده و تا اکنون میلیون ها انسان قربانی این پدیده تبهکننده گردیده اند. تاکید بر اصولی که قدرت را مذهبی بسازد از علایم اسلام سیاسی است. گرچه شناسایی و استحکام حقوقی دین اسلام که در فقره دوم ماده اول مسوده قانون اساسی نه تنها قابل

تشویش نیست ، بلکه کاریست درست و مناسب. بطور مثال در این فقره آمده است که: (دین افغانستان دین مقدس اسلام است.) به عقیده من این تضمین حقوقی و آنهم در قانون اساسی برای مردم متدین افغانستان کافی است. ولی زمانیکه در ماده ۱۰۸ مسوده نوشته می شود که : (اصل پیروی از اساسات دین مقدس اسلام و نظام جمهوری تعدیل نمی شود.) در اینجا نظام سیاسی کشور را نیز در پهلوی اساسات دین مقدس اسلام غیر قابل تعدیل دانسته است. در حالی که نظام جمهوری و هر نظام دیگر قابل تغییر و تعدیل است و این کار به فیصله مردم بستگی دارد و مردم هر آن بخواهند نظام را باید تغییر بدهند و نظام مورد نظر شان را مستقر بسازند. دیده می شود که چقدر به مهارت اسلام مورد بهره برداری قرار می گیرد و اسلام سیاسی با شدت تمام شامل حال زندگی سیاسی جامعه افغانستانی می گردد و بر علاوه پوشش طلایی دینی و مذهبی به حقوق اساسی مردم نیز سایه می افکند و حتی راه و رسم نسل های بعدی را نیز تعیین می نماید و اصول اسلام سیاسی جاودانی و غیر قابل تغییر دانسته و خلاف اصول آزادی و دموکراسی جاودانه گی اش را دкте می نماید، تا هر نوع حقوق و آزادی های مردم را محدود و عاملین آنها را نه تنها

تکفیر نمایند ، همچنان بتوانند با ابزار قانون و آنهم اصول استحکام یافته در قانون اساسی مورد تعدی و فشار قرار بدهند. جا دادن چنین نورم در انستیتوت ریاست جمهوری صلاحیت های امیر عبدالرحمان خان (ظل الله) را به رئیس جمهور آینده افغانستان می دهد. این کار اصل تقسیم قدرت را پامال نموده ، صلاحیت و امکانات سوءاستفاده ارگان های اجرایی را در مقابل پارلمان بالا برده و توازن قدرت میان قوای دولتی را برهم میزند و امکانات ایجاد رژیم دیکتاتوری را بیشتر ساخته که در نتیجه افغانستان را باز هم بی ثبات تر می سازد. همچنان در ماده سوم مسوده آمده است که (شریعت اسلام یگانه مصدر اصلی تقنین در افغانستان می باشد). شکی نیست که شریعت از مهم ترین منابع حقوق در افغانستان بوده و خواهد بود، ولی تاکید کلمه (یگانه) در این ماده اضافی است. زیرا افغانستان با مناسبات وسیع خارجی که دارد به قانون گذاری نورماتیفی ضرورت دارد. مثال همین مسوده در چند مورد اشاره بر آن دارد که این و یا آن ساحه توسط قانون تنظیم می گردد. این قوانین پیش بینی شده در قانون اساسی باید طرح و تصویب شوند که بدون شک قوانین تصویب شده و مدون بوده و مسایل دنیایی را تنظیم می نماید. از این رو مطابق تاکید مکرر مسوده

منبع دیگری تقنین نیز در افغانستان باید موجود باشد که قوانین نورماتیفی می‌باشد. همچنان نقش قاطع لویه جرگه که در فصل ششم این قانون از موجودیت منبع دیگر حقوق نیز شاهد این ادعا است که منابع دیگر مانند عرف و عادات و اخلاق نیز وجود دارد. اگر نویسنده این متن بیم داشته باشد که قوانین تصویبی و مدون مخالف شریعت اسلامی نباشد، در آنصورت این تضمین در بند اخیر همین ماده موجود است که «در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند متناقض با اساسات دین مقدس اسلام و دیگر ارزش‌های مندرج این قانون اساسی وضع شود.» (۵۳) پس کلمه (یگانه) بی‌مورد و فشاری است که از چشمه اسلام سیاسی آب خورده است و مسوده نویسان جسارت حذف کلمه اضافی را که متن قانون اساسی را متناقض ساخته است، نداشته و مسوده زیر فشار تفنگداران اسلام سیاسی نوشته شده است.

در ماده چهل و چهارم اسلام سیاسی چهره اصلی اش را نمایان ساخته و ساحات دنیایی را سیاسی مذهبی می‌سازد. (۵۴) مسوده نویسان اسیر و بیچاره این نورم‌ها را در قانون اساسی جا می‌دهند که: (دولت نصاب واحد تعلیمی را در چوکات اساسات دین مقدس اسلام، فرهنگ ملی و مطابق به اصول علمی به سطح بین‌المللی

وضع و تطبیق می کند و نصاب مضامین دینی در مکاتب را بر مبنای مذهب اسلامی موجود در افغانستان تدوین می نماید.) در حالی که چنین تضمینی در مورد تعلیمات دینی در ماده شانزدهم نیز موجود است. تاکید مکرر نمایانگر فشاری است که بالای مسوده نویسان موجود بوده است.

علل عمده تاثیرات دین و مذهب در مسوده که سند فوق العاده سیاسی و حقوقی و استحکام حقوقی آن در مواد اول ، دوم ، سوم ، شانزدهم ، سی و یکم ، سی و چهارم ، چهل و چهارم و شصتم تاکید گردیده است، یکی موجودیت و تاثیرات جنگ سالاران است که اساس و بقای قدرت شان را اسلام سیاسی تضمین می نماید و دیگری مساعی افرادی که بقای سلطه شان را در احیای سلطنت می بینند. همچنان تاثیرات سرایت اسلام سیاسی از کشورهای همسایه مانند پاکستان بالای مسوده قانون اساسی افغانستان می تواند بطور عمدی توسط نماینده های خارجی بخصوص امریکا تحمیل شده باشد. زیرا امریکا در پاکستانیزه شدن افغانستان دلچسپی زیاد دارد، تا دموکراسی واقعی . در پاکستان سه نیرو یعنی دموکرات های بی ثبات و بی بنیاد مانند بینظیر بوتو و حزب مردمش ، نظامیان کودتاگر و روحانیون افراطی

که جلو آنها به دست استخبارات ایالات متحده امریکا است، به نوبت روی صحنه سیاسی پاکستان آورده می شوند و هر نیرویی که شروع به بازیگوشی در مقابل امریکا نماید به استفاده از کودتا سرنگون می گردد و بعد از مدتی حکومت کودتایی به حکومت (قانونی) مبدل می گردد. گردانندگان خارجی مساله افغانستان در سیاست پاکستانیزه ساختن اشتباهات جبران ناپذیر را مرتکب می شوند. جهان به افغانستان با ثبات ضرورت دارد و اجرای اکسپرمنت (تجربه) بالای افغانستانی‌ها دیگر جنایت نابخشودنی است. افغانستان پاکستان نیست. ادامه خشونت و بی ثباتی عواقب ناگوار را به افغانستان و جهان در قبال خواهد داشت.

اسلام سیاسی که اسامه بن لادن، ملا عمر، تروریزم، نفاق ملی، مواد مخدر، کشتار جمعی و در آخرین تحلیل تفکنداران طالبی و جهادی میراث آنست، باز هم موجودیت و بقای آنها در مسوده قانون اساسی افغانستان بالای مردم تحمیل می گردد و مساعی به خرج داده می شود که با بی حیایی تمام آنها را در پوشش زرین «دموکراسی» جابجا نمایند. در حقیقت گرگان درنده ایکه رمه را تار و مار نموده اند، این بار به صفت چوپان عرض وجود می نمایند.

حاکمیت سنت ها به جای حکومت قانون

گرچه انتظار می رفت که تاثیرات قوانین کهنه بخصوص قانون اساسی سال ۱۹۶۴م در مسوده قانون اساسی جدید بیشتر باشد، دیده شد که طرح مسوده، نه تنها از این مدرک متضرر است، عواملی دیگری وجود دارد که سنت گرایی بیش از حد را در طرح قانون اساسی تحمیل نموده است. گویا سه دهه جنگ خونین با ظلمت پسندی ها و عقب گرایی ها هیچ رابطه یی نداشته و ما مکلف نیستیم که از آن درسی بگیریم. باز هم باید به عقب برویم و سنت ها را مقدم بر همه چیز بشماریم. گرچه سنت ها در جای شان قابل احترام اند، ولی نباید سرنوشت ملت و کشور را به دست سنت های سپرد که پاسخگوی شرایط کنونی جامعه ما نیستند. صلاحیت بیش از حد به لویه جرگه گریز عمدی از حاکمیت قانون است. واگذاری عمده ترین ساحات مناسبات اجتماعی که در برگیرنده حقوق اساسی مردم است، به لویه جرگه تکتیکی است که از تقسیم واقعی قدرت جلوگیری به عمل آورده شود و نمایندگی مردم، اقشار، اصناف و احزاب در قدرت سردرگم باقی بمانند و به جای معیار های دقیق حقوقی رسم و رواج های کهنه جابجا گردد تا گردانندگان «قدرت» بتوانند به آسانی آن را مورد بهره برداری قرار

بدهند.

جرگه از دیدگاه افغانستان شناسی و تاریخ مفهوم عمیقاً قبیله‌یی را احتوای کند. قبایل مختلف افغانستان از جرگه به حیث وسیله حل قضایای مشترک طایفه‌ای و قبیله‌ای آن‌ها استفاده می‌کردند. به تدریج جرگه‌ها با کسب نورم‌های عنعنوی و رسومی و اجتماعی به انستیتوت حقوقی مبدل گردید و آهسته آهسته به مثابه مظاهر قدرت و مرجع حل مسایل مهم و ارگان قانون‌گذاری مورد استفاده قرار گرفته است. با تغییر نام جرگه به لویه جرگه (جرگه بزرگ) ارزش و نقش حقوقی و سیاسی آن ارتقا نموده، ولی در شکل، عملکرد و ماهیت آن کدام تحولی رونما نگردیده است.

یکی از عمده‌ترین نقایص لویه جرگه وابستگی بیش از حد آن به عوامل جنگی و نظامی می‌باشد. با آنهم لویه جرگه به حیث عالی‌ترین ارگان قدرت، مرجع قانون‌گذاری، و به ویژه در بخش قانون اساسی کشور مورد بهره‌برداری قدرت‌مداران قرار گرفته است. هرگاه برگزاری لویه جرگه‌ها، مصوبه و اسناد آن‌ها از دیدگاه حقوقی مورد بررسی قرار گیرند، دیده می‌شود که لویه جرگه در افغانستان گاهی با صلاحیت پارلمان، زمانی با کنگره و دیگر ارگان‌های نمایندگی مردم مغالطه گردیده

و لی شرایط و مراسم لازم در تدویر آن‌ها که با معیار های ارگان های فوق مطابقت داشته باشد، در نظر گرفته نشده است. غرض سهولت در توضیح این مساله ، لویه جرگه های برگزار شده در افغانستان را مرور می کنیم ، تا باشد مؤثریت ها و کاستی های آن‌ها را در مراحل مشخص تاریخ افغانستان مورد مطالعه قرار داده باشیم.، زیرا توضیح و تفهیم این مسایل پیچیده با ارایه رویداد های تاریخی کاملاً مسجل می گردد. لویه جرگه ۱۷۴۷م اولین دولت قبیله یی را در افغانستان استحکام بخشید و قبیله درانی را در قبضه امور کشور حاکم ساخت؛ لویه جرگه ۱۸۶۵م نیز در عمیق ترین بحران سیاسی برگزار، ولی نتوانست نقش قاطع را در ایجاد ثبات در کشور بازی کند. لویه جرگه ۱۹۱۵م به دعوت امیر حبیب الله خان غرض تأمین اهداف سیاسی برگزار گردید که در آن بی طرفی افغانستان در جنگ جهانی اول به تصویب رسید؛ لویه جرگه ۱۹۲۴م مرحله اصلاحات دوره امانی را تأیید کرد؛ لویه جرگه ۱۹۲۸م غرض مرحله دوم اصلاحات اقتصادی و اجتماعی امان الله خان و راه های بیرون رفت افغانستان از عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی برگزار شد. بسیاری از فیصله ها و قوانین طرح شده در این جرگه از طرف گروهی از روحانیون و مامورین

مفسد دولت سبوتاژ گردید. افراطیون مذهبی، خوانین و فیودال‌ها و به تحریک آن‌ها عده ای از مردم، در تطبیق این فیصله‌ها موانع جدی ایجاد کردند که به سقوط شاه امان الله منجر شد. تدویر لویه جرگه ۱۹۳۱م برای تصویب پروگرام سیاسی محمد نادر شاه بود. لویه جرگه ۱۹۴۱ در شرایط دشوار جنگ دوم جهانی دعوت شده بود. لویه جرگه ۱۹۵۵م در مورد حل مساله پشتونستان بود. لویه جرگه ۱۹۶۴م قانون اساسی کشور را تصویب کرد که از درخشان‌ترین صفحات قانون‌گذاری کشور به شمار می‌رود. مشخصات دموکراسی افغانستانی در آن تجلی بیشتر نموده است. انکشاف علایم دموکراسی در عمل، بدبینان خارجی و عقب‌گرایان داخلی را برآشفته و جامعه را آبتن بحران جدید سیاسی ساختند. لویه جرگه ۱۹۸۵م رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بر امور کشور تحمیل کرد. لویه جرگه ۱۹۸۷م موجودیت قوای نظامی شوروی در افغانستان را تأیید و آن‌را حامی استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان دانست. لویه جرگه ۱۹۸۹م قانون اساسی پیشنهادی داکتر نجیب‌الله را تصویب نمود که ماده دوم آن دین مقدس اسلام را دین رسمی در افغانستان اعلان نمود. همچنان لویه جرگه ۱۹۹۰م قانون اساسی را تغییر و تعدیل نموده

و با ارزیابی وضع کشور برای نجیب الله صلاحیت بیشتر را اعطا نمود.

جرگه ها از رسوم پسندیده دوره ملوک الطوائفی و ماقبل فیودالی بوده که حل مسایل مربوط به هر طایفه و قبیله در افغانستان به وسیله آن حل و فصل می گردید. ارتقا این عنعنه در سطح همگانی دولتمداری افغانستان که نام آن از جرگه به لویه جرگه مبدل گردید، مقتضی تغییرات قانونمندان در شکل، طرز کار و ترکیب آن بود. زیرا در سطح دولت، مناسبات عالی تر از مناسبات قبیله وجود دارد که بایست در ماهیت جرگه ها و لویه جرگه ها نیز تغییرات تدریجی رونما می گردید. با تاسف در تدویر لویه جرگه ها همیشه سعی شده است که شکل ابتدایی آن حفظ گردد. از تکامل تدریجی ماهوی و شکلی آن آگاهانه جلوگیری به عمل آمده است. زیرا شکل کهن لویه جرگه ها به نفع حاکمان قدرت و نظام های مطلقه بوده است. به طور مثال انتصاب نماینده ها «وکلاي» لویه جرگه توسط قدرت حاکم همواره فاقد نمایندگی وسیع اقشار، اصناف گروپ های اجتماعی و سیاسی بوده اند. در این نمایندگی از کثرت اقشار منور جلوگیری قاطعانه صورت گرفته است. هرگاه ترکیب نمایندگی در لویه جرگه های برگزار شده در افغانستان

مورد ارزیابی قرار گیرد، دیده می شود که اکثریت فرمایشی در آن ها حفظ گردیده است. زیرا نماینده های لویه جرگه انتخابی نبوده، طبق لزوم دید حلقه حاکمه چنان برگزیده می شوند که با منافع گروه حاکم مطابقت داشته باشد. این روش مردم را از سهمگیری در ایجاد قدرت و تشکیل دولت در کشور شان محروم می سازند. لویه جرگه ها عموماً وظایف عمده قانون گذاری را به عهده دارند. بنابر رعایت اصل پروفشنالیزم باید در آن حتمی باشد. در لویه جرگه های برگزار شده، قلت حقوقدان مشهود است. با نقض این اصل گردانندگان امور مساعی به خرچ داده اند، تا اسناد تقنینی قبلاً تهیه شده را بدون تغییر و تعدیل به تصویب رسانند و لویه جرگه ها را به آله استحکام قدرت و پوشش طلایی خود کامگی شان مبدل سازند. با تاسف لویه جرگه ها تا اکنون به مثابه قدرت محسوس و مستقل نمایندگی مردم در تاریخ افغانستان عرض وجود نکرده است. زیرا در عقب آن قدرت اجتماعی، صنفی و قشری موجود نبوده و اکثراً غرض اجرای پلان حلقات حاکم از آن ها استفاده به عمل آمده است. عده ای لویه جرگه را منحصر به این یا آن گروپ اتنیک دانسته، «افتخارات» سراسری افغانستانی آنرا نفی می کنند. این نظر کوتاه بینانه، لویه

جرگه را از رشد و انکشاف تاریخی آن باز داشته، آنرا محدود به مناسبات قبیله‌ای و اتنیکی نگه‌میدارد. بحث روی این موضوع پرمناقشه بوده، به تحقیقات جامع و جداگانه ضرورت دارد. عده‌ای پسوند (لویه) را در مقایسه با جرگه مقدم تر و عمده تر دانسته و به نوعی تقدیس قایل می‌گردند و هر نوع نظر در این مورد را تکفیر می‌نمایند. نقص عمده و جدی در لویه جرگه در آنست که جرگه‌ها به حیث انستیتوت قدرت، ارگان قانون‌گذاری و نمایندگی مردم، وظایف مشخص ندارند. لویه جرگه‌ها به خاطر وظایف نه، بلکه غرض اهداف کوتاه مدت سیاسی تدویر یافته و بعد از برآورده شدن اهداف غالباً مصوبات آن فراموش می‌گردد. نماینده‌های لویه جرگه به شیوه انتصابی دعوت می‌شوند و حضور دوامدار به حیث ارگان فعال ندارند. به باور من لویه جرگه‌ها در افغانستان وظایف سنگین و بالاتر از صلاحیت قانونی را عهده دار گردیده‌اند. به طور مثال تصویب قانون اساسی، انتخاب رئیس جمهور، انتخاب اعضا و تشکیل پارلمان نباید توسط لویه جرگه‌ها صورت بگیرد. این حق بلااستحقاق و انکارناپذیر مردم افغانستان است که سهم مستقیم شان را در ایجاد حاکمیت و ساختمان دولت اعمال کنند. تصویب قانون اساسی توسط لویه

جرگه های انتصابی و طبق عنعنه مطابق فهرست قدرت حاکم خلاف اصول حقوقی، سیاسی و نقض صریح و آشکاری حقوق بشر می باشد. چنانچه در فقره اول ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هر کس حق دارد در اداره عمومی کشور خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم به وسیله نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جویند.» (۵۵) در حالی که هیچگاه نماینده های لویه جرگه، آزادانه انتخاب نشده اند، ولی به خود اجازه داده اند که قانون اساسی را تصویب نمایند و رئیس جمهور را انتخاب نمایند. این عمل اکثریت ملیونی مردم را از حق رأی در مهم ترین مسایل کشور شان محروم می سازد.

بنابر تبلیغات خارجی لویه جرگه، مجلس «بزرگان» و «مشران» است، زیرا آنها می دانند که زن و نسل جوان و منور افغانستان که عامل مهم آزادی و دموکراسی اند نظر به سنت های کهنه و مردود در جمع «بزرگان» و «مشران» نیستند. به این ترتیب آنها می خواهند به استفاده از سنت پسندی های گذشته کنترل امور افغانستان را برای خود آسانتر بسازند.

اکنون بعد از مکث مختصر به اصل مطلب که نقش لویه جرگه در مسوده قانون اساسی است برمیگردیم. مسوده

جدید لویه جرگه را در فصل پنجم از ماده ۱۱۶ تا ۱۲۲ در هشت ماده تسجیل نموده و به آن قانونیت بخشیده است که بررسی آن نهایت دلچسپ و ضروری است. چنانچه در ماده ۱۱۶ آمده است: «لویه جرگه عالی ترین مظهر اراده مردم افغانستان می باشد.» (۵۶) در کشورهای حاکمیت قانون، عالی ترین مظهر اراده مردم انتخابات آزاد، رفراندوم و پارلمان است که همه اعضای آن در حوزه انتخاباتی از طرف مردم برگزیده شده اند. لویه جرگه به مثابه عالی ترین مظهر اراده مردم در مسوده قانون اساسی از دیدگاه اصول حقوق دارای تناقض است. زیرا در ترکیب لویه جرگه اعضای انتصابی نیز شامل هستند، مظهر اراده مردم نه، بلکه به انتصاب رئیس جمهور که شخص است، برگزیده می شوند. این مشکل در حالی حل می گردد که در این ماده فقره یی با متن ذیل اضافه گردد: «اعضای انتصابی لویه جرگه در تصویب قانون اساسی تنها حق ابراز نظر را داشته، حق رای را ندارند.» همچنان در قانون اساسی باید صراحت داشته باشد که اعضای لویه جرگه انتخابی بوده و انتصاب در لویه جرگه مجاز نیست، چنانچه دیده شد که در لویه جرگه اضطراری به تعداد پنجاه نفر به اصطلاح نماینده انتصاب گردیده و طبق فرمان رئیس جمهور در لویه جرگه بعدی

نیز پنجاه نماینده یا وکیل در نظر است که انتصاب شوند. پس با کدام حق این افراد در ترکیب ارگانی باشد که «**عالی ترین مظهر اراده**» مردم باشد. آن‌ها با کمیت که از دو راه توسط یک شخص برگزیده می شوند بدیلی در مقابل اراده مردم اند که توازن رأی را به نفع رئیس جمهور و گروه بر سر اقتدار برهم می زند و اراده مردم مورد در نظر گرفته نمی شود.

ماده ۱۱۷ مسوده با این متن آمده است که : «لویه جرگه مطابق به احکام این قانون اساسی با رعایت احکام ماده ۶۸ به فرمان رئیس جمهور در حالات ذیل برگزار می گردد.» تناقض جدی و اشتباه قانونی و حقوقی این ماده در آنست که ماده ۶۸ موضوع جنایت رئیس جمهور و سلب اعتماد وی مطرح کرده است. (۵۷) رئیس جمهور متهم به جنایت اول این حق را ندارد و دوم این که او هرگز فرمان محاکمه اش را صادر نخواهد کرد و برعکس در صدد محاکمه مخالفین می شود که به این ترتیب دولت دچار هرج و مرج گردیده و موجبات جنگ داخلی در کشور آماده می گردد. مسوده نویسان غیر مسلکی کوشیده اند که با این تناقض نا آگاهانه یا شاید هم آگاهانه زمینه های بروز بی ثباتی و جنگ در کشور را در قانون جابجا نمایند. در پهلوی اسلام سیاسی، دیکتاتوری رئیس جمهور و قانونیت بخشیدن سنت های

کهنه، بروز جنگ را نیز قانونی سازند.

در ماده ۱۲۲ مسوده آمده است: «در هنگام برگزاری لویه جرگه حکم مواد ۱۰۷ و ۱۰۸ این قانون اساسی در مورد اعضای آن تطبیق می‌گردد.» در حالیکه ماده ۱۰۸ از توقیف و بازداشت اعضای شورا به مامورین صلاحیت های زیاد و بی مورد داده شده است. این خلای قانونی به حکومت زمینه آنرا مساعد می‌سازد که تعدادی اعضای شورا را که اعضای لویه جرگه نیز هستند به بهانه ای گرفتار و توقیف نموده و توازن رأی را در اجلاس لویه جرگه به نفع گروه بر سر اقتدار تغییر بدهند. زیرا لویه جرگه ارگان مناسب تر نسبت به شورا برای گرداننده های قدرت اجرایی می‌باشد. (۵۸) فقره ۳ ماده ۱۱۷ محاکمه رئیس جمهور را به لویه جرگه داده است که خنده آور است. معلوم می‌شود که مسوده نویسان مفهوم اصطلاح سچه حقوقی «محاکمه» را با اصطلاح حقوقی «سلب اعتماد» مغالطه کرده اند. این اشتباه بزرگ که فقر مسلکی بودن مسوده نویسان برگزیده شده توسط تنظیم های مجاهدین را نشان می‌دهد، نمایانگر واقعیت های تلخ شرایط کنونی جامعه ما می‌باشد. مسوده نویسان حداقل باید فکر می‌کردند که لویه جرگه در تشکیل خود ارگان های قضایی ندارد که رئیس جمهور را محاکمه نماید. همچنان سلب اعتماد رئیس جمهور نیز از صلاحیت لویه جرگه نباید باشد. سلب اعتماد رئیس

جمهور یکی از صلاحیت های بلاقید و شرط شورا و بخصوص شورای نمایندگان یعنی «ولسی جرگه» می باشد. زیرا تنها مجلس نمایندگان است که وکلای آن با رأی مستقیم مردم انتخاب می شوند. این اصل را نباید فراموش نمود که «رئیس جمهور انتخاب شده از طرف مردم باید توسط نماینده های انتخابی مردم سلب اعتماد گردد.» در لویه جرگه نماینده های انتصاب شده توسط رئیس جمهور موجود هستند، آن ها چطور رئیس جمهوری را که به آن ها امتیازی بزرگ سیاسی را اعطا نموده برخلافش رأی بدهند. این خلأ های قانونی موقف پارلمان را که بزرگترین مظهر دموکراسی و تقسیم قدرت در دستگاه دولتی است، نادیده گرفته و صلاحیت های آنرا محدود ساخته است.

موقعیت پارلمان در مسوده قانون اساسی : همه انتظار داشتند که مسوده قانون اساسی، طرز حکومت در افغانستان را جمهوری پارلمانی پیشنهاد خواهد کرد. ولی دیده می شود که در مسوده پارلمان زیر پای لویه جرگه، رئیس جمهور و ارگان های دیگر نمی تواند ارگان مستقل تقنینی، معیار تقسیم قدرت و ممثل دموکراسی پارلمانی باشد. گرچه در فصل پنجم مسوده قانون اساسی که دارای ۳۱ ماده است و بزرگترین بخش مسوده می باشد، خلا های های جدی مشهود است. این بخش طوری تنظیم گردیده که دموکراسی پارلمانی را در افغانستان ناممکن ساخته و

پارلمان را از چهار طرف طوری محاصره و فاقد صلاحیت ساخته است که نمی تواند وظایف و صلاحیت های تقنینی اش را انجام بدهد و به مثابه یکی از ارگان های مهم تقسیم قدرت عرض وجود نماید. هر پارلمانی دارای صلاحیت های تقنینی و تصویبی، کنترل کننده، محدود کننده و تقاضا کننده باید داشته باشد که در مسوده حاضر فقط صلاحیت های تقنینی، آنهم قوانین عادی و تصویب بودجه برای پارلمان در نظر گرفته شده و سایر صلاحیت ها که پارلمان بتواند با حکومت و ارگان های اجرایی همکاری و مقابله نماید، از وی بگونه ای سلب و سردرگم شده و در عوض به ارگان های دیگر منجمله لویه جرگه داده شده است. نقص بسیار بزرگ و آشکارای اصول دموکراسی و دانش حقوقی در مسوده این است که سلب اعتماد رئیس جمهور را که از صلاحیت پارلمان است به ارگان موقتی و غیر اجرایی و غیر مسلکی و کاملاً سنتی یعنی لویه جرگه داده شده است. رئیس جمهور احمق خواهد بود که لویه جرگه را به خاطر سلب اعتمادش دعوت نماید. این نقص بزرگ ارگان های اجرایی و گرداننده های قدرت را در مقابل نماینده های مردم و جامعه بی تفاوت و بی مسئولیت ساخته و آن ها را به یکه تازی و دیکتاتوری ترغیب می نماید. اگر مسوده با این نواقص به تصویب برسد که در حقیقت یک حکومت دیکتاتور را استحکام حقوقی می ببخشد و فعالیت آن را توسط قانون حمایت کنند. نتیجه گیری: دیده می شود که مسوده نویسان قانون اساسی

جدید پیروزی کهنه بر نو، ظلمتگرایی بر روشنگری و جهالت بر عقل سلیم را رویدست گرفته اند. عدم مسلکی بودن مسوده نویسان در هر اصل، ماده، فصل قانون مشهود بوده و انستیتوت های حقوق نه تنها در مسوده جمعبندی نشده اند بلکه با کارد از یکدیگر شان بریده و به جای دیگری پیوند گردیده که از آن ها خون می چکد. قصابی های که در نورم ها و انستیتوت های حقوق صورت گرفته، شیوه های جدید دیکتاتوری را در چوکات دموکراسی مورد آزمایش قرار می دهد. همان طوری که کشور ما سال ها است به آزمایشگاه خارجی ها مبدل گردیده و هنوز هم این آزمایشات به شیوه های جدید ادامه دارد. اشتباهات گرامری، ترکیب ناموزون جمله ها و تغییرات در اصول قانون گذاری افغانستان و حتی مداخله در اصول سنتی و بارز نمودن سنت ها به جای اصول زرین دموکراسی و سردرگم ساختن صلاحیت های ارگان های دولت نشان می دهد که متن از زبان خارجی ترجمه گردیده است. مترجمانی که مهارتی چندانی نداشته اند، خامه ای را به نام مسوده بیرون داده اند. گرچه تا اکنون متن رسمی مسوده به نشر نرسیده است، امید است این مسوده با اصل آن که از طرف کمیسیون به نشر می رسد متفاوت باشد.

اسلام سیاسی و لویه جرگه دو کوبنده در ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان، ماهنامه اندیشه نو، شماره اول، اکتوبر ۲۰۰۳، تورنتو

Wednesday, October 1st, 2003
میلاد ۲

دکتر بکس (بخت پیرامون مسوده قانون اساسی)

اسلام سیاسی و لویه جرگه دو کوبنده در ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان

میراث و امکانات ایجاد رژیم دیکتاتوری را بیشتر ساخته که در هیچ افغانستان را بازدهی می‌کند از می‌میرد
میراثی که داده سوم مسوده آمده است که: (اثرات نظام بنگاه صدر
امانی تسکین در افغانستان می‌باشد) شکی نیست که تربیت جیشین
مناخ حقوق در افغانستان بوده و خواهد بود، ولی تاکیه کله (بکله)
در این ماده اضافی است. زیرا افغانستان با مساحت وسیع جغرافی
دارد به قانونگذاری نورمالی ضرورت دارد. مثال همین مسوده در چند
مورد اشاره بر آن دارد که این و با آن ماده توسط قانون تنظیم می
گردد. این قوانین پیشنی شده در قانون اساسی باید طرح و تصویب
شوند که بدون شک قوانین نورمالی، تصویب شده و مدون بوده و

نقائص کنونی این در سال ۱۳۸۱، تشکیل اداره مؤلف و حکومت
القانونی، طرح و تصویب قانون اساسی و ایجاد دولت القانونی و حقوقی
بر اساس اصول دموکراسی و جامعه مدنی بود که بر مردم افغانستان
و شده داده شده بود. تا اکنون که کشورشان را به میدان جنگ و مبارزه
غرب با تروریسم جهانی حمل می‌راند. چندی مدتی قبلی و شوربختی
مراحل این پروگرام جهان و آزادی یکی پی دیگر می‌گردد و دموکراسی
را که خارجی‌ها به افغانستان بدهد به ارمان پیور و پل آن فرا می‌رود
انتخابات در لویه جرگه اجتناب از سال ۱۳۸۱-۸۲ از پلین به بالا نشان
داد که افغان‌ها می‌توانند از اصول دموکراسی استفاده نمایند، ولی
پلاسی‌ها یعنی تنظیم کننده های داخلی و خارجی توانستند از آن بهره

اندیشه نو

ماهنامه فرهنگی، ادبی و اجتماعی
ناشر: مجمع فرهنگی افغانهای مقیم کالیفرنیا
زیر نظر هیأت تحریر
آدرس پستی الکترونیک:
andisha_caw@hotmail.com
مقالات منتشره بازتابنده فکر نویسنده گان است.

شماره اول سال اول چهارمیه بهم مهران ۱۳۸۲

افغانستان به نگرش نو و اندیشه نو ضرورت دارد

(۳)

تفسیر مواد قانون اساسی افغانستان درباره صلاحیت قضاً

نشر شده در تارنمای کابل پرس از ۱۲ جنوری ۲۰۱۱ میلادی

<https://www.kabulpress.org/article49722.html>

برنت روبین (۵۹) حقوقدان امریکایی که گفته می شود نویسنده قانون اساسی افغانستان بوده، "رفیقم" در فیسبوک می باشد. روزی از او در باره نقش وی در قانون اساسی افغانستان پرسیدم. روبین انکار کرد که گویا این کار را نکرده است. اما از رابطه و همکاری اش با کمیسیون طرح قانون اساسی یادآوری کرد. من به وی گفتم که قانون اساسی افغانستان بمثابه بمی است که می تواند هر لحظه انفجار کند و همزمان به انفجارهای بعدی آماده شود.

برنت خاموشی اختیار کرد و این ادعای مرا رد یا تأیید نکرد.

این قلم در سال ۲۰۰۳ پیش از تصویب قانون اساسی در مقاله تحلیلی به نام «اسلام سیاسی و لویه جرگه دو حربه

کوبنده در ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان» نوشته بودم که در این مقاله آمده است: «دیده می شود که مسوده نویسان قانون اساسی جدید پیروزی کهنه بر نو، ظلمتگرایی و جهالت بر عقل سلیم است. عدم مسلکی بودن مسوده نویسان در هر نورم، ماده، فصل قانون مشهود بوده و انستیتوت های حقوق نه تنها در مسوده جمع بندی نشده اند بلکه با کارد از یکدیگر شان بریده و به جای دیگری پیوند گردیده که از آن ها خون می چکد. قصابی های که در نورم ها و انستیتوت های حقوق صورت گرفته ، شیوه های جدید دیکتاتوری را در چوکات دموکراسی مورد آزمایش قرار می دهد.

همان طوری که کشور ما سال ها است به آزمایشگاه خارجی ها مبدل گردیده و هنوز هم این آزمایشات به شیوه های جدید ادامه دارد. اشتباهات گرامری، ترکیب ناموزون جمله ها و تغییرات در اصول قانون گذاری افغانستان و حتی مداخله در اصول سنتی و بارز نمودن سنت ها به جای اصول زرین دموکراسی و سردرگم ساختن صلاحیت های ارگان های دولت نشان می دهد که متن از زبان خارجی ترجمه گردیده است. مترجمانی که مهارتی چندانی نداشته اند، خامه ای را به نام مسوده بیرون داده اند. گرچه تا اکنون متن رسمی مسوده به نشر

نرسیده است، خدا کند این مسوده با اصل آن که از طرف کمیسیون به نشر می رسد متفاوت باشد.» (۶۰)

حالا تصادم میان دو نهاد دولتی یعنی قضا و کمیسیون انتخابات، بدون شک یکی از انفجارات نوبتی قانون اساسی است. مشکلات قانون اساسی آن قدر زیاد است که نوشتن کتاب ها برای بیان آن کافی نیست. لازم است به اصل موضوع برگشته و به توضیح مشکل کنونی بپردازم.

تفسیر قانون که یکی از مهم ترین ضرورت های حقوقی، علمی و مسلکی در فعالیت های دولت و جامعه است. در افغانستان به آن توجه جدی صورت نمی گیرد. نهادهای حراست حقوق، تصویب کننده و تطبیق کننده قانون و حتی نهادهای قانونگذار مانند پارلمان توان و شایستگی آن را ندارند که وظایف شان را انجام بدهند. برعکس کار های را که در دایره صلاحیت شان نیست، انجام می دهند. مثلاً: سنای افغانستان به رهبری صبغت الله مجددی به جای قانون گذاری مذاکره با طالبان را پیش می برد همچنان ژورنالیستان آزاد را تکفیر و به محکمه معرفی میکرد. خلاصه اینکه کار سنا را تابع منافع جنگ می ساخت و یا به صفت یک ملا "فتوا" صادر میکرد که «حامد کرزی خلیفه مسلمین است». قانون گذاری که از

عناصر مهم حاکمیت ملی است، نسبت فقدان حاکمیت ملی در حال قهقرایی اش قرار دارد.

تفسیر قانون باید قبل از وقوع واقعه صورت گرفته باشد و بعد از تدوین و تصویب قوای مقننه نشر شده باشد. تفسیری را که تا حال چند بار محکمه عالی به دستور رئیس جمهور انجام داده، غیر قانونی، استفاده نامعقول از قدرت و نوعی از بیداد است. زیرا پر کردن خلای قانونی از صلاحیت دادگاه نیست. پر کردن خلای قانون با افزایش ماده جدید صورت می گیرد که فقط صلاحیت نهاد تصویب کننده قانون اساسی یا پارلمان است. اکنون به این مقدمه بسنده شده به اصل موضوع که تشریح و تفسیر مواد ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲ قانون اساسی، در مورد صلاحیت قضا است، مکث می کنیم، تا دین مسلکی خود را در شرایط دشوار کشورم ادا کرده باشیم. ماده یکصد و بیستم

”صلاحیت قوه قضائیه شامل رسیدگی به تمام دعاوی است که از طرف اشخاص حقیقی یا حکمی، به شمول دولت، به حیث مدعی یا مدعی علیه در پیشگاه محکمه مطابق به احکام قانون اقامه شود. (۶۱) به خاطر تشریح بهتر اصل های این ماده، اصطلاحات حقوقی ذیل را باید تعریف و درک کرد:

اقامه: راست کردن، معتدل کردن، برپا کردن، به جایش گذاشتن.

اقامه دعوی: برپا کردن دعوا، سپردن ادعا به محکمه به خاطر آغاز پروسه تحریک دعوی جزایی و تامین عدالت.

اشخاص حقیقی و حکمی: شخص حقیقی عبارت از شهروند یک کشور که عامل و مستعد به پیشبرد اقامه دعاوی باشد. یعنی موانع سنی و قانونی در برابر آن وجود نداشته باشد. شخص حکمی عبارت از موسسات، نهاد ها، جوامع، دولت ها هستند که می توانند در موقف مدعی یا مدعی علیه قرار بگیرند.

مدعی و مدعی علیه: کسانی که به خاطر دادرسی وارد دعوی شوند. مدعی کسی که ادعا دارد به حقوقش یا نورم قانون تخلف صورت گرفته و مدعی علیه کسی که در موردش ادعای تخلف اقامه شده باشد.

رسیدگی: فعالیت قوه قضایی در مورد اتهام افراد یا ارگان ها به خاطر اثبات یا تردید ادعای اقامه شده و تامین عدالت مطابق قانون.

در این ماده صلاحیت قوه قضاییه چنین تعریف شده است: «صلاحیت قوه قضاییه عبارت از رسیدگی به همه دعاوی که از طرف اشخاص حقیقی یا حکمی به محکمه

اقامه شود.»

چیزی که در این ماده مبهم است کلمات (مطابق به احکام قانون) است. اگر هدف از قانون اساسی بود، کلمه (این) باید پیشروی آن‌ها اضافه می‌شد. به باور من هدف از قانون، قوانین عام افغانستان است. به بیان ساده، اقامه دعوی باید قانونی باشد و کسی نباید در مخالفت با نورم‌های قانون به محاکم اقامه نماید.

در مثال مناقشه دور دوم انتخابات پارلمانی افغانستان، ادعای تخلف از مواد قانون موجود است که گویا در انتخابات تقلب صورت گرفته است. تقلب در قوانین افغانستان جرم است. در تیوری حقوق تکرار جرم، عمل خطرناک است که عواقب آن مناسبات جامعه را برهم می‌زند و اجرا کننده جرم تکراری به نام (مجرم متکرر) یاد می‌شود که در بسیار موارد از علایم تشدید کننده مجازات است. در افغانستان تا اکنون چهار بار انتخابات انجام شده که هر بار آن با تخلف و تقلب گسترده همراه بوده است. در این تقلب متخلف یا متخلفین آشکار است. مثلاً: کمیسیون انتخابات «من قصداً از نوشتن کلمه مستقل خودداری می‌کنم» از طرف رئیس جمهور تعیین می‌شود. سوال در این جا است که چرا چهار کمیسیون انتخابات که از طرف رئیس جمهور مقرر

شدند، همه تقلب کردند؟، آیا در میان ملت بیش از سی میلیون نفوس چند انسان راستکار وجود ندارد؟، چرا در نتیجه انتخابات اول، دوم و سوم رئیس جمهور تقلبی و پارلمان تقلبی رویکار آمد و حالا نمی تواند کار قانونی خود را اجام دهد؟، چرا دادستان کل از تقلبات گذشته چمپوشی و تقلب اخیر را به محکمه می کشاند؟

پاسخ این سوالات را به خواننده واگذار می کنم و یادآور می شوم که اگر آقای دادستان کل ماده ۱۲۰ را در اقامه شان مورد استناد قرار بدهد، در آنصورت، انتخابات و اعلان نتایج آن (مطابق به احکام قانون) انتخابات صورت گرفته که این ماده نمی تواند اساسی برای ادعای وی مبنی بر اتهام وی بالای کمیسیون انتخابات گردد.

اگر موضوع فاکت تخلف یا تقلب بصورت عام مطرح باشد، پس در انتخابات قبلی، تقلبات گسترده تر بوده است. از دیدگاه قانونی و اخلاقی نمی تواند یک تخلف دوامدار را تجزیه نموده و تنها یک قسمت آنرا قابل مجازات دانست.

تخلف یا جرم دوامدار اینست که مثلاً: کسی می خواهد مبلغ یک میلیون دالر را از بانک دولتی بدزدد. خواست و نیت سارق یک میلیون دالر از بانک است، ولی انتقال پول یک مرتبه ممکن نیست، او پول ها را به چهار تقسیم

و در مدت چهار روز به تدریج از بانک بیرون می کشد. سارق در نوبت سوم حین اجرای عمل سرقت دستگیر می شود. در آنصورت او متهم به سرقت یک میلیون دالر از بانک دولتی است. او تنها متهم به آخرین بخش پول نیست. هرگاه او در حین اجرای بخش های اول و دوم هم دستگیر شود، متهم به سرقت مجموع پول ها است. زیرا در این جانیت و قصد جرمی مهم است.

حالا اگر غصب قدرت سیاسی افغانستان را یک میلیون دالر فکر کنیم، این کار چهار بار غصب شده و نادیده گرفتن تقلبات قبلی و به محاکمه کشاندن تقلب اخیر که دوام همان تقلب ها است، با حقوق، اخلاق و منطق در مغایرت قرار می گیرد. زیرانیت یک نیت است که قدرت سیاسی در افغانستان غصب گردد. شیوه کار متخلفین تقلب است. هرگاه متخلفین تجربه کافی از انتخابات اول، ریاست جمهوری، انتخابات پارلمان اول، انتخابات دوم ریاست جمهوری نداشتند، تا این اندازه در تقلب موفق نمی بودند. پس اجزای انفکاک ناپذیر عمل تخلف که در این انتخابات استفاده شده است، از انتخابات قبلی بوده که بدون شک آن را به تخلف دوامدار تبدیل کرده که هنوز هم ادامه دارد. گرچه بررسی انتخابات یک عمل برحق و فعلا غیر قانونی است، ولی نمی تواند مجزا

از تقلب های قبلی مورد بررسی قرار بگیرد.
ماده یکصد و بیست و یکم:

”بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق های بین المللی با قانون اساسی و تفسیر آنها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون از صلاحیت سترمحکمه می باشد.“ (۶۲) اصطلاحات:

فرامین تقنینی: عبارت از اسناد حقوقی اند که به امضای رئیس جمهور نافذ می گردد. فرمان رئیس جمهور هرگز نمی تواند مخالف با قوانین نافذه کشور باشد. رئیس جمهور مطابق احکام قانون در مسایل جاری و عاجل اداره کشور فرامینی را صادر می نماید که حیثیت اسناد تقنینی را دارند. مثلا: قانون اساسی حکم می کند که تعیین اعضای محکمه عالی از صلاحیت رئیس جمهور است. رئیس جمهور اعضای این محکمه را با صدور فرمان معرفی می نماید. فرمان رئیس جمهور در این جا حیثیت قانون را دارد و همه به نهادهای دولتی لازم الاجرا می باشد. هرگاه رئیس جمهور اعضای محکمه را در یک کنفرانس مطبوعاتی معرفی نماید، اعضای محکمه غیر قانونی است. رئیس جمهور نمی تواند با صدور فرمان در قوانینی که از طرف پارلمان تصویب شده اند و یا در

مواد قانون اساسی تغییرات وارد کند.

معاهدات بین الدول: عبارت از قرارداد های اند که توسط دولت افغانستان، یک یا چند دولت دیگر به امضا رسیده و پارلمان کشور آنرا تصویب کرده باشد. مثلاً: موجودیت پایگاه نظامی دایمی ناتو در افغانستان.

میثاق های بین المللی: اسناد معتبر بین المللی به نام کنوانسیون نیز یاد می شود. میثاق های بین المللی توسط مجمع عمومی ملل متحد تصویب و کشورهای در اجرای آن مکلف اند که آنرا امضا کرده باشند. مثلاً: کنوانسیون ضد شکنجه و رفتار خشن، غیر انسانی یا تحقیر کننده، کنوانسیون امحای هر نوع تبعیض علیه زنان، کنوانسیون جهانی حقوق اجتماعی و سیاسی، کنوانسیون جلوگیری و مجازات نسل کشی و غیره .

تفسیر قانون: طوریکه قبلاً اشاره شد، تفسیر قانون از وجایب حتمی و مهم نهادهای دولتی از جمله محکمه عالی (ستره محکمه) شورای نمایندگان (ولسی جرگه) و در کشوریکه شورای قانون اساسی موجود باشد، از صلاحیت این شورا باشد. محکمه عالی، دیوان عالی قضا (ستره محکمه) باید قانون های مهم را تفسیر و در توافق با نهاد تصویب کننده یعنی شورای نمایندگان تصویب و نشر می کرد. همانطوریکه هزاران خلای قانونی در

متن قوانین افغانستان و منجمله قانون اساسی، مانند عمل عمدی توسط دولت سازان و مشاوران خارجی جاسازی شده، به همین ترتیب تغافل در تفسیر قوانین از جمله در قانون اساسی کاریست عمدی. هرگاه تفسیر قانون اساسی موجود می بود، رئیس جمهور نمی توانست بعد از ختم دوره اول، مدت ریاست خود را تمدید نماید، اگر تمدید میکرد، مجبور نبود کار غیرقانونی کند. یا کمیسیون انتخابات نمی توانست انتخابات را معطل و عمداً برگزاری آنرا با ماه رمضان مصادف بسازد.

بعد از تشریح اصطلاحات مربوط به ماده ۱۲۱ قانون اساسی برمیگردیم به اصل موضوع که تفسیر قانون است. هرگاه این ماده را به دقت بخوانیم دو اصل مهم در این ماده به نظر می رسد. اول بررسی مطابقت فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق های بین المللی با قانون اساسی و دوم تفسیر آنها. حرف (و) دو وجیه یعنی بررسی مطابقت با قانون اساسی و تفسیر آنها را برجسته و هر دو را در دایره صلاحیت محکمه عالی قرار داد است. نورم دیگر در این ماده این صلاحیت محکمه عالی را مشروط ساخته است. در سطر اخیر ماده ۱۲۱ آمده است: «بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون». نورم قانون دو شرط را قید کرده که اول

بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، دوم، مطابق به احکام قانون.

در این ماده حرفی در باره تفسیر قانون اساسی وجود ندارد. موضوع مورد بحث بررسی مطابقت قوانین با قانون اساسی و تفسیر آنها است. زیرا کلمه (آنها) در این ماده مساوی است به (قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق های بین المللی)، نه قانون اساسی. هرگاه استدلال گردد که قانون اساسی هم از جمله قوانین است، پس نویسندگان های قانون باید تا این اندازه سواد حقوقی میداشتند که نام قانون اساسی را حداقل در خود قانون اساسی وضاحت میدادند. بی سوادى قانون نویسان دلیلى بر تغییر چنین یک امر مهم ملی بوده نمی تواند. زیرا ندانستن قانون، مسئولیت متخلف را رفع نمی کند. در آخرین تحلیل به باور من چیزی در باره تفسیر قانون اساسی در این ماده، دیده نمی شود.

ماده یکصد و بیست دوم

”هیچ قانونی نمی تواند در هیچ حالت، قضیه یا ساحه یی را از دایره صلاحیت قوه قضائیه به نحوی که در این فصل تحدید شده، خارج بسازد و به مقام دیگر تفویض کند. این حکم مانع تشکیل محاکم خاص مندرج مواد شصت و نهم، هفتاد و هشتم و یکصد و بیست و هفتم

این قانون اساسی و محاکم عسکری در قضایای مربوط به آن نمی گردد. تشکیل و صلاحیت این نوع محاکم توسط قانون تنظیم می گردد. (۶۳)

اصطلاحات:

قضیه یا ساحه: قضیه یعنی موضوع یا رویدادی که حل آن ایجاب فعالیت قضایی را کند. مثلاً: قضیه تقلب در انتخابات. ساحه بخشی از مناسبات اجتماعی مثلاً: تامین عدالت، تطبیق قوانین، تفسیر قوانین ساحاتی اند که در دایره صلاحیت قضا و تصویب قانون ساحه‌ای است که در دایره صلاحیت پارلمان و اداره اقتصاد کشور ساحه‌ای است که در دایره صلاحیت حکومت قرار دارد.

محاکم خاص: نهاد قضایی که تشکیل آن در مواد ۶۹، ۷۸ و ۱۲۷ قانون اساسی به‌خاطر محاکمه رئیس جمهور، وزیران و اعضای محکمه عالی پیش‌بینی شده است. محاکم خاص به‌خاطر کار در قضیه معین تشکیل و بعد از حل قضیه منحل می گردد.

موضوع اساسی این ماده قانون اساسی تحدید صلاحیت قوه قضاییه و مرزبندی آن با ساحاتی است که از دایره صلاحیت قضا خارج ساخته شده است. مطالعه این ماده آشنایی با صلاحیت های قضا و مرزبندی صلاحیت آن با صلاحیت های محاکم خاص است. همان‌طوریکه

محکمه خاص در مواد ۶۹، ۷۸ و ۱۲۷ استحکام حقوقی یافته است، که بطور جداگانه در ماده ۶۹ قانون اساسی تشکیل محکمه خاص به خاطر محاکمه رئیس جمهور، ماده ۷۸ در باره محاکمه وزیران و ماده ۱۲۷ در مورد محاکمه رئیس جمهور و عضو محکمه عالی و تناسب و کمیت رأی پارلمان تسجیل گردیده است.

بحران قانون اساسی کنونی که به خاطر تشکیل محکمه خاص در قضیه تقلب در انتخابات به وجود آمده، در این مواد وجود ندارد. محکمه عالی (ستره محکمه) حق افزودن ماده جدید در قانون اساسی را ندارد. و همچنان محاکمه رئیس یا اعضای کمیسیون انتخابات و کمیسیون شکایات انتخاباتی در قانون وجود ندارد.

پس مطابق مواد قانون اساسی رئیس جمهور هم استناد قانونی در تشکیل دادگاه خاص را در قضیه کنونی ندارد و تشکیل دادگاه ویژه از طرف رئیس جمهور یک اقدام مافوق قانون است که می تواند مورد پیگرد قانونی قرار بگیرد.

نتیجه گیری:

بحران کنونی انگیزه های داخلی و خارجی دارد که با دسایس سیاسی توأم شده است. انگیزه داخلی آن تشویش حامد کرزی در باره ورود اپوزیسیون است که

تعداد آنها مطابق ماده ۶۹ و ۱۲۷ قانون اساسی به یک ثلث اعضا نرسد که بتوانند محاکمه رئیس جمهور را تقاضا کنند و یا به دو ثلث نرسد که رئیس محکمه خاص را به خاطر مجازات رئیس جمهور تشکیل داده، زمینه های سلب اعتماد و مجازات وی را فراهم آورند. زیرا حامد کرزی موارد زیاد قانون شکنی دارد که به آسانی موجبات محاکمه وی را فراهم می سازد. اینکه تا حال چرا محاکمه نشده، علت آن پارلمان ضعیف، موجودیت شماری از وکلای بی سواد و زدوبند های سازشکارانه و اداره نادرست پارلمان است.

انگیزه خارجی آن این است که امریکا و انگلیس خواهان قانونی ساختن پایگاه نظامی شان در افغانستان هستند. پارلمان آینده باید طوری باشد که موجودیت پایگاه های نظامی خارجی در افغانستان را تصویب کند. حامد کرزی بعد از بازگشت از لیسبون در باره "قانونمند" شدن قوای خارجی سخن گفت و آنرا دستاورد بزرگ خواند.

پس دادگاه ویژه به خاطر بررسی تقلب در انتخابات نه، بلکه به خاطر کم ساختن مخالفین و تصویب موجودیت پایگاه نظامی خارجی تشکیل گردیده و این دادگاه هیچ کاری را انجام داده نمی تواند جز اینکه افغانستان را بسوی بی ثباتی، اضطراب و جنگ داخلی سوق بدهد تا

زمینه را برای کودتای رئیس جمهور علیه سیستم نیم بند و خام کنونی آماده نمایند.

در تقابل قرار دادن نماینده های معترض با نماینده های ”برنده“ که در این روزها موضوع داغ در کشور است، در حقیقت افروختن آتش جنگ میان مردم افغانستان مب باشد که در عقب این گروه ها قرار دارند. این نیرنگ خیانت ملی است که مطابق ماده ۱۲۷ قانون اساسی قابل مجازات است.

بهترین راه خنثی کردن این نیرنگ این بود که نماینده های برنده و معترض با هم متحد می شدند و در مقابل نیرنگ های ضد ملی مبارزه می کردند. هرگاه هدف خدمت به وطن می بود، این کار ممکن بود که متأسفانه در میان هر دو جانب شاید مردمانی باشند که کرسی و مقام عضویت در پارلمان نسبت به فداکاری برای شان چربی کند و از دورانیشی کار نگیرند.

اگر موضوع کاهش مخالفین دولت را به خاطر حفظ موقف رئیس جمهور در ادامه بیداد و قانون شکنی های وی و قانونی ساختن پایگاه نظامی خارجی بدانیم، هدف دورنمایی این نمایشات مضحک و آشکار ادامه سیاست مافیای جهانی به خاطر محروم ساختن مردم افغانستان از سهمگیری در قدرت، اداره امور سیاسی و اقتصاد کشور

شان، نابودی روحیه دولت سازی، تضعیف منافع واحد ملی و در آخرین تحلیل ایجاد نفاق، بدبینی و تقویه تقویه بنیادگرایی و تروریزم است. زیرا مافیای جهانی هنوز به تولید بنیادگرایی و رشد آن در منطقه نیاز دارند که پاکستان بهترین محل تولید و افغانستان بهترین محل آزمایش و نمایش آن است.

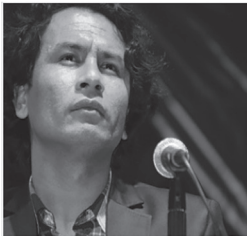
یادداشت: مقاله بعدی ام را در باره (خلاً در قانون) اختصاص خواهد داد. هزاران خلای عمدی در قوانین و قانون اساسی افغانستان وجود دارد که بد بختی های زیاد را دامنگیر مردم کرده و یخن مردم افغانستان را به دست معامله گران داخلی و حمایت گران خارجی آنها داده است.

یادداشت: واژه های که در ادبیات مروج کنونی قابل تغییر هستند، با علامه (*) نشانی شده اند. مثلاً (تابعیت) که معادل مناسب آن (شهروندی) است... و غیره.

تفسیر مواد قانون اساسی افغانستان در باره صلاحیت قضا، تارنمای کابل

پرس از ۱۲ جنوری ۲۰۱۱ میلادی

<https://www.kabulpress.org/article49722.html>



گپ و گفت های بین رشته ای

Interdisciplinary
Discussions

@KamranMirHazar

SUBSCRIBE



حقوق بشر، مردم بومی، ملت های بدون دولت، تکنولوژی،
ادبیات، بررسی کتاب، تاریخ، فلسفه، پارادایم و رفاه

سایسکرایب

در همین بخش



تفسیر مواد قانون اساسی افغانستان درباره صلاحیت قضاً

تصادم قضاً با کمیسیون انتخابات، بحران قانون اساسی و نابکاری نظام
دولتی است

دکتر ثنا نیکی

چهارشنبه ۱۲ جنوری ۲۰۱۱

همرسانی



تفسیر قانون می تواند حقوقی یا اکادمیک باشد. تفسیرحقوقی یا قانونی توسط نهاد های با صلاحیت دولتی تدوین ،

(۴)

دو چهره زشت و زیبای قانون اساسی افغانستان

نشر شده در صفحه کابل پرس در ۹ جنوری ۲۰۲۱

مروری بر سخنرانی محترم سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور افغانستان به مناسبت هفدهمین سالگرد تصویب قانون اساسی افغانستان

قانون اساسی افغانستان که هفده سال پیش «تصویب» شده بود، فریبنده‌ترین نمونه‌های یک سند حقوقی است که اهداف و اغراض گروه‌های تخریبگر داخلی و خارجی در آن جاسازی شده‌اند. این قانون دارای خلأ‌های حقوقی و قانونی، تناقضات و ابهاماتی است که هیچ قانون در تاریخ افغانستان این زشتی‌ها را نداشته است. من در کتاب خود «تحلیل تخصصی قانون اساسی افغانستان» که در مارچ ۲۰۱۸ در تورنتوی کانادا نشر شد و همچنان در رساله‌ای به نام «افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟» که در سال ۲۰۰۲ یعنی دو سال پیش از تصویب قانون اساسی نشر شده بود، به تفصیل تشریح کرده‌ام.

در خور یادآوری است که بر علاوه نقایص جاگذاری شده در قانون اساسی، تخلف دایمی و هدفمند، تفسیر نادرست و نامناسب مواد و اصول قانون اساسی به نفع حکومت، اجرایی نشدن نکات مثبت این قانون مانند لویه جرگه قانونی، رعایت حقوق بشر، تطبیق اصول قانون در تقسیم قدرت و نبود مرزبندی میان فرمان تقنینی رئیس جمهور، قوانین و قانون اساسی، این وثیقه ملی را به اسباب نابودی مردم و کشور تبدیل کرده است.

در قسمتی از کتاب، آمده است: «قانون اساسی سال ۲۰۰۴ افغانستان، قانونی است که خطرناکترین خلاهای حقوقی در آن جاگذاری شده اند. در سال ۲۰۰۳ در بحث پیرامون طرح قانون اساسی در یکی از مقالاتم نوشته بودم: "دیده می شود که مسوده قانون اساسی جدید پیروزی کهنه بر نو، ظلمتگرایی بر عقل سلیم است. عدم مسلکی بودن مسوده نویسان در هر نورم و ماده و فصل قانون مشهود بوده و انستیتوت های حقوق نه تنها در طرح جمع بندی نشده، بلکه با کارد از یکدیگر شان جدا شده که از آن خون می چکد.» (۶۴)

آری، پیش بینی من که یک سال پیش از تصویب قانون اساسی نشر شده بود، به حقیقت پیوست و خون های زیادی نه تنها چکید، بل جوی هایی از خون جاری شد.

زیرا جنگ بزرگی میان حقوق بنیادی و حقوق اساسی انسان و تهدید بزرگی با استفاده ابزاری دین در اصول قانون اساسی؛ نامشخص بودن صلاحیت های شورا های محلی منجمله شورای شهری؛ تفسیر قانون توسط «ستره محکمه»؛ ادامه غیر قانونی کار رئیس جمهور و پارلمان افغانستان؛ حکمروایی فرمان های رئیس جمهور در ساحه صلاحیت قوانین و قانون اساسی، نمونه هایی از ابهامات در قانون اساسی است که تخلف، بی قانونی، استبداد و تمرکز قدرت آنرا به زشت ترین ابزار بیداد تبدیل کرده است.

قانون اساسی افغانستان دو چهره دارد. چهره زشت و تخریبگر و نابودگر که آقای سرور دانش آنرا دیده نمی تواند، اما دگران می توانند آنرا ببینند. زمانیکه من کتاب ها و مقالات پژوهشگر جوان زکریا اصولی، تاریخ نگار و جامعه شناس برجسته نصیر مهرین، تحلیل های سیاسی احمد سعیدی، تحلیل های حقوقی داکتر نجیب الله مسیر، مقالات داکتر اکبر همت و ده ها پژوهشگر حقوق و سیاست را می خوانم، مطمئن می شوم که در شناسایی قانون اساسی افغانستان و پیامد های منفی آن تنها نیستم. چهره زیبای قانون اساسی استحکام حقوقی آزادی بیان؛ که گویا حقوق زن؛ حقوق بشر، حقوق شهروندی و

بعضی موارد دگر باشند که هم ما و هم جناب سرور دانش آن‌ها را دیده می‌توانیم. ایکاش آقای دانش از زشتی‌های قانون اساسی با در نظر داشت موقف دولتی اش تنها چشم‌پوشی میکرد، و اما زشتی‌های قانون اساسی و پیامدهای خونبار آن را کتمان نمی‌کرد. چهره زیبا و ظاهری قانون اساسی را بر رخ ما نمی‌کشید.

گرچه آقای دانش زمانی که وزیر عدلیه بود، دستاورد های چشمگیری در تنظیم قوانین افغانستان در دوره‌های گوناگون را دارد. آقای دانش نخستین وزیری بود که بار اول قوانین افغانستان را تنظیم و دیجیتال سازی کرد. با این کار زمینه دسترسی به قوانین افغانستان را در سراسر دنیا میسر گردانید. من از این کار مثبت و ارزنده آقای دانش استفاده کرده‌ام و از وی تشکر می‌کنم. اما افسوس در دوره معاونیت ریاست جمهوری جای یک کارمند حقوق را به یک سیاستمدار بد داد. به جای اصلاح و تقویت نقش حقوق مصروف پنهان کردن نقایص حقوق و قانون شد که سخترانی اخیر وی به مناسبت هفدهمین سالگرد قانون اساسی از نمونه‌های آنست.

از تفصیل سخترانی جناب سرور دانش می‌گذریم و به پاراگراف کوتاهی از سخترانی وی مکث می‌کنیم. او در بخشی از سخترانی اش گفته است که «قانون اساسی

کشور هفده سال پیش در پی بحث و جدال‌های فراوان بر سر ارزش‌های دموکراتیک، حقوق اقوام، آزادی مذاهب، تفکیک قوا، تقسیم قدرت، اختیارات ریاست جمهوری، حاکمیت قانون و حقوق بشر تصویب شد. در اینجا موضوعات «ارزش‌های دموکراتیک»؛ حقوق اقوام؛ آزادی مذاهب؛ تفکیک قوا؛ حاکمیت قانون؛ و حقوق بشر را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

موضوع اول: ارزش‌های دموکراتیک: ارزش‌های دموکراتیک در قانون اساسی کنونی افغانستان برای نمایش موجود اند، اما ابزارهایی هم برای جلوگیری از آن‌ها در متن و محتوای این قانون جاگذاری شده اند مثال آن‌ها تناقضات و خلاهای است که اجرای این ارزش‌ها را ناممکن ساخته است. فصل سوم قانون اساسی که حقوق و آزادی‌های شهروندان را تضمین کرده است، همه مناسبات تضمین شده در این فصل و ارزش‌های دموکراتیک در سایر فصل‌های این قانون در گرو ماده سوم قانون اساسی در استفاده ابزاری از دین قرار داده شده است. ماده سوم مانند تله‌ای، اجراکننده‌های ارزش دموکراتیک را با کاربرد ابزار «تکفیر» بی اثر می‌سازد. باید یادآور شوم که ماده سوم قانون اساسی هیچ مانعی برای جلوگیری از اجرای ارزش‌های دموکراتیک نیست،

اگر مورد استفاده ابزاری حکومت و حلقات عقبگرد و متعصب مربوط به استخبارات خارجی قرار نگیرد. هزاران ژورنالیست، نویسنده های دیگراندیش و غیر وابسته قربانی این ارزش های فریبنده و کاذب شده اند که محکمه پرویز کامبخش، علی محقق نسب، غوث زلمی، کامران میرهزار، میرحسین مهدوی به مثابه مشتم نمونه خروار قابل ذکر است.

موضوع دوم: حقوق اقوام: اگر من به جای آقای دانش میبودم، در باره این موضوع خاموش می ماندم. البته خاموشی توأم با احساس شرمندگی. زیرا در دو دوره معاونیت وی مساله ملی و قومی از شرم آور ترین دوره های تاریخ افغانستان بوده است که مهلک ترین ضربات مرگبار را قوم خودش متحمل شده است. برمیگردیم به ارزش های قانون اساسی در مورد حقوق قومی که آقای دانش به حیث دستاورد از آن یادآوری کرده است.

متن قانون اساسی افغانستان در باره قوم، زبان و آزاداندیشی بی اندازه استخباراتی است و زبان قانون را ندارد. مشتم نمونه خروار یک مثال آنرا پیشکش می کنم. در ماده ی یکصد و چهلم قانون اساسی آمده است که «اعضای این شوراها از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم

از طرف ساکنین محل برای مدت سه سال انتخاب می شوند.

سهم گیری کوچیان در شوراهای محلی مطابق به احکام قانون تنظیم می گردد. اما این ماده با امتیازدهی به کوچی ها نقض گردیده است.

طرح مرض آلود و مغرضانه ی مواد قانون اساسی و تصویب نا سنجیده آن در هر ماده، انستیتوت ها و بخش های آن مشهود است. در اینجا ببینید، به نظر طراحان و تصویبگران کور سهمگیری کوچیان در سیاست مهم تر از موجودیت، صلاحیت و موقف و فعالیت یک نهاد مهم بوده است. در حالیکه دموکراسی مربوط به جامعه مدنی است نه بدوی و کوچیگری. با اقدامات عملی اقتصادی، اول کوچی ها باید از بدویت به مدنیت نزدیک شوند و بعد از آن در دموکراسی و ساختن دولت سهم گردند. زیرا مولفه های مهم دموکراسی مانند انتخابات و سهمگیری در قدرت از مدنیت و محلاتی آغاز می شوند که مردم در آنجاها زندگی و مدینیتی را ساخته اند. تنها ساکنان محلات یعنی ولایت و ولسوالی عاملان ایجاد شوراها از طریق رای گیری هستند. کسانی که فاقد محل هستند هرگز حق سهمگیری در امور محل را ندارند. سهم دادن افراد غیر از ساکنان محل توسط قانون و آنهم

با استفاده از قانون اساسی نه تنها تجاوز بر حق مردم ، بلکه تجاوز آشکار بر قانون نیز به حساب می آید. این کار از جاگذاری های عمدی در قانون اساسی است ، من آنرا مربوط به کار برنامه ریزی شده میدانم که دستان استخبارات خارجی در آن دخیل است.

اگر این موضوع را در عمل مورد بررسی قرار بدهیم، دیده می شود که این جمله کوتاه ماده یکصد و چهارم قانون اساسی در باره کوچی ها که (سهم گیری کوچیان در شوراهای محلی مطابق به احکام قانون تنظیم میشود) در حقیقت جا دادن فتنه شیطانی در قانون اساسی است. این بند قوت اجرایی بیشتر از همه قانون اساسی را دارد. همچنان یاد آوری از (مصطلحات علمی و اداری ملی) در ماده شانزدهم قانون اساسی که به خاطر حمایت قانونی از یک زبان بر خلاف زبان های دیگر جاسازی شده، از متن قانون اساسی استفاده ابزاری صورت گرفته است که بی حد شرم آور است. پس قانون اساسی در مورد اقوام افغانستان هیچ دستاوردی نداشته، برعکس موجب نفاق و خصومت ملی و حتی زمینه ساز قتل عام اقوام شده است. اینکه اجرا کننده های این تناقضات شخص آقای دانش و همقطاران او بوده است، مسئولیت بیشتر را متوجه وی می سازد.

موضوع سوم: آزادی مذاهب: درست است که آزادی‌های مذهبی در قانون اساسی تضمین شده و هم در عمل شگوفایی قابل ملاحظه ای داشته است. اما در اینجا یک تناقض جدی دیگر جابجا شده است. آزادی‌های بی حد دینی - مذهبی و سرکوب جدی دگرانديشان، افراد سیکولار و حتی دین باوران معتدل، جامعه را به استقرار حاکمیت مطلق دینی مجبور کرده است که پیامد ویرانگر آن سال‌های زیادی دامنگیر مردم افغانستان خواهد بود. بی جا نیست اگر بگوییم که این موضوع در قانون اساسی هم جز برنامه‌های بیگانه برای استفاده از بنیادگرایی دینی در افغانستان و دامن زدن جنگ‌های فرقه‌ای، بویژه میان تشیع و تسنن بود که خوشبختانه تا اکنون با ناکامی روبرو است.

پس ادعای جناب دانش در باره آزادی مذاهب در قانون اساسی کنونی، اساس علمی و عملی ندارد.

موضوع چهارم: تفکیک قوا و تقسیم قدرت: اگر هدف آقای دانش از تفکیک قوا تقسیم قدرت میان قوای سه‌گانه باشد، این تقسیم قدرت است. اگر موصوف تفکیک قوا و تقسیم قدرت را جدا از یکدیگر می‌داند، به آن برمیگردیم.

آقای دانش درست گفته اند که تقسیم قدرت در قانون

افغانستان وجود دارد، این امر در قوانین اساسی سال ۱۹۶۴ افغانستان و در قانون اساسی داکتر نجیب الله هم موجود بود. اما فعالیت و تحقق آن دو قانون اساسی عادی بود، بحرانزایی و نکات سرطانی نداشت.

قانون اساسی کنونی بنابر موجودیت خلاها و تناقضات و ابهامات چنان بحران زاست که افغانستان را در دریای خون غرق کرده است. از اینکه اجرا کننده های این قانون چقدر ناقص، ناتوان، مفسد و پوسیده اند، اجرای قانون را نیز به مشکل روبرو ساخته است. یکی از شیوه های خطرناک و زهر آگین اجرا کننده های قانون در افغانستان اینست که زیبایی ها و خوبی های قانون اساسی را که بیش از هشتاد درصد متن قانون را می سازد، در حالت تعلیق خاموشانه قرار داده اند و کمتر از بیست فیصد آنرا که فتنه های شیطانی در آن جاگذاری شده مجدانه عملی می کنند. در نتیجه افغانستان را دچار بحران های خونین و مرگبار ساخته، حاکمیت استبدادی شان را در سایه «دموکراسی» صادر شده مستحکم می سازند و علت های جدید جنگ و تروریسم را زمینه سازی می کنند.

در باره بحرانزایی ناشی از قانون اساسی در کتاب «تحلیل تخصصی قانون اساسی افغانستان» آمده است که «افغانستان نه تنها در گرداب جنگ و بی امنی خورد و

خمیر می شود، بلکه در بدترین شکل بی قانونی، عدم مشروعیت نهاد های دولتی، بیداد حلقات غاصب قدرت و قانون شکنی های نهاد ها و مسئولان حراست حقوق بسر میبرد.

گرچه تاریخ سیاسی سال های اخیر افغانستان شاهد مثال های زیاد ناشی از خلای حقوق را دارد، ولی تنها بارزترین مثال های آنرا قرار ذیل بیان می کنم:

- بحران صلاحیت های شورای ولایتی که همچنان بدون حل معقول قانونی پا برجا است

- چندین بحران انتخاباتی

- بحران تمدید صلاحیت ریاست جمهوری حامد کرزی بعد از ختم دوره قانونی

- تدویر لویه جرگه های غیر قانونی که اقدامات فرا قانونی به حساب می آیند

- بحران های حقوق بشری ، بخصوص حقوق زن

- بحران صلاحیت قضا در تفسیر قانون

- تشکیل دادگاه ویژه توسط حامد کرزی

- صدور فرامین رییس جمهور اشرف غنی در مخالفت با قانون اساسی.

- ادامه کار پارلمان به دستور رییس جمهور اشرف غنی.

- موجودیت حکومت "وحدت ملی" در مخالفت کلی با

قانون اساسی.

و ده ها بحران دیگر.

در باره تقسیم قدرت: مطالعات من نشان می دهد که دولتمردان افغانستان از رئیس جمهور گرفته تا ارکان حکومتی، درک انحرافی از تقسیم قدرت دارند. آن ها تقسیم قدرت، تقسیم کرسی و مقامات دولتی را می گویند. مثال خوب آن تقسیم پنجاه پنجاه «قدرت» میان اشرف غنی و عبدالله در حکومت وحدت ملی است که تقسیم کرسی های وزارتخانه ها، سفارت خانه ها، والی ها و سایر مراجع دولتی بود. اما به باور من در افغانستان هیچگاه قدرت ایجاد نشده است. اشرف غنی و عبدالله چیزی را به نام قدرت تقسیم کرده اند که موجود نبوده است. اگر قدرت را با مفهوم اساسی و پیدایشی آن بشناسیم، قدرت یک پدیده خالص حقوقی است. منبع اصلی قدرت اراده مردم است که اراده آن ها در انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات پارلمانی به انستیتوت ریاست جمهوری و نهاد معتبر و تخصصی قانون گذاری انتقال می شود. دو نهادی که اراده مردم را برای مدت مشخص و تعیین شده در اختیار دارند، با پیشنهاد ریاست جمهوری و تأیید پارلمان نهاد سوم تقسیم قدرت یعنی سیستم قضا را بوجود می آورند که باید مستقل از ریاست جمهوری

و پارلمان باشد. این امانت یعنی اراده مردم یا قدرت تا وقتی مدار اعتبار است که در چهارچوب قانون باشد و وقت معین آن نگذشته باشد. اگر این مساله قدرت و تقسیم قدرت در افغانستان را در نظر بگیریم، در افغانستان هیچگاه قدرت بوجود نیامده و تقسیم قدرت هم به مفهوم تقسیم کرسی، مراجع و ثروت است. از آنجاییکه آقای دانش تفکیک قوا و تقسیم قدرت را در دو موضوع جداگانه بیان کرده است، درک وی از تقسیم قدرت نیز تقسیم کرسی و ثروت است. موضوع پنجم: اختیارات رئیس جمهور: من نگرانی و برداشتی که از حاکمان افغانستان داشتم، در سال ۲۰۰۴ یعنی در آستانه تصویب قانون اساسی کنونی در مقاله ای به نام «آخرین تذکرات در طرح قانون اساسی افغانستان؟»، نوشته بودم که: «به عقیده من، نظر به خصوصیات ملی، اتنیکی، جغرافیایی و وضع کنونی امنیتی، طرز حکومت در افغانستان باید جمهوری پارلمانی باشد، نه جمهوری ریاستی یا حکومتی. زیرا در اجرای مهم مسایل سیاسی در صورتیکه پارلمان آنرا عهده دار باشد، مردم در اعمال قدرت خود را شریک دانسته و می بینند که نماینده های آنها در اجرای این و یا آن مساله شریک هستند. در صورت اجرای مسایل سرنوشت ساز ملی توسط رئیس جمهور که شخص است و می تواند تحت تاثیرات قومی، مذهبی و سیاسی قرار بگیرد. برای مردم سوال و تشویش پیدا می شود و مردم خود را

از قدرت دور احساس کرده و این محرومیت بحران‌های موجود را تشدید می‌نماید.» (۶۵)

اما متأسفانه رژیم سیاسی ریاستی با دیکتاتوری رئیس جمهور بالای مردم افغانستان تحمیل شد. نظام ریاستی به دیکتاتوری فاشیستی قومی منجر شد که پیامد آن جنگ و خونریزی و قتل عام و ژینو ساید و سرکوب بود. «اختیارات رئیس جمهور در افغانستان هیچ دستاوردی ندارد که آقای دانش آنرا به حیث موضوع مهم و ارزش‌های قانون اساسی برجسته ساخته است.

موضوع ششم: حاکمیت قانون: بیست سال اخیر در کل و دو دوره حکومت اشرف غنی بطور اخص در افغانستان دوره بیداد، قانون شکنی و قانون گریزی است که در تاریخ افغانستان بی سابقه است. حتی با دوره استبداد امیر عبدالرحمان خان قابل مقایسه نیست. این موضوع را در صفحه‌های ۵۶-۷۴ کتاب «تحلیل تخصصی قانون اساسی افغانستان» به تفصیل و مستند تشریح کرده‌ام که کاپی «پی دی اف» کتاب نامبرده را در کامنت‌های این نوشته ضمیمه می‌کنم.

موضوع هفتم: حقوق بشر: به آقای دانش و همه افراد هم سطح وی روشن است که کشورهای که فاقد حاکمیت ملی باشند، اداره امور حقوق بشر نیز به دست بیگانه‌هاست، تا از فعالیت‌های ضد بشری آن‌ها و دست‌نشانده‌های شان

اعتراض نهادمند حقوق بشری صورت نمی گیرد. رویهمرفته وضع حقوق بشر در افغانستان آن قدر فلاکتبار است که مواد سی گانه اعلامیه جهانی حقوق بشر در افغانستان هر روز صد ها بار پایمال می شود و متخلفین درجه اول آن دولتمندان بلند پایه حکومت افغانستان هستند. مثال هایی در باره حقوق بشر در موضوع اول این نوشته (ارزش های دموکراتیک) تشریح شده است.

آقای دانش باید بداند که نه تنها تناقض، خلای حقوقی و ابهامات جاگذاری شده قانون اساسی موجب بیداد، بی نظمی و بحران های سیاسی شده و تا کشتار جمعی و قتل عام پیش رفته است، بلکه تفسیر نادرست مواد قانون اساسی، تخلف روزمره از قانون توسط دولتمردان بلند پایه، فقدان آگاهی حقوقی و نبود فرهنگ حقوقی رهبران دولتی از رئیس جمهور گرفته تا وزرای بی سواد و بدون تخصص، مردم افغانستان را از سهمگیری در امور سیاسی محروم ساخته و کشوری به نام افغانستان را به پرتگاه آخری رسانیده است.

بلی، آقای دانش! این دستاورد های بیست سال اخیر را که شما به رخ ما می کشید، در حقیقت وجود ندارد. افغانستان از هر حیث صد سال به عقب رانده شده است.

خواهشمندم، عقبگردی، بنیادگرایی، فسادگسترده، ترور، کشتار جمعی، سرکوب معترضین، نابودی فزیکتی جنبش های تبسم، رستاخیز تغییر، جنبش روشنایی و همه حرکت

های معترض ملی را نادیده گرفته از دستاورد های نظام خود کامه سیاسی تان و از قانون اساسی بحران آفرین و خون آلود تان به ما نگویند . مردم این موضوعات را می دانند، اما سکوت کرده اند و این سکوت همچون بمب در آستانه انفجار قرار دارد.

دو چهره زشت و زیبای قانون اساسی افغانستان، کابل پرس، نهم جنوری ۲۰۲۱

Sana Nikpai Yar
January 9, 2021 · 🌐

دو چهره زشت و زیبای قانون اساسی افغانستان

... See more

See insights

Create ad

واژه نامه

واژه های مروج در قانون اساسی افغانستان و واژه های متعلق به ادبیات پیشین با واژه های مدرن و معادل آنها

الف: واژه هایی که زیر چتر پروتکسیانیزم زبانی قرار دارند و توسط قانون حمایت می شوند:

جرگه: یک واژه اصیل مغولی است که در دوران ایلخانان و تیموریان وارد ادبیات فارسی و ترکی شده است. * جرگه به معنی صف، حلقه و گروه است. ورود آن از زبان فارسی به پشتو بعداً رخ داده است.

ولسی جرگه: ولس (اولوس) به معنی ایل، طایفه، قوم یا مردم است که مبدای مغولی - ترکی دارد. * اما با قرار دادن این دو واژه در جوار یکدیگر، در زبان پشتو به شورای نمایندگان پارلمان افغانستان نیز اطلاق می شود.

این واژه ترکی - مغولی در قرون وسطی وارد زبان های منطقه منجمله فارسی شده و پشتو شده است.

مشرانو جرگه: واژه مرکب «پشتوشده» که معادل فارسی آن شورای بزرگان یا نشست بزرگان است.

لویه جرگه: این واژه بعد از یکجا شدن با پیشوند «لویه» پشتو مفهوم حفاظت شدهی «نشست بزرگان» را اختیار کرده است.

جرگه، مجلس عنعنه ای قبایل پشتون است که تغییر آن به لویه جرگه خاصیت عنعنه ای اش را از دست داده و به ابزار سیاسی برای غصب قدرت سیاسی و فرار از قانون تبدیل شده است.

شاروال: واژه (بناروال) از زبان پشتو که معنی فارسی آن

شهردار است •

ولسوال: واژه معادل آن در فارسی فرماندار است • در سابق به

جای واژه ولسوال، واژه حاکم بکار برده می شد •

ولسوال مقام ارشد دولتی در سطح یک ولسوالی است که از طرف حکومت مرکزی برای اداره امور و رهبری اداره‌های دولتی آن منطقه تعیین می‌شود •

ولسوالی: واژه‌ی که به زبان پشتو مروج شده، معادل آن

شهرستان است • واحد اداری تقسیمات ولایت در افغانستان

می‌باشد •

افغانی: افغانستانی

سارنوال: از (خارنوال) پشتو که معادل فارسی آن دادستان

است • در ادبیات حقوقی افغانستان از واژه عربی مدعی العموم

هم کار گرفته شده است •

لوی سارنوالی: (لوی خارنوالی)، در زبان پشتو، به معنی

دادستانی کل •

ستره محکمه: گرفته شده از زبان پشتو که معادل فارسی آن

دیوان عالی یا دادگاه عالی است •

قانونپوه: لقب علمی حمایت شده توسط قانون در زبان پشتو

است که معادل فارسی آن قانون شناس یا حقوق دان است •

قضاوتوال: لقب علمی حمایت شده توسط قانون در زبان پشتو

و یکی از درجات کادر قضایی در نظام حقوقی و دادگاه‌های

افغانستان است •

در زبان فارسی دری در افغانستان معادل دقیقی که به عنوان

رتبه رسمی برای آن وضع شده باشد وجود ندارد و در متن‌های

حقوقی فارسی نیز از همین اصطلاح یا عنوان لقب علمی استفاده

می شود.

پوهاند: واژه «پوهاند» در زبان پشتو و نظام آموزش عالی افغانستان، بالاترین رتبه علمی دانشگاهی برابر با «پروفسور» در زبان فارسی است.

از آن جا که رتبه های علمی دانشگاهی در لیست «مصطلحات ملی» قرار دارند و توسط قانون حمایت می شوند، زبان فارسی در افغانستان از داشتن القاب علمی دانشگاهی در بخش های مهم فرهنگی، سیاسی، حقوقی و نظامی محروم شده است. **اتباع:** واژه عربی که معادل فارسی آن شهروندان است. این واژه در پانوشت های متن کتاب تشریح شده است.

تبعه: واژه عربی که معادل فارسی آن شهروند است. این واژه در پانوشت های متن کتاب تشریح شده است.

ارگان: معادل آن در زبان به فارسی سازمان و نهاد است. در لاتینی به اعضای بدن حیوان و انسان هم اطلاق شده است **ب:** واژه هایی که در ادبیات حقوقی و سیاسی افغانستان مروج بوده به تدریج به واژه های مدرن تر تبدیل شده اند:

مسوده: واژه عربی که معادل فارسی آن پیش نویس است.

تسوید: واژه عربی که معادل فارسی آن پیش نویس کردن است

دایر: واژه عربی که معادل فارسی آن برگزار است.

تدویر: واژه عربی که معادل فارسی آن برگزاری است.

مسلكی: تخصصی، کارشناسانه

میکانیزم: ساختار

ت: واژه های علمی تئوریکی که در سال های اخیر در ادبیات پژوهشی حقوقی افغانستان وارد شده اند:

کلتور حقوقی: در ادبیات محاصر فارسی واژه فرهنگ

حقوقی کاربرد بیشتر دارد.

فرهنگ حقوقی به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای یک جامعه یا نهاد نسبت به قانون، حقوق شهروندی، عدالت و نهادهای قضایی اطلاق می‌شود.

آگاهی حقوقی: آگاهی حقوقی به معنای درک و دانستن قوانین است که بر رفتارهای فردی و اجتماعی مردم تاثیر می‌اندازد.

دانش حقوقی: دانش حقوقی مجموعه‌ای از دانش‌ها و قواعد منظم است که به تحلیل، تفسیر، بررسی و سیر تحول قوانین و مقررات جاری بر روابط افراد و نهادهای جامعه می‌پردازد.

انستیتوت حقوقی: به نهادها، ساختارها، قواعد و سازمان‌های پایداری گفته می‌شود که سیستم حقوقی یک جامعه را تشکیل می‌دهند و وظیفه ایجاد، تفسیر، اجرا و حفظ نظم و عدالت را بر عهده دارند. به زبان ساده، انستیتوت حقوقی هم شامل سازمان‌های فیزیکی مانند دادگاه‌ها و هم شامل مجموعه قوانین و مفاهیم بنیادین مانند حق مالکیت می‌شود که روابط میان مردم و دولت را تنظیم می‌کنند.

«انستیتوت‌های حقوقی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: انستیتوت‌های ساختاری و سازمانی: نهادها و ارگان‌های رسمی که قانون را اجرا یا تفسیر می‌کنند.

انستیتوت‌های مفهومی و موضوعی: قواعد، اصطلاحات و مفاهیم حقوقی که به روابط انسان‌ها شکل قانونی می‌دهند. مانند انستیتوت ریاست جمهوری، انستیتوت تقسیم قدرت و غیره.»

منابع

۱. - نظامنامه اساسی افغانستان، حقوق عمومیه تبعه افغانستان، ۱۹۲۳، ماده ۸-۹، ۱۲-۱۳ و ۱۶
- قانون اساسی افغانستان ۲۰۰۴، حقوق و آزادی های اتباع، ماده ۳۸
۲. طالبان تحریک مذهبی «نه، فاکتور جیوپولیتیک در منطقه اند، ص ۳۰ شماره ۳۶، ۱۵ اگست ۱۹۹۸ م
۳. دانشنامه آریانا: داکتر ثنائیکی،
- کابل پرس:
- <https://www.kabulpress.org/auteur409.html>
۴. تحلیل تخصصی قانون اساسی افغانستان، تورنتو، مارچ ۲۰۱۸ م، در ۱۱۷ صفحه
۵. تقسیم قدرت چیست؟ زرنگار، تورنتو، اول جون ۲۰۰۰ م شماره ۷۰، صفحه ۴۰.
۶. بازتاب اجلاس روم (پیرامون تدویر لویه جرگه اضطراری و طرح صلح محمد ظاهر شاه) ص ۱۲، ش ۷۲، ۱۵ فبروری ۲۰۰۰ م
۷. قانون اساسی چیست؟، زرنگار، شماره ۱۳۲، صفحه ۳۳، ۱۵ اکتوبر ۲۰۰۲ میلادی
۸. قانون اساسی پادشاهی متحده بریتانیای کبیر و ایرلند

شمالی.

۹. قانون اساسی اسرائیل ۱۹۵۸، ماده اول.

۱۰. قانون اساسی کانادا (منشور حقوق و آزادی‌های کانادا ۱۹۸۲)

۱۱. قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان ۱۹۴۹

۱۲. قانون اساسی ایالات متحده امریکا، مارچ ۱۷۸۹

۱۳. قانون اساسی فدراسیون روسیه، دسمبر ۱۹۹۳

۱۴. ثنا نیکپی، اقسام فدریشن و برتری فدریشن ملی در کشور چند قومی، سخنرانی در کنفرانس آنلاین (ساختار فدرالی افغانستان)، بیستم دسمبر ۲۰۲۰

۱۵. قانون اساسی هند، ۱۹۵۰

<https://www.kabulpress.org/article240916.html>

۱۶. قانون اساسی افغانستان، فبروری ۱۹۷۷م (جمهوری محمد داوود)

۱۷. اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، ۱۴ آپریل ۱۹۸۰ میلادی (بیرک کارمل)

۱۸. قانون اساسی جمهوری افغانستان، ۱۹۸۷م (داکتر نجیب الله)

۱۹. قانون اساسی جمهوری عربی مصر، ۲۰۱۴

۲۰. ثنا نیکپی، ولت وسیع البنیاد چیست؟، زرنگار، صفحه ۱۵، شماره ۵۱، اول اپریل ۱۹۹۹م

۲۱. همان منبع

۲۲. اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸

۲۳. قانون جزای جمهوری افغانستان، ۱۹۷۶ میلادی

(جمهوریت محمد داود)

۲۴. قانون مدنی جمهوری افغانستان، ۱۹۷۷ میلادی

(جمهوریت محمد داود)

۲۵. ادعای جان کری مبنی بر «مشروعیت» حکومت

وحدت ملی را با استدلال حقوقی رد می کنم، کابل

پرس، ۱۰ اپریل ۲۰۱۶م

<https://kabulpress.org/article239992.html>

۲۶. تقسیم قدرت چیست؟، رویدادهای مهم سیاسی

افغانستان، چاپ سوم، تورنتو، اگست ۲۰۱۷، ص صفحه

۱۵۳ - ۱۶۶

۲۷. قانون اساسی ایالات متحده امریکا، مارچ ۱۷۸۹

۲۸. تعدیل قانون اساسی افغانستان ۱۹۷۷ در سال ۱۸۹۰

۲۹. قانون اساسی پاکستان، ۱۹۷۳م

۳۰. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۹۷۹م

۳۱. تارنمای رادیوآزادی از ۳۱ جوزای ۱۳۹۱ هجری

خورشیدی

۳۲. موافقتنامه بن، ۲۰۰۱م، فقره سوم، ماده سوم.

<https://da.azadiradio.com/a/24601245.html>

۳۳. قانون اساسی یونان، ۱۹۷۵، ماده ۲۶ و ۵۱
۳۴. قانون اساسی جمهوری خلق چین، ۱۹۸۲، ماده ۲
۳۵. قانون اساسی سنگال، ۲۰۰۱، ماده ۵۹
۳۶. قانون اساسی روسیه، ماده های ۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۳-۱۲۴
۳۷. قانون اساسی افغانستان، ۱۹۲۳ (پادشاهی امان الله خان)
- اصول اساسی افغانستان، ماده های ۱۰۷-۱۱۶، ۱۱۷-۱۲۱، ۱۲۲-۱۲۷
۳۸. قانون اساسی افغانستان ۷۸۹۱م، فصل نهم، مواد ۱۱۷-۱۲۱
۳۹. قانون اساسی افغانستان ۱۹۶۴ (دوره صادرات داکتر محمد یوسف)
۴۰. اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸، ماده اول
۴۱. پلان سه مرحله ای کشور های غربی در افغانستان، تورنتو، جولای ۲۰۱۷م، صفحه ۵۸-۶۰
۴۲. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، ماده ۵۵
۴۳. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، فقره ۸، ماده ۴۶
۴۴. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، ماده های ۶۰ و ۶۸
۴۵. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، فقره ۳، ماده ۸۴

۴۶. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، فقره ۲
ماده ۱۱۱

۴۷. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، فقره ۳
ماده ۱۱۱

۴۸. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، ماده ۱۴۷

۴۹. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، ماده ۱۴۹

۵۰. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۳م، ماده ۲۰

۵۱. رویداد های مهم افغانستان، متن کامل موافقتنامه
بن، چاپ سوم، ۲۰۲۶، صفحه ۱۷۷.

۵۲. پلان سه مرحله ای کشور های غربی در افغانستان،
تورنتو، ۲۰۱۷، صفحه ۷۳

۵۳. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۲، فقر ۲
ماده اول

۵۴. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۲، ماده ۴۴

۵۵. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۲، اول،
ماده ۲۱

۵۶. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۲،
ماده مواد ۱۱۶-۱۲۲

۵۷. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۲، ماده
۱۱۷، ۶۸

۵۸. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۲، فقره ۳

ماده ۱۱۷ ماده

۵۹. در باره برنت روبین (Barnett R. Rubin) و رابطه وی با قانون اساسی ۲۰۰۴ به لینک ذیل رجوع شود:

<https://www.kabulpress.org/article49722.html>

۶۰. ثنا نیکپی، اسلام سیاسی و لویه جرگه دو حربه کوبنده در ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان، صفحه ۲ شماره اول اندیشه نو، کانادا، ۲۰۰۳

۶۱. پیش نویس قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۲، ماده ۱۲۰

۶۲. مسؤده قانون اساسی افغانستان ۲۰۰۲، ماده ۱۲۱

۶۳. مسؤده قانون اساسی افغانستان، ۲۰۰۲، ماده ۱۲۲.

۶۴. ثنا نیکپی، اسلام سیاسی و لویه جرگه دو حربه کوبنده در ایجاد حاکمیت قانون در افغانستان (مقاله)، نشریه اندیشه نو، ص ۱، ش ۲، سال ۲۰۰۳، تورنتو، کانادا (یک سال قبل از تصویب قانون اساسی)

۶۵. ثنا نیکپی، آخرین تذکرات در طرح قانون اساسی افغانستان، ص ۲، ش ۴ اندیشه نو، تورنتو، کانادا، ۲۰۰۴

مفالات مربوط به قانون اساسی که در باره اجرا، عدم اجرا و تخلف آن همواره توسط نویسندگان کتاب پیگیری و نشر شده اند:

۰۱. علامیه جهانی حقوق بشر در خطر است، زرنگار، ص ۲۵، ش ۴۴، ۱۵ دسامبر ۱۹۹۸م

۰۲. لویه جرگه چیست؟، زرنگار، ص ۲۵، ش ۵۶، ۱۵ جون سال ۱۹۹۹م

۰۳. ضرورت دولت وسیع البنیاد در افغانستان و وظایف

نخست آن، زرنگار ص ۱۶، ش ۵۹، اول اگست ۱۹۹۹

۰۴. قسیم قدرت چیست؟، زرنگار، ص ۴۰، ش ۷۹، اول جون ۲۰۰۰م

۰۵. حکومت کاری و قضای نابکار، زرنگار، تورنتو

کانادا، ۲۰۰۵م

۰۶. تخلف از قانون اساسی، زرنگار، ص ۲۸، ش ۴۶۳، ۱۵

اگست، ۲۰۱۶

۰۷. حکومت کاری و قضای نابکار، زرنگار، تورنتو،

کانادا، ۲۰۰۵

۰۸. هفت مورد تخلف قانون اساسی در «توافقنامه صلح دولت افغانستان و

حزب اسلامی گلبدين حکمتيار»، زرنگار، ص ۳۰، ش ۴۶۷،

۱۵ اکتوبر ۲۰۱۶.

۰۹. در آستانه تصویب قانون اساسی، اندیشه نو، ص ۲، ش ۳، ۲۰۰۳م

۰۱۰. افغانستان و حقوق بشر، اندیشه نو، ص ۳، ش ۳، ۲۰۰۳م

۰۱۱. حضور جنگسالاران در لویه جرگه قانون اساسی عمل پلان

شده است، اندیشه نو، ص ۲، ش ۴، ۲۰۰۴م

۰۱۲. اپوزیسیون پارلمانی در افغانستان، اندیشه نو، ص ۲، ش ۲۰،

اول می ۲۰۰۵

۱۳. آیا پارلمان افغانستان می تواند ممثل حاکمیت ملی باشد؟، اندیشه نو، ص ۲ ش ۲۵ اول اکتوبر ۲۰۰۵
۱۴. جلوگیری از فساد اداری در افغانستان از راه اصلاحات اداره ممکن است، نه «جهاد»، اندیشه نو، ص ۸، ش ۳۶، آرمان ملی کابل، شماره ۲ میزان ۱۳۸۵ سپتمبر ۲۰۰۶
- کابل، سایت انتر نیتی کابل پرس سنبه ۱۳۸۵ کابل
۱۵. بحران نظام سیاسی در افغانستان، اندیشه نو، ص ۴، ش ۴۵، عدت ۲۹۹۷

۱۶. اصلاحات قضایی افغانستان در ایتالیا، یعنی چی؟، اندیشه نو، ص ۲، ش ۴۶، جولای ۲۰۰۷
۱۷. پیامد سیاست کوچی پرستی و کوچی سالاری کرزی، تفسیری از فرمان. اندیشه نو، ص ۴، ش ۵۸، جولای ۲۰۰۸
- حامد کرزی در مورد کوچی ها، ص ۳، ش ۵۹، اگست ۲۰۰۸

۱۸. شیوه های اداره دولت جهانی در افغانستان، اندیشه نو، ص ۵-۶، ش ۷۴، اندیشه نو، نومبر ۲۰۰۹، تورنتو، کانادا.
۱۹. شیوه های اداره دولت جهانی در افغانستان، اندیشه نو، ص ۲۱۶، ش ۷۵، اندیشه نو، دسمبر ۲۰۰۹، تورنتو، کانادا.
۲۰. درونی کردن فساد در افغانستان، ص ۲ ش ۷۶ اندیشه نو، جنوری ۲۰۱۰، تورنتو، کانادا.

۲۱. شیوه های اداره دولت جهانی در افغانستان، اندیشه نو، ص ۱۰، ش ۷۷، اندیشه نو، دسمبر ۲۰۱۰، تورنتو، کانادا.

۱۱. ساختار و خصوصیات قبیله در افغانستان، سپیده، ص ۱۳، ش ۸، جولای ۲۰۰۰م و بخش دوم ص ۶ ش ۹، اگست ۲۰۰۰م

۲۳. جرگه صلح بخاطر جنگ (سرمقاله)، ص ۲ ش ۸۲ اندیشه نو، جولای ۲۰۱۰، تورنتو، کانادا.

۲۴. اقسام فدریشن و برتری فدریشن ملی در کشور چند قومی، کابل پرس، ۳۱ مارچ ۲۰۲۲،
<https://kabulpress.org/article240916.html>

۲۵. اشرف غنی احمدزی باید استیضاح و سلب اعتماد شود، کابل پرس، ۲۱ اپریل ۲۰۲۱
<https://kabulpress.org/article240865.html>

۲۶. تفسیر و تحلیل حقوقی و سیاسی از متن توافقنامه سیاسی میان داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله عبدالله، کابل پرس،
<https://kabulpress.org/article240791.html> ۱۴ جون ۲۰۲۰م.

۲۷. دموکراسی ابزاری در افغانستان از تشکیل اداره موقت در بن ۲۰۰۱م تا اخیر دور اول ریاست جمهوری حامد کرزی ۲۰۰۸م، کابل پرس، ۶ جولای ۲۰۱۷م
<https://kabulpress.org/article240035.html>

۲۸. جلوگیری از روند دولت سازی، تلاش برای استقرار دستپتیزم دینی در افغانستان و مقاومت ملی و بین المللی در

مقابله با آن، کابل پرس، ۲۵ جولای ۲۰۱۵م

<https://kabulpress.org/article239833.html>

۲۹. خلی حقوقی قانون اساسی در بخش شوراهاى محلى،

کابل پرس، ۱۲ فیرورى ۲۰۱۵م

<https://kabulpress.org/article226146.html>

۳۰. شکنندگى دولت وحدت ملی، کابل پرس، ۲۰ جولای

۲۰۱۴م

<https://kabulpress.org/article208303.html>

۳۱. تلاش حکومت برای جلوگیری از انتخابات ریاست

جمهوری افغانستان

، کابل پرس، ۱۷ سپتمبر ۲۰۱۳م

<https://kabulpress.org/article174150.html>

۳۲. وحدت ملی تنها درغیر متمرکز سازی نظام سیاسى

و تقسیم قدرت میسر است و بس، کابل پرس، ۱۸ نوامبر

۲۰۱۲م

<https://kabulpress.org/article133194.html>

۳۳. فرمان حامد کرزى برای اصلاحات ادارى و مبارزه با

فساد، دفاع از مفسدین بزرگ است

، کابل پرس، اول اگست، ۲۰۱۲م

<https://kabulpress.org/article118206.html>

۳۴. کرزى مسوول تجزیه افغانستان خواهد بود

، کابل پرس، اول جولای ۲۰۱۲م

<https://kabulpress.org/article97260.html>

۳۵. تفسیری از فرمان حامد کرزی در مورد کوچی ها، کابل پرس، ۹ جون ۲۰۱۲م

<https://kabulpress.org/article2039.html>

۳۶. «لویه جرگه» عنعنوی، تقلب بزرگ دیگر، کابل پرس، ۲۵ جولای ۲۰۱۵م

<https://kabulpress.org/article88483.html>

۳۷. حامد کرزی یک بار دیگر مرتکب تخلف از مواد قانون اساسی شد، کابل پرس، ۲۱ جولای ۲۰۱۱م

<https://kabulpress.org/article74193.html>

۳۸. مکثی بر مهمترین نکات حیات سیاسی افغانستان، کابل پرس، ۱۹ جون ۲۰۱۱م

<https://kabulpress.org/article70123.html>

۳۹. حامد کرزی با پارلمان افغانستان اعلان «جنگ» کرد، کابل پرس، ۲۶ جون ۲۰۱۱م

<https://kabulpress.org/article71106.html>

۴۰. مکثی بر مهمترین نکات حیات سیاسی افغانستان، کابل پرس، ۱۹ جون ۲۰۱۱م

<https://kabulpress.org/article70123.html>

۴۱. کرزی باید استعفا بدهد، کابل پرس، ۲۱ نومبر ۲۰۱۱م

<https://kabulpress.org/article67699.html>

۴۲. انحطاط قانونگذاری در افغانستان، کابل پرس، ۱۲ اپریل

۲۰۱۱م

<https://kabulpress.org/article61928.html>

۴۳. حامد کرزی با قانون اساسی بازی می کند، کابل پرس،

۳۰ جون ۲۰۱۱م

<https://kabulpress.org/article52524.html>

آثار چاپی از نویسندگی این کتاب

تألیف

۱. افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟ ،
تورنتو، اکتوبر ۲۰۰۲م،

– افغانستان به چه نوع قانون اساسی ضرورت دارد؟،
چاپ دوم توسط «انتشارات مستقیم کیندل آمازون»،
سپتمبر ۲۰۲۶.

۲. پلان سه مرحله‌ای کشورهای غربی در افغانستان،
تورنتو، جولای ۲۰۱۷، در ۲۰۵ صفحه.

۳. تحلیل تخصصی قانون اساسی افغانستان، تورنتو، مارچ
۲۰۱۸، در ۱۱۷ صفحه،

۴. شرح زمانی رویداد های مهم سیاسی افغانستان، چاپ
دوم، تورنتو، ۲۰۱۹، در ۲۰۸ صفحه

– چاپ اول این کتاب در بیست و هفتم جون ۲۰۰۵م
در تارنمای آياريي که توسط آقای عزيز جرأت اداره
می شود، نشر شد.

– چاپ سوم این کتاب با تغییر عنوان «رویداد های
مهم سیاسی افغانستان» توسط «انتشارات مستقیم کیندل
آمازون»، اگوست ۲۰۲۶ در ۲۰۷ صفحه.

۵. سخنرانی ها در باب حقوق، سیاست و هنر، تورنتو،

مارچ ۲۰۲۲م، در ۱۳۱ صفحه.

۶. نامه ها و پیام ها، تورنتو، جون ۲۰۲۱م، در ۲۳۰

صفحه

۷. شرح تئوریک نسل کشی و ابعاد گسترده نسل کشی

مردم هزاره، فبروری ۲۰۲۴ توسط کیندل آمازون، در

۳۴۰ صفحه

- چاپ دوم این کتاب زیر عنوان «پژوهش تئوریک

نسل کشی و ابعاد گسترده نسل کشی مردم هزاره، مارچ

۲۰۲۶م، در ۴۰۰ صفحه.

تدوین و کار مشترک در نشر کتاب

۱. خصوصیات تاریخی و فرهنگی اسماعیلیان افغانستان،

تورنتو، ۲۰۰۲.

۲. بررسی بحران افغانستان (مواد کنفرانس علمی انجمن

دانش)، تورنتو، فبروری ۲۰۱۹

۳. مروری بر کار پژوهشی پیکار پامیر در گستره

سیاست، هنر و تاریخ، تورنتو، ثور ۱۳۹۷ هجری

خورشیدی.